

مرثه ده آن بندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از
ابوالحسن بنی صدر

وفای به عهد

آقای محمد از ایران، یک رشته پرسشها کرده است که، در این نوبت، به یک چند از آنها، پاسخ می دهیم. پیش از آن، خاطر نشان می کنم که محکی بس دقیق وجود دارد و آن «وفای به عهد» است. دین یا مرامی که روش عهد شناسی و وفای به عهد نباشد و نقض عهد را توجیه کند، قول زور و بیان قدرت است. مشکل انسانها، بخصوص استبداد زده ها، عهد ناشناسی، بنا بر این، قدرت باوری و دین و مرام را وسیله توجیه وفا نکردن به عهد و تن دان به حکم زور گرداندن است:

● پرسش اول:

۱- آیا در زمان خروجتان از ایران با افکار عمومی آشنا بودید که بعدها چه خواهند گفت؟ آیا خرد جمعی از خروجتان آنهم با آقای رجوی دفاع کرد و میکند؟ من نمی دانم ولی همینقدر بگویم که اگر حاکمان میلیونها خرج کنند نمی توانند آقایان بازرگان و خاتمی را در دل مردم بد نام کنند و قطعا آنها همیشه در دلها جا دارند. اما متاسفانه و علیرغم میل باطنی اینجانب، این موضوع در مورد شما صدق نمی کند. چرا؟ چرا بسیاری از شما متفردند؟ آیا نه این است که مومن نباید خود را در معرض اتهام قرار دهد؟ به نظر خودتان ناخواسته با احساسات مردم بازی نکردید؟

*پاسخ به پرسش اول:

نخست به یاد شما می آورم که زمانی که صحبت از لغو «نظارت استصوابی» شد، مدافعان این «نظارت»، استدلال کردند که هرگاه نظارت استصوابی لغو شود، مجلس از طرفداران بنی صدر پر می شود. این امر که مثلث زور پرست همه روز به بنی صدر ناسزا می گویند و او را سانسور می کنند و دروغ می سازند و به او نسبت می دهند،

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صدو بیست و نهمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق»

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۴۹)



جمال صفری

زندگینامه میرزا کوچک خان جنگلی

جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در شمال ایران پس از انقلاب مشروطیت در برابر دخالتهای روس و انگلیس و ناتوانی حکومت مرکزی ایران شکل گرفت. میرزا کوچک خان، یکی از مبارزان دوران مشروطیت در رأس گروهی از آزادیخواهان در گیلان علیه نیروهای اشغالگریگانه برپا خاست. ضروری است قبل از بررسی فراز و نشیبهای جنبش جنگل و چگونگی شکست آن و برای آشنا شدن به روحیه و خلیقات میرزا کوچک خان، مختصری به زندگینامه او پردازم: «میرزا یونس» معروف به میرزا کوچک خان، فرزند «میرزا بزرگ» رشتی بود، که در سال ۱۲۹۸ قمری در محله استاد سرای رشت دیده به جهان گشود. پدرش، میرزا بزرگ، نزد میرزا عبدالوهاب مستوفی به کار تحریر و دفتر نویسی اشتغال داشت. چون پدر او به «میرزا بزرگ» شهرت یافته بود، خانواده اش یونس را نیز «میرزا کوچک» می نامیدند.

میرزا کوچک خان تحصیلات اولیه خود را در مدرسه حاج حسن، واقع در صالح آباد رشت و نیز مدرسه جامع که در آن موقع رونق خوبی داشت، گذراند. سپس به تهران عزیمت کرد و «بصفت طلاب دینی پیوست. وی مدتی از عمر خود را صرف تحصیل علوم قدیمه: فقه، اصول، صرف و نحو، معانی و بیان و.. متعلق کرد. در ضمن تحصیل «به اشعار متقدمین علاقمند شد و گهگاهی نیز اشعاری می سرود.» (یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۵)

در سال ۱۲۸۵- (۱۹۰۶ م.) یعنی قبل از تولد، پس از اینکه علاء الدوله حاکم تهران «حاج سید هاشم قندی» را بچوب بست و بازرگانان پایتخت به حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند. میرزا کوچک نیز در رشت با تفاق عده ای که با او همعقیده بودند، تبلیغاتی را بین طلاب و اهالی رشت آغاز کرد.

در صفحه ۱۳

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۸۰۰ ۴ تا ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۱

واپسین فرصت؟

◀ گفتگوهای ۲۶ فروردین، زمینه سازی و نتیجه: واپسین فرصت، سوخت یا نسوخت؟: ص ۱

◀ استراتژی ایران - نقش محافظه کاران جدید - ایران گروگان مثلث زور پرست: ص ۶

◀ ماجرای ابو موسی؟ - مرجعیت دست نشانده - میکونوس و «قتلهای زنجیره ای»: ص ۹

◀ شدت و شتاب گیرنده ها عبارتند از تورم و بیکاری و کسر بودجه و فقر مردم

و طبیعت: ص ۱۱

◀ دانشجویان و کارگران و مبارزان سیاسی همچنان قربانیان تجاوزهای رژیم

به حقوق انسان هستند: ص ۱۲

انقلاب اسلامی: در ۲۶ فروردین، در استانبول، گفتگوهای رژیم با کشورهای ۵+۱ برسر مسئله اتمی، از سر گرفته شد. پیش از آن، اسرائیلی ها این گفتگوها را واپسین فرصت خوانده بودند. اواما گفته بود زمان دیپلماسی دارد سر می رسد. رژیم گفته است دور اول گفتگوها در استانبول و دور دوم در بغداد انجام خواهند شد. «وزیر» خارجه اش تکرار می کند که گفتگوها به پیشرفت در حل مسئله خواهند انجامید. فصل اول را به زمینه سازیها و گفتگوها اختصاص می دهیم.

در فصل دوم، نظرهای اهل نظر را در باره هدف واقعی امریکا و غرب از سیاستی گرد می آوریم که در قبال رژیم ایران در پیش گرفته اند.

در فصل سوم، خبرهایی را جمع می آوریم که ما را از درون رژیم و رابطه هایش آگاه می کند. در این فصل، از ماجرای سفر احمدی نژاد به جزیره ابو موسی، انگیزه او و پی آمدهای سفرش، از طرح رسمی کردن مرجعیت و از «قتلهای زنجیره ای» و نقش هاشمی رفسنجانی و خامنه ای در ترورها و از رابطه پنهانی با امریکا، سخن بمیان است.

در فصل چهارم، داده های گویای شدت و شتاب گرفتن تورم و بیکاری و فقر دولت و مردم و طبیعت ایران را گرد آورده ایم. و در فصل پنجم، خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

گفتگوهای ۲۶ فروردین، زمینه سازی و نتیجه: واپسین فرصت سوخت یا نسوخت؟:

انقلاب اسلامی: در دو شماره پیش، به اطلاع خوانندگان رسانده شد که گفتگوهایی در بغداد انجام گرفته بودند. انصراف نخستین رژیم از گفتگو در استانبول و پیشنهاد بغداد بعنوان محل گفتگو با کشورهای ۵+۱ و بازگشت از آن انصراف، بعد از توهین و تحقیر شدن توسط اردوغان و موافقت با استانبول بمنزله محل گفتگوهای دور اول و بغداد بعنوان محل دور دوم گفتگوها، نوعی تصدیق وقوع گفتگوها با امریکا در بغداد بود. باوجود این، خبرهای ضد و نقیضی در باره محتوای پیام اواما به خامنه ای توسط اردوغان انتشار یافتند. آنها را یکجا جمع و نقد می کنیم:

در صفحه ۴

دوستان محترم و خوانندگان این نشریه بصورت چاپی و اینترنتی!
ما را برای ادامه انتشار نشریه، با کمک مالی خود یاری فرمائید!



وفای به عهد

واقع آیا نمی گفتند که بود این حاکمیت از مردم و این جامعه است. تا آنها اصلاح نشوند حاکمان هم اصلاح نمی شوند؟

* پاسخ به پرسش دوم:

۲- به این پرسش نیز چند نوبت پاسخ نوشته ام. باوجود این، نکاتی در آنست که پرداختن به آنها می تواند مفید باشد:
۱/۲- سخنان و نوشته های من شما را به دشمنی نمی خوانند، «برضد» نمی خوانند برای هدفی می خوانند. هر نظامی که بر محور قدرت پدید می آید و عنصر فعالش عامل و آلت قدرت است و عناصر فعل پذیرش، مطیع امر جبار، مدار بسته ای دارد که، در آن، تنها در جهت فعال مایشائی عنصر فعال و فعل پذیرتر شدن مطیع های امر جبار قابل اصلاح است. ادعای اصلاح چنین نظامی در جهت کاستن از فعال مایشائی عنصر فعال و کاستن از فعل پذیری عناصر مطیع، ادعائی ناممکن و دروغ است. آیا هنوز تجربه به شما و همه ایرانیان نشان نداده است که اصلاحات در چهارچوب نظام حاکم در جهت کاستن از فعال مایشائی ولی فقیه و افزودن بر اندازه اختیار کارکنان رژیم و برخورداری مردم از حقوق خویش، میسر نگشت اما در افزودن بر فعال مایشائی ولی فقیه و فعل پذیری همگان، ممکن گشت؟ پس گفته ها و نوشته های من شما را به تغییر نظام می خواند. به ایجاد نظام باز و تحول پذیری می خواند که، در آن، جمهور مردم، بر میزان حقوق، بر یکدیگر ولایت دارند. یعنی بایکدیگر نه رابطه قوا که رابطه حق با حق برقرار می کنند و همگان، در جریان رشد، فعال هستند و جمهوری شهروندان را تشکیل می دهند. برای این کار،

۲/۲- پیامبر (ص) ما را به اصل «تغییر کن تا تغییر دهی» فرا خوانده است. بهوش باشید که بنا بر رهنمود قرآن، فرا خواندن طاغوت به ترک فرعونیت (سوره طه آیه های ۱۴ و ۴۳ و النازعات آیه ۱۷ و...) و به مبارزه برخاستن با طاغوت (بقره آیه ۲۵۶ و نساء، آیه ۶۰) نیز بخشی از «تغییر کن تا تغییر دهی» است. بسیاری کسانی که فعل پذیری و تسلیم شدن به حکم جبار را توجیه می کنند به ضرورت اصلاح خویش و یا «مبارزه فرهنگی». حال اینکه زورزدائی از پندار و گفتار و کردار، بنا بر این که انسان در جامعه زندگی می کند، جدائی ناپذیر است از مبارزه با ضد فرهنگ قدرت و نیز جدائی ناپذیر است از مبارزه با دولت جباران. چنان که پیامبر اسلام نیز چنین می کرد. در حقیقت، از زمانی که عقل آدمی استقلال و آزادی خود را باز می یابد و پندار و گفتار و کردار از زور خالی می شوند، زورپرستان با او رویارو می گردند. بر او است که از زورپرستان اثر نپذیرد و عقل مستقل و آزاد خویش را به کار طبیعی خود که ابتکار و ابداع و خلق است، واگذارد. الگو برگردد و انسانها را به استقلال و آزادی و حقوق ذاتی خویش بخواند. رابطه قدرتی که در کله ها، بر مسند خدائی نشسته است را با دولت جباران، خاطر نشان کند و فراخوانی بگذرد به رهایی از جبر قدرت، خواه در شکل دولت جباران و هم در شکلی که بت قدرت می یابد و هر در بند تقدیر قدرتی، شکلی از آن را می پرستد.

۳/۲- مبارزه با دولت جبار، از راه پیشنهاد بیان استقلال و آزادی بمشابه اندیشه راهنما به مردم و الگوی این اندیشه راهنما گشتن و مردم را به تغییر خواندن و پذیرش این فراخوان از سوی مردم، به ثمر نمی رسد، هرگاه مردم برای خلع ید از جبار نیز برنخیزند. اگر فرمود برو بطرف فرعون، بدین خاطر بود و هست که تغییر کردن و تغییر دادن در گرو رها شدن از جبر جبار است. چرا که دولت جبار تنها فرآورده قدرت باوری و روابط قدرت در سطح جامعه و میان جامعه و جامعه های دیگر نیست، بلکه بنابر تمرکز طلبی و برخورد افزائی روز افزون قدرت، دولت جباران، بزرگ ترین ویرانگر نیروهای محرکه می شود و جامعه را بی توان می کند. از میان برداشتن چنین قدرت ویرانگری، وقتی حاصل تغییر کردن انسانها و توان تغییر دادن آنها می شود، انقلابی است که، بدان، جامعه ای با نظام اجتماعی باز و اعضائی مستقل و آزاد و رشد یاب، تحقق پیدا می کند.

۴/۲- حق و ناحق را نمی توان در هم آمیخت و اگر چنین کنیم، اصالت قدرت (= زور) را پذیرفته ایم و ناحق را بر حق غالب گردانده ایم. باورهای جبرگرایانه ای از نوع مصلحت و حقیقت و تقدم مصلحت بر حقیقت و ترجیح بد بر بدتر و خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو و مشت با درفش نمی جنگد و یک دست صدا ندارد و دولت جباران را رها کن و به اصلاح خود بپرداز و تقدم با مبارزه فرهنگی یا سیاسی است و تقدم استقلال بر آزادی و یا آزادی بر استقلال و...، ترجمان طرز فکری هستند که به قدرت اصالت می دهند. صاحبان این طرز فکرها گمان می برند که می توان میان قدرت و حق، وسط را گرفت. غافل از این که نسبت حق به قدرت (= زور) نسبت تضاد است و این دو وسطی ندارند که بتوان آن را گرفت. در حقیقت، وقتی حق است قدرت (= زور) نیست و چون قدرت را پدید آوردی از حق غافل گشته ای. پس وسطی

لاجرم دلیلی دارد و بطور قطع دلیل آن این نیست که او چون آنان است. اینست که بر خلاف آنان، بر حق ایستاده است :
۱- از زمانی که بازسازی استبداد در دستور کار قرار گرفت، دست کم از سال دوم انقلاب بدین سو، امری که همه روزه روی می دهد و عیان است، اینست که مثلث زور پرست بر ضد بنی صدر تبلیغ می کنند. در ایران، یک کس است که یکسره سانسور می شود و نام بردن از او در وسائل ارتباط جمعی، مجازات دارد مگر اینکه بقصد ناسزا گفتن به او و جعل کردن دروغی و نسبت دادن به او باشد. در بیرون ایران نیز، هر سه رأس مثلث زور پرست، کارشان جعل دروغ و جدا کردن جمله ای از متنی و زشت کردن زیبایی و دروغ کردن راستی و نسبت دادن آن به بنی صدر هستند. از یاد نبرید که این اول بار است که پیشروان در راه استقلال و آزادی، همزمان، با هر سه رأس مثلث زورپرست رویارو هستند و در ازای دروغها و ناسزاها و بهتان های زورپرستان، آنها را به ترک زورپرستی و بازیافتن استقلال و آزادی خویش می خوانند.

۲- مردم از آنچه من در آن ایام اطلاع داشتم اطلاع نداشتند. آنها از سازشهای پنهانی ملاتاریا با امریکا و انگلستان و اسرائیل و... (اکتبر سورپرایز و ایران گیت) اطلاع نداشتند. برغم هشدار ۲۲ خرداد ۶۰، به مردم ایران، این مردم از پیوند ارگانیک ریگانسیم و تاجریسیم و خمینیسیم آگاه نبودند و نمی دانستند که قرار است در سود انگلستان و امریکا و اسرائیل (واقعیتی که دیرتر، وزیر دفاع انگلستان، آلن کلارک و سفیر وقت انگلستان در عراق بر زبان آوردند)، آقای خمینی و دستیاران او جنگ را به مدت ۸ سال ادامه دهند، فرصت رشد از میان ببرند و یک نسل ایرانی را نفله کنند و بخشی از ایران ویران بگردد. پس داوری آنها در آن روز و بعد از آن، از روی آگاهی نبوده است. آنکس که بر حقایق آگاه شد با می شود و آدمی را به حق می شناسد، تصدیق می کند که تن ندادن به خطر و تن دادن به تقدیر قدرت، کاری آسان بود و زندگی را بر منتخب مردم ایران نیز آسان تر می کرد. اما تن دادن به زندگی در تیرور، برای دفاع از استقلال ایران و استقلال و آزادی ایرانیان، کاری بود و هست که منتخب مردم ایران نمی باید از آن تن می زد.

۳- مردم ایران می باید فرهنگ استقلال و آزادی را خلق کنند تا بتوانند شخص را به حق بسنجند. وگرنه، به قول شما، شخص را به محک «احساسات» ناپایدار خود می سنجند. منتخب یک ملت می باید نماد توانائی های آن ملت باشد و بر او نبود و نیست که به بازسازی استبداد و زیست در حاکمیت جبار تن دهد. ایرانیان برای برخاستن و ایستادن در برابر جبار به الگو نیاز دارند. زیست در استبداد و مماشات با آن، نه کار یک منتخب و دوستان و همکاران او است. او برای اجرای برنامه ای انتخاب شده بود که، با اجرای آن، رشد در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی تحقق می یافت.

۴- چون بر حق ایستادی، اهل حق با تو موافق می شوند و اهل قدرت از تو متنفر می گردند. هرگاه پندار و گفتار و کردار آدمی چنان باشد که همگان را خوش بیاورد و کسی از او متنفر نشود، بی تردید، او وسط باز است و دیر یا زود، جانب جبار را می گیرد. به یاد شما می آورم که تبلیغات دستگاه اموی، علی (ع) را اول کافر و... باوراند و مردم شام در قنوت نماز به او ناسزا می گفتند برای تقرب به خداوند! اما امروز، نزد مسلمانان، او و پیامبر (ص) تنها دو شخصیت مقبول و محبوب جمهور مسلمانان هستند.

۵- در نتیجه، آدمی همواره می باید پندار و گفتار و کردار خود را به محک حق بسنجد. چرا که، چون حق ذاتی حیات است و ناحق عارض بر حیات، حق ماندنی و ناحق رفتنی است. چنانکه استقلال و آزادی انسان ماندنی و قدرت و قدرتمداری رفتنی هستند. چون چنین است، زمان بسود ایستاده برحق گواهی می دهد. آن زمان که دو جریان آزاد اندیشه ها و اطلاع ها و داده ها برقرار می شوند، ایستاده برحق، الگوئی ماندگار می گردد. بنا براین،

۶- ایران تا بوده در استبداد زیسته است. تجربه ها برای بیرون بردن ایران از استبداد و جانشین ضد فرهنگ قدرت کردن فرهنگ استقلال و آزادی، نیمه کاره رها شده اند. این بار، جمع ما بنا ندارد تجربه را رها کند. بعد از سه دهه استقامت، اینک مطمئن شده ایم که ایران از ظلمات استبداد به روشنائی استقلال و آزادی می آید و می ماند و رشد می کند. جامعه باز و مردم حقوق و کرامتمند و منزلت جسته، اینست آن آرمان دست یافتنی که جمع ما را به وجد می آورد و همچنان بر هیجان کار ما می افزاید.

● پرسش دوم:

۲- آیا سخنان شما و بیانیه هاتان ما را به سمت اصلاح نظام دعوت میکند یا دشمنی با او؟ آیامی شود این سیستم را اصلاح کرد؟ اگر پیامبر بود و یا ائمه بودند چه می کردند؟ میگفتند بیاییم حکومت را ناکار کنیم یا می فرمودند: همه باهم بیاییم خودمان را اصلاح کنیم. در

وجود ندارد که بتوان آن جا را اقامتگاه خویش کرد و با زور، از راه تسلیم شدن، کنار آمد و در همان حال، به حق عمل کرد.

● پرسش سوم:

۳- خرد جمعی "میتواند اطمینان بخش و قابل اتکا و معیارسنجش افراد قرار گیرد. البته تا جایی که بنده به آن رسیده ام. چرا هیچیک از گروهها و اشخاص میانه رو(لااقل در ظاهر هم که شده) از شما جانبداری نکرده اند؟ بنظرتان همه بخاطر زوری که بالای سرشان است سکوت کرده اند؟ آقای منتظری(ره)هم گویا با شما مخالف بوده اند. من فقط به قوه خرد خودم شما را تایید کرده ام و این عین ثواب است ولی بنظم کافی نیست.

* پاسخ پرسش سوم:

۳- خرد جمعی در استقلال و آزادی و بر فرض برقراری دو جریان آزاد اندیشه ها و اطلاعات، در زمانی که وجدانهای تاریخی و همگانی و علمی جامعه غنی هستند و وجدان اخلاقی جامعه با معیار حقوق، می سنجد و داوری می کند، آرائی صادر می کند که به حق نزدیک تر هستند. حق ویژگی های خود را دارد و معیار شما می باید سنجیدن هر پندار و گفتار و کرداری به این ویژگی ها باشد.

با این وجود، از آنجا که ادامه حیات هر ملتی به میزان معرفت آن ملت به حقوق خود و حقوق هر انسان و طبیعت و جانداران و عمل به این حقوق بستگی دارد، خرد جمعی، حتی در شرائط سانسور، می تواند حق را از ناحق تمیز دهد.

۱/۳- میانه رو، بنا بر این که معیار سنجش شما حق باشد و یا کنار آمدن با قدرت، دو معنای متضاد پیدا می کند:

● راه حق مستقیم و بیراهه قدرت (= زور) ناراست و پر پیچ و خم است. تنها راهی که مستقیم است راه حق است و این راه، دو بیراهه در دو سوی چپ و راست خود دارد. هر دو بیراهه قدرتمداری هستند. کسی که بر راست راه حق است، «امت وسط» بدین معنی است که نه زور مدار راست و نه زورمدار چپ است. پس آنها که بر صراط مستقیم حق هستند، نه بر آن و نه بر این افراط هستند.

● اما در علم سیاست بمعنای علم بر راه و روش دست یافتن به قدرت و بکاربردن قدرت و حفظ آن، میانه رو تعریف دارد و او کسی نیست که راست راه حق را در پیش می گیرد و در آن می شود، بلکه کسی است که نه افراطی راست (از نوع استبدادهای فراگیر راست چون نازیسم و فاشیسم و فرانکیسم و...) و نه افراطی چپ (از نوع استالینیسم و...) است. بلکه کسی است که بیان قدرتی را در سر دارد که فوکو آن را «بیان قدرت دموکراتیک» نام می نهد. بدین قرار، در اینجا، سه نوع تنظیم رابطه عمومی نه با حق که با قدرت وجود دارند: افراطی راست و افراطی چپ و میانه رو. تازه، هریک از اینها نیز گرایشهایی دارند. چنانکه میانه روها نیز بنوبه خود، وسط و راست و چپ دارند.

● قرآن از نوع دیگری از آدمها سخن گفته است: منافقان. یعنی کسانی که در ظاهر اهل حق می نمایند و در باطن، بندگان قدرت هستند.

وسط ها، هم وقتی مراد کسانی هستند که در رابطه با قدرت، جای خود را وسط توصیف می کنند و هم نفاق پیشگان، در رویارویی نهائی، همواره جانب قدرت و قدرتمدارها را می گیرند.

۲/۳- اما آنها که بر صراط مستقیم حق هستند، ویژگی هایی دارند. از ویژگی هایشان یکی اینست که برای خود ولایت مطلق قائل نمی شوند و بر مسند قضاوت نمی نشینند و حکم غیابی در باره کسی صادر نمی کنند. آنها که خود را قاضی دیگران می کنند و در ذهن خویش برای آنها حکم محکومیت صادر می کنند و حق فرجام خواهی نیز برای محکوم قائل نمی شوند، زورپرست هستند و چون در روشهای عقل قدرتمدار - با آنکه هر روز بارها آنها را بکار می برند - خویش تأمل نمی کنند، متوجه نمی شوند که این عقل، جبراً، با تخریب شروع می کند و اندر نمی یابد که با تخریب خود شروع می کند.

حال برای این که ببینیم فرق بیان استقلال و آزادی با بیان قدرت در چیست و چگونه می توان بیان قدرت را به بیان استقلال و آزادی برگرداند، تمرینی را انجام می دهیم:

● تنها وقتی انسان بر راست راه حق است، زور بی محل می شود. علت نیز اینست که رابطه ای که نیاز به بدل کردن نیرو به زور و بکار بردن آن باشد، بوجود نمی آید. بدین قرار، الف - هر بیان قدرتی این یا آن نوع تنظیم رابطه با قدرت است و در هر بیان قدرتی، زور کاربرد دارد.



وفای به عهد

آزادی را اگر هم نداشتی زندگی لنگ نمی شود، چگونه ممکن است وضعیتی را نیابند که اینک مردم ایران یافته اند؟ دانستی است که استبدادهای نیز وجود داشته اند و دارند که جامعه را به مصرف خو می دادند و می دهند. جامعه های تحت این استبدادها، با غفلت از حقوق ذاتی خویش، در نمی یابند که محروم شدن از استقلال و آزادی، محروم شدن از اقتصاد تولید محور است. زمانی به خود می آیند و بر می خیزند که بسیار دیر است. وضعیت های لیبی و سوریه و عراق و ایران و ...، حاصل اقتصاد مصرف محور و غفلت از استقلال و آزادی و دیگر حقوق ذاتی هستند.

● پرسش پنجم که نظر پرسش کننده است:

به هررو، من احساس میکنم اگر روحانیت و کارگزاران در همان بدو انقلاب به سیره و روش پیامبر که دائم هم از آن دم میزنند جلو میرفتند و واقعا دغدغه دین داشتند و بازیگری در کار نبود و "من من کردند" حذف می شد و همه گروهها را به مشارکت دعوت میکردند، حتی آقای رجوی و گروهشان و قتل و خونریزی صورت نمی گرفت و به همه عفو عمومی میدادند، عاقبت اینگونه نمیشد. بسیار متأسفم از حرفهای بدون عمل.

* توضیح در باره نظر پرسش کننده:

نظر صحیح امروز شما هم بهنگامی که آقای خمینی در نوفل لوشاتو (فرانسه) بود و هم بهنگام بازگشت به تهران، مرتب به او پیشنهاد شد، اما حتی تعهدهایی که در برابر جهانیان بر عهده گرفته بود، نیز نقض شدند:

۱- در نوفل لوشاتو، او متعهد شد که ولایت با جمهور مردم است و میزان رای مردم است و هر عاقلی می داند که تصدی امور مردم با خود آنها است. پیش نویس قانون اساسی نیز بر پایه ولایت جمهور مردم تدوین شد. اما او و دستیارانش عهد بشکستند و ولایت مطلقه فقیه را برقرار کردند.

۲- او متعهد شد، نه خود او و نه روحانیان دیگر در دولت نخواهند بود. اما دولت را تصرف و استبداد را برگزیدند و ویرانگرتر برقرار کردند.

۳- او متعهد شد که آزادی عقیده برقرار شود و همه طرز فکرها حق تبلیغ خود را بیابند. اما امروز، مراجع نیز آزادی فتوا دادن را ندارند.

۴- او متعهد شد که زنان در پوشش خود آزادند و با مردان در حقوق برابر هستند. اما امروز، وضعیت زنان کشور چنان است که بانویی چون نسرين ستوده به جرم دفاع از حقوق زنان به ۱۱ سال زندان محکوم می شود و ...

۵- او به استقلال و آزادی متعهد شد و گروگانگیری را که نقض آشکار استقلال ایران بود، انقلاب دوم خواند. آن را دست آویز بازسازی استبداد کرد و جنگ ۸ ساله را بار آورد. در همان حال، دستیارانش، سازشهای پنهانی اکتبر سورپرایز و ایران گیت را بعمل آوردند و هم اکنون، قدرت خارجی محور سیاست داخلی و خارجی رژیم است.

۶- او به رعایت حقوق انسان متعهد شد و در اعدام کردن از جباران تاریخ گوی سبقت ربود. به دستور او، در سه شب، حدود ۴۰۰۰ تن را اعدام کردند.

۷- او متعهد شد که انقلاب کسانی را بر سر کار آورد که اقتصاد کشور را در راه رشد اندازند. اما چون دید داریم اسباب اقتصاد تولید محور را تدارک می کنیم و کار دارد پیشرفت می کند، گفت: اقتصاد مال خراست. بنی صدر می خواهد ایران را سوئیس و فرانسه کند و مردم برای اسلام انقلاب کرده اند!

۸- او متعهد شد تبعیضها را از میان بردارد و وجود تبعیضها در جامعه را فرآورده استبداد شاه دانست. اما خود تبعیض را اساس گرداند. روحانیان قشر ویژه شدند. و دیگران، به چهار گروه مکتبی و ضد مکتبی و نیمه مکتبی و بی تفاوت تقسیم گشتند و مقرر کرد که اقلیت ۵ درصدی (حزب الهی و مکتبی) بر اکثریت ۹۵ درصدی حکومت کند.

۹- او متعهد شد که افراد نیروهای مسلح در زندگی مردم مداخله نداشته باشند. هرچند «نهادهای انقلاب» را حکومت موقت ساخت، اما این او و دستیاران او بودند که این «نهادهای» را در سرکوب مردم بکار گرفتند و امروز، دولت و اقتصاد کشور در قبضه سپاه پاسداران است.

۱۰- او متعهد شد که احزاب و سازمانهای سیاسی آزادند و هم او بود که احزاب را تعطیل کرد. حتی حزبها و سازمانهایی را نیز که به طرفداری و با حمایت او ساخته بودند (حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)، منحل کرد.

در صفحه ۱۶

گیرد. برای جامعه یکی از دو کار می ماند: حق حیات خویش را به یاد آوردن و زندگی را عمل به حقوق خویش کردن و تغییر کردن و تغییر دادن. به دیگر سخن، رها کردن خود از سرطان ولایت مطلقه جبار. و یا فعل پذیرانه تسلیم تقدیر بی شفقت قدرت ماندن و دم فرو بسته بگام مرگ رفتن. جامعه ایران جوان است و به یمن انقلاب ایران، ایرانیان تغییر کرده اند و حقوق ذاتی خویش را به یاد می آورند و بر می خیزند. علامتها می گویند که عزم بر ادامه حیات ملی در ایرانیان استوار است. دو علامت از علامتها مشاهده کردنی تر هستند: یکی این که این رژیم هیچگاه نتوانسته است به اکثریت بدل شود. و دیگری این که هنوز سه دهه از عمرش نگذشته، همه روز، بر زبان ایرانیان این جمله جاری است: چه وقت از شر این رژیم می آسائیم؟ این رژیم چه وقت می رود؟ این پرسش آنقدر همگانی است که سران و مبلغان رژیم نیز فکر و ذکرشان «انقلاب مخملی» به قصد تغییر رژیم است. آیا شما نمی شنوید که، هربار، آقای خامنه ای، سخن خود را با دشمن آغاز و با دشمن به پایان می برد

۱/۴- «فدائی آقا» نداریم. شیفته قدرت و فدائی نماد قدرت داریم. در رژیم های استبدادی، بخصوص در آنها که به استبداد فراگیر متمایل هستند، نماد قدرت فدائیان دارد. اگر تأمل کنید، در شگفت می شوید که همه آنها فدائی داشته اند. هیتلر فدائی بسیار داشت. استالین نیز فدائی بسیار داشت و صدام نیز «فدائی» داشت و... و قذافی و اسد و خامنه ای هم «فدائی» داشته اند و دارند. سازمانهایی که بر محور قدرت ایجاد می شوند، نیازمند «فدائی» هستند وگرنه برجا نمی مانند. چنانکه القاعده نیز «فدائی» بسیار دارد. کسانی را دارد که آماده عملیات انتحاری هستند. وجود این فدائی ها، جز بر شدت جباریت اینگونه رژیم ها گواهی نمی دهند. چرا که در جامعه های باز که ولایت با جمهور مردم است، نماد قدرتی وجود ندارد تا نیاز به «فدائی» داشته باشد. از راه درس عبرت گرفتن یادآور می شوم که علی (ع) فدائی نداشت و معاویه «فدائی» داشت. او بود که خطاب به ایرانیان گفت: شاهان را شاه پرستان سودی نمی رسانند. و بر شما است که وجود «فدائیان آقا» را دلیل قوت کیش شخصیت و پرستی نماد قدرت، بنا بر این، ضعف فکری و اخلاقی جامعه و ضعف رژیم بشمارید که نماد زور است و وجود «فدائی آقا» دلیل زورمداری آقای خامنه ای و رژیم ولایت مطلقه فقیه است.

۲/۴- در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، در ۵ بهمن ۱۳۵۸، نامزد حزب جمهوری اسلامی، حدود ۴ درصد رای داشت. در انتخابات فرمایشی مجلس، در ۱۲ اسفند ۱۳۹۰، کسانی که به هر دو فهرست متعلق به «اصول گرایان» رای داده اند، ۴ درصد دارندگان حق رای هستند. آرائی که برای منتخب اول تهران، آقای حداد عادل خوانده اند، ۱/۱ میلیون رای است که کمتر از ۱۴ درصد دارندگان حق رای در تهران است. از تهران، تنها ۵ تن در دور اول رای داشته اند. بقیه کمتر از ۲۵ درصد رای دهندگان رای داشته اند. آرای آنها را که نسبت به دارندگان حق رای در تهران بسنجیم، حدود ۵ درصد می شود. می دانم که در شهرهای متوسط و کوچک و مناطق روستایی شمار بیشتری رای داده اند. اما وقتی با وجود تمامی امکاناتی که رژیم در اختیار دارد و از آنها (از جمله تهدید به قطع یارانه) استفاده می کند، تحریم وسیع انتخابات نمی تواند از وجدان ملی فرمان نبرده باشد.

و نیز بدانید در مبارزه با استبداد ضد دین و ایران، جز برحق نباید ایستاد و جز حق نباید گفت. تبلیغ دروغ ضد تبلیغ و به زبان آنها است که بر حق می ایستند. پس محض تبلیغ، خلاف حقیقت نمی گویم. به برآورد من، وقتی ایران استقلال و آزادی خویش را بازیافت و ایرانیان در استقلال و آزادی رای دادند، مشاهده خواهد شد که زور پرستی (مثلت زور پرست) در جامعه ایرانی پایگاه ۵ درصدی نیز ندارد.

۳/۴- وقتی شما می نویسد مردم تنها نگران گرانی هستند، توصیفی از جامعه بدست می دهید که سخت هشدار دهنده است. توضیح اینکه استبداد وقتی ویرانگری بر ویرانگری می افزاید و جو خشونت را هرچه سنگین تر می کند، جز خوردن آنهم بقدر «بخور و نمیر»، ذهن ها را به خود مشغول نمی کند. وقتی کار جامعه ای به جانی رسید که ابعاد زندگی اعضایش در حداقل زندگی خلاصه شد و گرانی او را با خطر از دست دادن همان حداقل روبرو کرد، آنهم باوجود فروش ثروت ملی کشور، رژیم پیش از آنکه تصور شود، ویرانگر گشته است و دارد کار جامعه را به جانی می رساند که اعضای آن، زندگی خویش را در زندگی گیاهی ناچیز کنند.

با این وجود، بنا بر پاسخ دوم، مردم ایران نیز مسئول وضعیتی که درآیند، هستند. مردمی که ندانند حقوق ذاتی دارند و این حقوق مجموعه ای را تشکیل می دهند و غفلت از حقی غفلت از بقیه حقوق نیز هست، وقتی ندانند کسی که از دو حق استقلال و آزادی محروم است، حق کار و نان را نیز از دست می دهد، سرنوشتی را پیدا می کنند که مردم ایران پیدا کرده اند. مردمی که فکر می کنند نان واجب است اما استقلال و

ب- هرگاه به حق عمل شود، خلاء بوجود نمی آید و با غفلت از حق، خلاء بوجود می آید و این خلاء را قدرت (=زور) پر می کند.

● وقتی انسان بر راست راه حق است، پندار و گفتار و کردار او، خالی از تناقض و تضاد می شود. به سخن دیگر، پندار و گفتار و کردار او خالی از تناقض و او نه با حقوق ذاتی خود و نه با حقوق ذاتی دیگران، تضاد پیدا نمی کند. ممکن است گوینده ای بگوید: اما با قدرت تضاد پیدا می شود. به او یادآور می شوم که چون بر حق عمل کنیم، قدرت وجود پیدا نمی کند تا عمل به حق آدمی را در تضاد با قدرت قرار دهد. قدرت فرآورده یک رابطه، رابطه قوا، میان دو کس و یا دو گروه است. این رابطه را نیز، انسانها با غفلت از حقوق ذاتی خویش برقرار می کنند.

● بدین قرار، راست افراطی و میانه رو و چپ افراطی، وقتی رابطه انسان با قدرت تنظیم می شود، با این تناقضها و تضادها روبرو می شوند: با حقوق انسان در تضاد می شوند. پس هم با یکدیگر و هم با خود، در تضاد می شوند. قول و فعل آنها نیز متناقض می شود. زیرا وقتی حق نمی گویند و به حق عمل نمی کنند، راست نمی گویند و دروغ به ضرورت تناقض آمیز است. اما تضاد با خود و تضاد با دیگری، با معرفت بر حقوق و عمل به حقوق (قرا گرفتن در راست راه حق) از میان بر می خیزد. و قول و فعل متناقض نیز الف - با خالی کردن آنها از زور، بنا براین،

ب- منطبق کردنشان با حق، بی تناقض می گردد. بدین سان، انسان راست راه حق را باز می یابد، استقلال و آزادی خویش را باز می یابد زیرا قدرتی که استقلال او در گرفتن تصمیم و آزادی او را در گزیدن نوع تصمیم، نقض و یا محدود کرده بود، از میان برخاسته است. بیانی که بدین سان باز یافته می شود و راهنمای اندیشه و عمل انسان می گردد، بیان استقلال و آزادی است.

وقتی انسان از حقوق ذاتی خود غافل می شود و گرفتار جبر قدرت می گردد، به ضرورت، به قدرت اصلت می دهد و اگر هم به حقی قائل باشد، آن را تابع قدرت می شناسد. از این رو، هر سه گروه تضاد قدرت با حق را بسود قدرت «حل» می کنند. غافل از این که حق هستی دارد و قدرت هستی ندارد مگر وقتی دو کس بایکدیگر رابطه ای برقرار می کنند که ترجمان حقوق آنها نیست و نیرو را در تخریب یکدیگر بکار می برند. پس قدرت جز نیروی تغییر جهت یافته نیست. هرگاه نیرو را به حال طبیعی بازگردانیم، قدرت از میان بر می خیزد. از این جاست که هر حکمی که میان دو کس رابطه قوا برقرار کند، گویای غفلت از حق و اگراهی است حاصل تغییر جهت دادن به نیرو. این حکم ناقض حق و متناقض کننده نیرو با خود (زور همان نیرو و بلحاظ ویرانگری ناقض نیرو است که در حیات کاربرد دارد)، بنا براین، نه تنها از اسلام نیست که ضد آنست. بدین قرار، هرگونه ولایتی که اعمال قدرت یکی بر دیگری معنی دهد، حکم زور است و از اسلام نیست. معنی در دین اگراه نیست، همین است.

● اما منافق با تضاد دیگری نیز روبرو است: تضاد ظاهر با باطن. رفع این تضاد به ایستد که ظاهر و باطن او عارف و عامل به حق بگردد. هرگاه او چنین کند، از بند این تضاد و تناقض های دیگری که در رابطه با دیگران، بدانها گرفتار می شود، رها می گردد. بدین رهائی، او استقلال و آزادی و حقوق و کرامتمندی خویش را باز می یابد.

۲/۳- در آنچه به آقای منتظری مرحوم، مربوط می شود، یک دوره او مخالف من بود از جمله به این خاطر که مخالف ولایت فقیه بودم. اطلاعات نادرستی که به او می دادند نیز مؤثر بودند. با این وجود، وقتی رژیم به حقوق انسانی و کرامت او تعرض کرد، از حقوق و کرامت او، با تمام توان، دفاع کردم. در سالهای پایانی حیات او، رابطه برقرار شد و با واسطه، مکاتبه نیز شد. او نخستین مرجع شیعه شد که در باب حقوق انسان جزوه ای انتشار داد. برحق ایستاد و ولایت مطلقه فقیه را از مصادیق شرک شمرد.

● پرسش چهارم:

۴- ایراداتی که به جامعه و حاکمیت ایران دارید این تصویر را مینمایاند که این سیستم یک سیستم سرطانی است. پس چرا سی وانی سال دوام دارد؟ سیستم سرطانی باید زود از هم بپاشد. چرا نپاشیده؟ چرا فدایی "آقا" بسیار داریم؟ شما گفته اید آقای خامنه ای در اقلیت است. درست. اما نه پنج درصد. شاید برای تبلیغ میگویند. ولی برای من این آمار جای تامل دارد. مردمی هم که من دیدم فقط نگران گرانیهها هستند و بس. پس فقط قشر روشنفکر و اندیشمند سخنان شما را در می یابند. باور کنید مردم از انقلاب ۵۷ زده شده اند و دیگر مایل نیستند انقلاب کنند.

* پاسخ پرسش چهارم:

۴- سرطان وقتی موجود زنده را از پا در می آورد که نیروی حیاتی را به پایان می برد. پس تا وقتی رمقی برای مردم باقی است، سرطان می ماند و سرتاسر بیکر جامعه را نیز فرا می



آیا توافقی بعمل آمده است و یا آمریکا شرایطی را معین کرده است که ایران نتواند بپذیرد؟

* شش شرط اوباما که از طریق اردوغان به خامنه ای ابلاغ شده است:

◀ پس از آنکه واشنگتن پست اطلاع داد که اوباما از طریق اردوغان به خامنه ای پیام داده و شرطهایی را در میان گذاشته است، سایت اسرائیلی دیکانت ویکی (۷ آوریل ۲۰۱۲) بنا بر قول منابع خود، نوشت که اوباما ۶ شرط به خامنه ای ابلاغ کرده است:

● منابع ایرانی می گویند تصمیم بر خامنه ای می گیرد و او تصمیم گرفته است به پیام ۶ ماده ای اوباما پاسخ ندهد. شش شرط عبارتند از:
۱ - تهران باید به پای میز مذاکره بیاید و بطور جدی نیز بیاید یعنی با آمادگی برای تقاضای و توافق بر سر برنامه اتمی خود، بیاید.

۲ - یک رفتار منفی از سوی ایران سبب می شود که پرزیدنت اوباما گفتگوهای پشت پرده با ایران را پی نگیرد و بهمان گفتگوهای رسمی ۶ کشور با ایران بسنده کند.

۳ - هرگونه معامله ای در گرو موافقت خامنه ای با به حال تعلیق درآوردن - و نه برچیدن تأسیسات - همه جنبه های برنامه اتمی ایران از زمانی است که توافقی حاصل می شود. طرحهای جدیدی نباید به اجرا گذاشته شوند و پیشرفت فعالیتها می باید متوقف شود. برای مثال، بر سانتریفوژهایی که در مرکز فردو کار گذاشته شده اند، نباید افزوده شود. تحقیق در باره تولید بمب اتمی و تولید الگوها می باید رها شوند و نیز غنی سازی اورانیوم از ۳/۵ درصد به ۲۰ درصد نیز می باید متوقف گردد. تمامی برنامه می باید به حال تعلیق درآید.

۴ - پرزیدنت اوباما از اردوغان خواسته است پیام شخصی او را به خامنه ای ابلاغ کند: او تحت تأثیر این جمله از پیام نوروزی آیت الله، «ما اسلحه اتمی نداریم و آن را نخواهیم ساخت»، قرار گرفته است. باز خامنه ای در مشهد گفته است: آمریکاییها سخت اشتباه می کنند اگر فکر می کنند با تهدید کردنها عزم ملت ایران را می شکنند. نه من و نه آمریکا چنین قصدی را نداریم.

۵ - تهران می باید لحن ضد آمریکا را در گفته ها و نوشته ها تغییر دهد و باز آمریکا را دشمن و شیطان بزرگ خواندن باز ایستد. بجای اظهار ضدیت، اوباما سخت ارج می نهد قول و فعل رهبران جمهوری اسلامی و مطبوعات ایران وقتی لحن آشتی جویانه ای بکار می برند. اردوغان، استقبال خامنه ای را از سخن ۸ مارس اوباما (ما می خواهیم از راه دیپلماسی به نتیجه برسیم نه از راه جنگ)، بعنوان مثال بر می گزیند.

۶ - میان سیاست آمریکا در باره ایران و برنامه اتمیش، از سوئی، و بحران سوریه از سوی دیگر، ارتباط نزدیکی

وجود دارد. همین امر اوباما را به جلوگیری از مداخله نظامی و کشورهای عرب و غرب به سوریه، توانا کرده است.

رئیس جمهوری بر این باور است که اتحادی که می تواند بر بحران سوریه فایق آید، اتحادی از واشنگتن و مسکو و پکن و تهران و سازمان ملل است (سازمان ملل و اتحادیه عرب کوفی عنان را مأمور حل بحران سوریه کرده اند) همین اتحاد می باید به حل مسئله اتمی ایران نیز توفیق یابد.

* گفتگوهای ایران با کشورهای ۱+۵ و واپسین فرصت او است برای بیرون آمدن از بحران اتمی:

◀ در ۸ آوریل ۲۰۱۲، خبرگزاری ها گزارش کردند که گفتگوهای ۱۴ آوریل (۲۶ فروردین ۹۱) واپسین فرصت ایران برای حل کردن مسئله اتمی است. هرگاه این فرصت را مغتنم نشمارد، سر و کارش با تحریم اقتصادی تشدید یابنده و سرانجام جنگ است.

● جیزن دبتز Jason Ditz، نوشته است: شرایطی را تهیه کرده اند و می خواهند به ایران پیشنهاد کنند تا که ایران نتواند با آن موافقت کند. امروز، مقامات آمریکائی گفتند گفتگوهای ترکیه واپسین فرصت ایران برای متوقف کردن برنامه اتمی خویش است. می باید غنی سازی اورانیوم را متوقف کند و اورانیوم غنی شده خود را به غرب انتقال دهد.

● موضع آمریکا بدین سختی نبود. الا اینکه تحت فشار اسرائیل این موضع را اتخاذ کرده است. بخصوص این شرط که ایران باید اورانیوم غنی شده خود را به غرب منتقل کند، اگر نمی خواهد مورد حمله نظامی قرار گیرد، شرطی است که اسرائیل از آمریکا خواسته است به ایران ابلاغ کند.

● در قرارداد منع گسترش اسلحه اتمی و توافقی ایران با آژانس بین المللی انرژی اتمی، هیچیک از این شرطها وجود ندارند. پیش از این، پرزیدنت اوباما پذیرفته بود که ایران «حق» دارد برنامه اتمی صلح آمیز داشته باشد و آن را اجرا کند.

● بیشترین بخش اورانیوم غنی شده ایران، اورانیوم ۴/۵ درجه است. مقدار کمی را تا ۲۰ درجه غنی کرده اند بخاطر تأمین سوخت راکتور اتمی تهران که کاربرد پزشکی دارد.

* اسرائیل بسیار خوشحال است از این که ایران شرایط را نپذیرفته است:

◀ در ۸ آوریل ۲۰۱۲، وسائل ارتباط جمعی اسرائیل، قول مقامات اسرائیل را انتشار دادند. این مقامات اظهار خوشحالی کرده اند از این که ایران تقاضاهای اوباما را نپذیرفته است. آنها گفته اند: تا آنجا که به اسرائیل مربوط می شود، جواب ایران به پیشنهادهای آمریکا، خوب است.

پرزیدنت اوباما از ایران خواست بطور کامل برنامه اتمی غیر نظامی خود را متوقف کند و همه اورانیوم غنی شده خود را به خارج از ایران

واپسین فرصت؟

انتقال دهد. ایرانی ها این تقاضاها را «غیر عاقلانه» توصیف کرده اند.

مقامات اسرائیل امید خود را به شکست گفتگوها آشکارا ابراز می کنند: بلافاصله بعد از شکست گفتگوهای کشورهای ۱+۵ با ایران، پرزیدنت اوباما شکست گفتگوها را دست آویز مقرر کردن مجازاتهای سخت تر خواهد کرد. زیرا وقتی به چالش کشیده می شود، ناگزیر می شود از وضع مجازاتهای هرچه شدید تر.

بطور رسمی، اسرائیل گفته است با حضور کشورهای غربی عضو کشورهای ۱+۵ بر سر میز گفتگو با ایران موافق است. تقاضاهای ناگهانی اوباما از ایران، سبب شده است که اسرائیل موضع تحریک آمیز تری بگیرد و در پی به شکست کشاندن مذاکرات شود.

* ایران علامت می دهد که مصمم است غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درصد را رها کند:

◀ در ۹ آوریل ۲۰۱۲، ایران علامت داد که می خواهد به غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درجه پایان بدهد در همان حال که نمی خواهد توانائی غنی سازی اورانیوم برای سوخت نیروگاه اتمی را از دست بدهد. این نخستین علامت بر آمادگی برای سازش بر سر مسئله اتمی، در جریان گفتگوهای ۲۶ فروردین است.

● رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، فریدون عباسی گفت: تهران بنا دارد بر متوقف کرده غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درجه بعد از آنکه سوخت راکتور اتمی تهران تأمین شود. تولید اورانیوم ۲۰ درجه در گرو نیاز است. وقتی نیاز برآورده شد، ما تولید را کاهش می دهیم و با آن را متوقف می کنیم و به تولید اورانیوم ۳/۵ درجه بسنده می کنیم.

● از سوی دیگر، آمریکا خواسته بود ایران تولید اورانیوم ۲۰ درجه برای مصرف پزشکی را متوقف کند. هرچند بنا بر قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای، ایران حق دارد اورانیوم ۲۰ درجه را تولید کند. آمریکا همچنین خواسته است درب تأسیسات اتمی فردو را ایران ببندد. این تأسیسات در دل کوه ایجاد شده اند و صاحب پناهگاه است.

تقاضای برچیدن تأسیسات فردو نه تنها برای موفقیت آمیز شدن گفتگوها زیانمند است بلکه بکلی غیر ضرور است. زیرا تفتیش ها از این تأسیسات توسط آژانس بین المللی انرژی اتمی بطور مرتب می توانند انجام بگیرند. از اکتبر ۲۰۰۹ بدین سو، بیشتر از ۱۰ بار مورد تفتیش قرار گرفته اند. در ماه ژانویه نیز ایران اعلان کرد تأسیسات فردو تحت مراقبت و تفتیش آژانس بین المللی انرژی اتمی است.

معنای تقاضای آمریکا اینست که واشنگتن به برنامه اتمی ایران تنها وقتی اجازه اجرا شدن را می دهد که در برابر بمبهای آمریکا یا اسرائیل، حفاظی نداشته باشند.

● هرگاه حکومت اوباما تن به سازش ندهد، گفتگوها ناگزیر به شکست می انجامند و حمله نظامی به ایران مجوز پیدا می کند. اما مجوز برنامه تولید

بمب اتمی است که وجود ندارد. کوششهای ماه های اخیر حکومت اوباما در جلوگیری از حمله نظامی اسرائیل به ایران و در همان حال، انتشار گزارش ۱۶ سازمان اطلاعاتی آمریکا حاکی از این که ایران برنامه تولید بمب اتمی ندارد، زمینه را برای سازش فراهم کرده است. این زمینه را نباید از بین برد.

* غافلگیری: سازش با ایران بر سر پرونده اتمی این کشور:

◀ در ۱۰ آوریل، همان ها که خبر از موضع سخت آمریکا و این که آمریکا شرط هایی کرده است که ایران نتواند بپذیرد، سخن از غافلگیری بمیان آوردند: توافق بعمل آمده این امید را برانگیخته است که گفتگوهای ۲۶ فروردین (۱۴ آوریل) بر سر پرونده اتمی ایران میان کشورهای عضو گروه ۱+۵ با ایران، به توافق بیانجامد.

بطور ناگهانی صحبت از سازش می شود. پیش از این گفته می شد که ایران باید تمامی برنامه اتمی خویش را متوقف کند و اورانیوم غنی شده خود را به غرب منتقل سازد اما اینک گفته می شود که آمریکا می تواند با برنامه اتمی صلح آمیز ایران تحت شرایطی موافقت کند.

طرف ایران نیز که هیچگونه سخنی در باره کم کردن از فعالیتهای اتمی خود نمی زد، از زبان عباسی، رئیس سازمان انرژی اتمی گفت: غنی سازی اورانیوم ۲۰ درجه، در حد نیاز بعمل آمده است، از تولید آن می کاهیم و یا آن را متوقف می کنیم.

بدیهی است که خوش بینی محطاطانه ای ابراز می شود: توافق کامل نزدیک نیست اما پیشرفت چرا. چینی ها نیز از دو طرف خواسته اند، انعطاف نشان دهند. امید به پیشرفت جای احتمال قطعی شکست مذاکرات را گرفته است.

* برغم شاخ و شانه کشیدن های ظاهری، ایران و آمریکا دارند به سازش بر سر برنامه اتمی ایران نزدیک می شوند:

◀ در ۱۱ آوریل ۲۰۱۲، ناشنال تایم، به قلم مایکل تنودولو، گزارش کرده است که

● عدم اعتماد به گفتگوهای استانبول در ۱۴ آوریل، عمیق است. در همان حال، ایران و ۶ کشور طرف گفتگو خود را برای گفتگوها آماده می کنند. احمدی نژاد، رئیس جمهور عامه فریب، دیروز هشدار داد: « آنها که تقلا می کنند ایران را از حقوق اتمی خود، محروم کنند، چنان تو دهنی خواهند خورد که راه خانه خود را نیز نیابند». او گفت اقتصاد ایران می تواند دو و حتی سه سال بدون فروختن حتی یک بشکه نفت، در برابر تحریم دوام بیاورد.

● باوجود این شاخ و شانه کشیدن، زمینه ها برای خوش بینی وجود دارند. هر دو طرف بالن آزمایشی هوا می کنند تا ببینند چه موضعی باید اتخاذ کنند: ایران علامت داد که می تواند تولید اورانیوم ۲۰ درصد را متوقف کند. این امر از لحاظ غرب

بسیار مهم است زیرا راه را باز می کند برای غنی کردن اورانیوم تا ۹۰ درصد و ساختن بمب اتمی.

امریکا نیز علامت داد که با غنی سازی اورانیوم توسط ایران تا کمتر از ۵ درصد برای مصارف صلح آمیز، در ازای تضمین قابل بررسی که برنامه صلح آمیز به برنامه اتمی نظام راه نخواهد برد، میتواند موافقت نماید

● موضع اخیر رهبر رژیم ایران، آیت الله خامنه ای، توجه واشنگتن را به خود جلب کرده است. او از سخنان اوباما که نباید مرتب از جنگ با ایران سخن گفت و هنوز امکان حل مسئله از راه دیپلماسی وجود دارد، استقبال کرد. او نیز گفت که ایران بمب اتمی تولید نخواهد کرد زیرا اسلام این کار را حرام می داند.

● بنا بر گزارشها، اوباما از طریق اردوغان، نخست وزیر ترکیه، پیامی برای خامنه ای فرستاده و در آن گفته است: هرگاه تولید نکردن بمب اتمی تضمین قابل بررسی شود، آمریکا می تواند با برنامه اتمی صلح آمیز ایران موافقت کند.

● پتر جنکینس، سفیر سابق انگلستان در آژانس بین المللی انرژی اتمی می گوید: هرگاه ایرانیان جز برنامه اتمی صلح آمیز نداشته باشند و نخواهند، اوباما می تواند با غنی سازی اورانیوم برای مصارف صلح آمیز، موافقت کند. برخوردار شدن از توانائی تولید سوخت اتمی برای ایران اساسی است.

● رهبر رژیم همه اعتبار خود را نزد ایرانیان گرو گذاشته است برای این که ایران بتواند از اتم استفاده صلح آمیز بکند. اصرار نیز می ورزد که بنا بر قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای، ایران حق استفاده صلح آمیز از اتم را دارد.

● هر دو طرف سخت خواهان راه حل دیپلماتیک هستند. چرا که ایران با مجازاتهای اقتصادی سخت و بی سابقه ای روبرو است و همینطور با خطر تحریم نفت خود روبرو است و حکومت اوباما نیز بر این باور است که جنگ فاجعه بار خواهد آورد.

ایران امیدوار است در ازای امتیازهای معنی دار که می دهد، مجازاتهای سخت لغو شوند. و نیز می خواهد آمریکا تضمین کند که بنا بر تعبیر رژیم ندارد. این همان ترس است که می تواند سبب تحصیل توانائی تولید بمب اتمی بگردد.

● بسیاری از تحلیل گران بر این نظر هستند که امکان معامله میان ایران و عضو دائمی شورای امنیت و آلمان، بوجود آمده است. ایران می تواند بپذیرد که اورانیوم را تا ۲۰ درصد غنی نکند و در عوض، کشورهای طرف معامله، با غنی سازی اورانیوم تا میزان ۳/۵ درصد برای سوخت نیروگاه اتمی برق موافقت کنند.

حتی اسرائیل که یک قدرت اتمی است بی آنکه بگوید اسلحه اتمی دارد و ایران را تهدید به بمباران تأسیسات اتمیش می کند، در این هفته گفت: می تواند قبول کند که در مرحله اول، طرفهای گفتگو کننده ایران را بران دارند که از غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درجه چشم ببوشند و آن مقدار اورانیوم ۲۰ درجه که تولید کرده است را تحت کنترل آژانس قرار دهد.



* تهدید امریکا و فرانسه به مجازاتهای سخت تر در صورت شکست گفتگوها و اختلاف میان کشورهای ۱+۵:

◀ در ۱۲ آوریل ۲۰۱۲، کاخ سفید اعلان کرد که امریکا و فرانسه موافق آنند که در صورت شکست گفتگوهای استانبول، مجازاتهای سخت تری بر ضد ایران وضع کنند. در همان روز، اوباما با نیکلا سارکوزی گفتگو کرده و دو رئیس جمهوری بر سر وضع مجازاتهای جدید در صورت شکست گفتگوها توافق کرده اند.

و در همان حال، هیلاری کلینتون، وزیر خارجه امریکا گفت: ما دادن تضمین های لازم به ایران را فراموش نمی کنیم.

◀ و در ۱۲ آوریل ۲۰۱۲، خبرنگار واشنگتن پست از استانبول گزارش کرده است شش کشور گفتگو کننده بر سر اینکه چگونه بلند پروازی ایران در قلمرو اتمی را باید مهار کرد، اختلاف نظر دارند. تهدید ایران به جنگ در صورت شکست گفتگوها، طرفدار ندارد. بر سر این که توافق بر سر برنامه اتمی ایران چگونه توافقی باید باشد و در صورت پیشرفت در گفتگوها، چه میزان از تحریم ها باید رفع شوند، نیز، توافق نیست. هنوز بر سر این که آن قدمی که ایران باید بردارد که نسبت به صلح آمیز بودن برنامه اتمیش، اطمینان ایجاد کند، نیز توافقی به عمل نیامده است. معاون وزیر خارجه روسیه Sergey Ryabkov می گوید: راستی اینست که ما هنوز به توافقی بر سر خواست خود از ایران نرسیده ایم. نتیجه اینست که کشورهای گفتگو کننده با ایران می باید تا ممکن است انعطاف پذیر باشند تا گفتگوها پیشرفت پیدا کنند.

انقلاب اسلامی: نتیجه اینست که اطلاع منتشره در انقلاب اسلامی صحیح بوده است. با وجود این، بلحاظ درون آشفتگی و حالت فلیچی که رژیم با آن روبرو است، تنها پس از آنکه توافقی به عمل آمد و اجرا شد، می توان از وجود آن با اطمینان سخن گفت.

آیا غرب در باره حل مشکل اتمی از راه گفتگو جدی است؟ - مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه؟

* آیا غرب درباره حل مشکل اتمی ایران از راه گفتگو جدی است و یا حکومت اوباما چون من در باره ایران گرفتار گنجی و سردرگمی است؟

◀ در ۹ آوریل ۲۰۱۲، استفن م. والت، در مجله سیاست خارجی مقاله ای زیر عنوان «آیا ما در باره گفتگو با ایران جدی هستیم؟»: هنوز نتوانسته ام بدانم فکر حکومت اوباما درباره ایران چیست؟ و نمی توانم بگویم آیا حکومت اوباما در این باره به ابهام و گنجی گرفتار تر است یا من. توضیح می دهم:

واپسین فرصت؟

● قسمت اول بازل، نوشته داوید ایگناتیوس در واشنگتن پست هفته پیش است. در آن نوشته، گزارش کرده بود که «پرزیدنت اوباما به ایران گفته است امریکا می تواند برنامه اتمی صلح آمیز ایران را قبول کند هرگاه رهبر جمهوری اسلامی ایران، آیت الله خامنه ای، بتواند سخن اخیر خود را در این باره که ایران بمب اتمی نساخته است و قصد ساختن را نیز ندارد، به تضمین قابل بازرسی مداوم، اطمینان بخش بگرداند.

اطلاعی که ایگناتیوس انتشار داده است، بطور مسلم بر قول مقامات حکومت اوباما مبتنی است. به احتمال زیاد، آنها نیز خواسته اند از این طریق پیامی بدهند که دیپلماسی دارد کار خود را می کند و نیازی به جنگ نیست. مشابه این قول را، در ۳ آوریل، هیلاری کلینتون به ABC News گفته است: «همانطور که پرزیدنت اوباما به اسرائیلی ها گفت، باور قوی ما بر اینست که در سود هیچیک از ما نیست که دست به اقدام یک طرفه بزنیم. در سود همگان است که بطور جدی در این زمان، به حل مشکل از راه دیپلماسی بپردازیم. تا این جا، سخن سنجیده و نیکو است. اما

● روز شنبه ۷ آوریل، نیویورک تایمز، از قول مقامهای امریکایی که نخواستند نامشان برده شود، گزارش کرد که امریکا و متحدانش مصر هستند که ایران باید تأسیسات اتمی فردو را برچیند و این کار بخشی از کاری است که ایران باید انجام دهد تا که اطمینان حاصل شود دیگر قصد تولید بمب اتمی را ندارد. روزنامه از قول همان مقامات تأکید کرده است که این کار «تقدم فوری» دارد و نیز ایران سریعاً می باید آن مقدار از اورانیوم را که تا ۲۰ درجه غنی کرده است را نیز در اختیار غرب بگذارد. روزنامه قول تومی وبتور، سخنگوی شورای امنیت ملی را نقل کرده است: «موضع ما روشن است: ایران باید به تعهدات بین المللی خود گردن نهد که در بر می گیرند به حال تعلیق درآوردن غنی سازی اورانیوم را به همان ترتیب که در چند قطعه نامه شورای امنیت بدان تأکید شده است.

● به این دلیل است که من در قید ابهامم. من نمی توانم بفهمم چرا ایران باید با این تقاضاها موافقت کند؟. این به آن می ماند که من بگویم چون بیل گیت و وارن بوفت را دوست می داریم، هریک از آنها باید چکهای چند میلیارد دلاری بنام من صادر کنند! من امید ندارم که این دو بنام من چک صادر کنند ولی پنداری امریکا و متحدانش امیدوارند که ایران، بی گفتگو، به دلخواه آنها عمل کند. در واقع، تقاضاهای آنها سنگ انداختن بر سر راه گفتگوها بقصد ناکام گرداندن آنست و نه پیشبردن مقصود.

● لازم است که بخاطر بیابوریم که ایران میلیونها دلار خرج کرده است تا پناهگاهی برای تأسیسات اتمی خود بسازد. هر دولتی که مرتب تهدید به حمله نظامی پیشگیرانه بشود، این کار را می کند. بنا بر این، سخت تحقیر آمیز است که از این دولت خواسته شود تأسیسات فردو را برچیند. آیا شما که این خواسته را از ایران می کنید، نمی دانید ایرانیان که سخت ملی گرا هستند چنین تحقیری را نخواهند پذیرفت؟

* تردید درباره مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه؟:

◀ مقاله را پل پیلار نوشته است که بمدت ۲۸ سال تحلیل گر سیا بوده و تحلیل گر ارشد این سازمان گشته است و اینک در دانشگاه ژرژ تاون تدريس می کند. تاریخ انتشار نوشته او ۵ آوریل ۲۰۱۲ است:

● ایران می گوید نمی خواهد بمب

اتمی بسازد و سازمانهای اطلاعاتی امریکا نیز می گویند در کار تولید بمب اتمی نیست. اما رهبران اسرائیل و حامیان امریکایی آنها می گویند حمله پیشگیرانه بر تأسیسات اتمی ایران بسا ضرور است. استدلال اصلی آنها اینست که سبب مسابقه تسلیحاتی در منطقه می شود.

● در باره اثرات مجبزه شدن ایران به سلاح اتمی بر منطقه دو ادعا وجود دارند که عقلانی می نمایند اما هیچگاه مورد مطالعه قرار نگرفته اند: ۱- یکی اینست که مجبزه شدن ایران به سلاح اتمی آن را بسیار پرخاشگر تر می کند و بیش از پیش عامل بی ثباتی منطقه می گرداندش. اما این ادعا وقتی بخواهیم به مسئله امنیت ایران و محاسبات ایران در این باره و یا محاسبات همسایگان ایران، توجه کنیم، بی اعتبار می شود.

۲- مجبزه شدن ایران به سلاح هسته ای، کشورهای دیگر منطقه را بر آن می دارد که روی به تهیه سلاح هسته ای بیاورند. استون کوک استدلال خوبی در رد این ادعا اقامه کرده است:

کوک توانائی ها و مقاصد کشورهای دیگر منطقه، چون مصر و ترکیه و عربستان را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که در منطقه تنها این سه کشور هستند که ممکن است تحریک به تولید بمب اتمی شوند. اما هیچیک از آنها نامزد صاحب سلاح هسته ای شدن، نیستند. مشاهده مجبزه شدن ایران به سلاح هسته ای آنها را بر آن نمی دارد که به دنبال تولید سلاح هسته ای بروند. هیچیک از آنها تکنولوژی و زیر بناهای لازم برای تولید بمب اتمی را ندارند. در آینده قابل مشاهده نیز نه برنامه تولید بمب اتمی را دارند و نه در صدد تهیه و اجرای آن هستند. هر سه نیز نگران واکنش بین المللی بخصوص امریکا هستند.

● فکر برانگیخته شدن مسابقه تسلیحات اتمی در منطقه، در صورت مجبزه شدن ایران به سلاح هسته ای را آنهایی طرح کرده اند که انگیزه دیگری برای مخالفت با اتمی شدن ایران در سر دارند. البته این فکر فرآورده نگرش امریکا به تهدیدهای خارجی نیز هست. تصور سرایت فکر داشتن سلاح هسته ای از این به آن همسایه، بنابراین، ضرورت جلوگیری از مجبزه شدن اولی به سلاح هسته ای و تدارک تسلیحات فضائی برای مقابله با آن ...

نظریه های «دومینو» بر این اساس انتقال از یکی به دیگری ساخته شده اند. چنانکه محافظه کاران جدید می پنداشتند که با سقوط رژیم صدام، دموکراسی از عراق به کشورهای دیگر سرایت می کند. پیش از آن نیز، همین نظریه را امریکا در باره سرایت کمونیسم از یک کشور به کشور دیگر، توجیه گر سیاست خارجی خود کرده بود. جنگ دهه ۱۹۶۰ در ویتنام فرآورده این نظریه بود. نظریه این بود که افتادن ویتنام جنوبی به دست کمونیست ها سبب افتادن کشورهای همسایه آن به دست کمونیستها خواهد شد.

بدین سان، نخستین لوگو، خطر انتشار کمونیسم بود و واپسین لوگو، خطر انتشار سریع اسلحه اتمی است. اگر رهبران کشورهای انتشار دهنده اسلحه اتمی به دقت بررسی می کردند سود و زیان اسلحه اتمی را دلایل

دیگری غیر از دلیلی که کوک یافته است می یافتند بر ضرورت انصراف از بدست آوردن اسلحه اتمی. در می یافتند که اگر کشور خصومت طلب ایران آن را می ساخت، در سود خود می دیدند که به گرد تولید اسلحه اتمی نگردند. زیرا کمترین سودی در اسلحه اتمی نیست:

زبو مائوز Zeev Maoz argued در مقاله ای چند سال پیش نوشت توضیح داد که اسلحه اتمی امنیت هیچ دولت خاورمیانه، از جمله اسرائیل، را حفظ نمی کند. اسرائیل چند دهه است سلاح هسته ای دارد اما این سلاح بکار حفظ امنیتش نمی آید.

انقلاب اسلامی: تا این جا، تحولی در طرز فکرهای تحلیل گران و سیاست گزاران مشاهده می شود. نقش مردم ایران در این تحول بی اثر نیست. جنبش سال ۸۸ که تحریم انتخابات گزارشگر ادامه آنست جنگ را بیهوده و زیانمند کرده است. مردم ایرانند که می توانند تحریمی را نیز بی اثر کنند که قربانی آن خودشان هستند. با این حال، باید ببینیم از لحاظ استراتژیک نیز تحولی روی داده است؟

گفتگوهای استانبول و حاصل آن:

◀ در ۲۶ فروردین ۹۱ (۱۴ فوریه ۲۰۱۲) در پایان گفتگوها با نمایندگان کشورهای ۱+۵، جلیلی گفتگوها را ثمربخش ارزیابی کرد و این قسمت از سخن او، حاصل گفتگوها را در حدی که او می توانسته است بر زبان آورد، بازگو می کند: «به آقای باقری و خانم اشامت مأموریت داده شده که برای اجلاس سوم خرداد ۹۱ (۲۳ مه ۲۰۱۲) در بغداد پیش نویسی را برای چارچوب همکاریها تدوین کنند. پس از تدوین این پیش نویس، همکاریهای متقابل شروع خواهد شد و امیدواریم شاهد گامهای مثبتی در این زمینه باشیم.»

بنا بر این قول، این دو، تا ۳ خرداد، می باید موادی را آماده کنند که در گفتگوهای بغداد به تصویب دو طرف خواهند رسید.

◀ در ۱۵ آوریل ۲۰۱۲، در اورونبوز، خانم اشتون، کمیسر امور خارجی اتحادیه اروپا چنین گفته است: ما پذیرفته ایم که قرارداد منع انتشار اسلحه اتمی، منبای توافق با ایران باشد. ایران حق استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی را دارد. بنا بر اینست که اطمینان حاصل شود که ایران بمب اتمی نمی سازد.

◀ بنا بر گزارشهای خبرگزاریهای غرب، از گفتگوهای دو طرف، مطلبی درز نکرده است. با وجود این، کسب اطلاع شده است که ایران پیشنهاد داده اورانیوم غنی شده خود را با اورانیومی مبادله کند که غرب (فرانسه) غنی و آماده می کند برای تأمین سوخت رآکتور اتمی پزشکی تهران.

◀ یک عضو هیأت نمایندگان ایران گفته است «در مقایسه با گفتگوهای دور پیشین، این گفتگوها در جو بسیار سازنده ای انجام شد.»

◀ سخنگوی خانم اشتون، کمیسر عالی اروپا در امور خارجی، نیز گفته است: گفتگوها سازنده و رفتار هیأت ایران وارونه رفتارش در دور پیشین گفتگوها بود.



◀ در ۱۴ آوریل (۲۶ فروردین)، روبرو گزارش کرده است:

● داریل کیمبال، عضو انجمن کنترل اسلحه در وشنگتن، گفته است: دور امروز گفتگوهای نمایندگان کشورهای ۵+۱ با ایران، بنیاد مثبتی برای پیشرفت در حل مسئله اتمی، ایجاد کرد. گفتگوها بیش از آنچه انتظار می رفت، پیش رفت کرده اند. گفتگوهای دور آینده در باره جنبه های فنی خواهند بود، بطور منطقی باید به توافق برسر قدمهای مشخصی بینجامد که باید برداشته شوند تا که اطمینان حاصل شود ایران بمب اتمی نمی سازد.

● ویلیام هگ، وزیر خارجه انگلستان، می گوید: ما صلح می خواهیم. مذاکرات امروز قدم اولی بسوی این هدف بود. اما هنوز راه درازی را باید طی کرد. ما نیازمند یک توافق فوری هستیم که در آن، قدمهای عملی معین شوند که باید برداشته شوند تا دنیا اعتماد کند که ایران به تعهدات بین المللی خود عمل می کند. به سخن دیگر، بمب اتمی نمی سازد.

● یک مقام ارشد آمریکا می گوید: جو مساعد و مثبت بود. اما کار سخت ما هنوز در پیش است. در پاسخ به سخن جلیلی که تحریمها باید برداشته شوند، او گفت: تحریم نفت ایران از سوی اتحادیه اروپا، از اول ژوئیه، عملی خواهد شد. مجازاتهای دیگر نیز برجا می ماند. گفتگو کافی برای لغو مجازاتها نیست. لغو مجازاتها نیاز به قدمهای عملی دارد که ایران باید بردارد.

● سرگی ریابکف، معاون وزارت خارجه روسیه که در رأس هیات نمایندگی روسیه قرار دارد، می گوید: جو سازنده و گفتگوها جدی بودند.

● بازمه گویا تر، ارزیابی نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل است. او در گفتگو با ساتور لیرمن، گفته است: برداشت اولیه من اینست که کشورهای ۱+۵ در استانبول به ایران هدیه دادند. بنظر او، ایران می باید غنی سازی اورانیوم را متوقف کند. تأسیسات فردو را برجیند و اورانیوم غنی شده را به خارج ایران منتقل کند. نمی توان پذیرفت که بزرگ ترین دولت حامی تروریسم به سلاح اتمی مجهز گردد.

● در ۱۵ آوریل، اوپاما در پاسخ به انتقاد نتان یاهو، گفته است: آمریکا در گفتگوهای استانبول، از هیچ خواستی نگذشته است. ما و متحدانمان در باره هدفهای گفتگو با ایران، شفاف بوده ایم. او در مقام اطمینان دادن به نتان یاهو، گفته است: گفتگوها به درازا نمی کشند و در صورتی که توافقی انجام نگیرد، مجازاتهای بیشتر بر ضد ایران وضع خواهد شد.

● پائین آمدن قیمت دلار و سکه دلیل دیگری است بر کاهش تنش ناشی از «سازنده و مثبت» بودن گفتگوهای استانبول.

* مصالحه سری اوپاما با ایران و رویارویی او با نتان یاهو! *

◀ سایت اسرائیلی دیکا فابل (۱۶ آوریل ۲۰۱۲) زیر عنوان «گزارش انحصاری» آورده است: نزاع باراک اوپاما با نتان یاهو بر سر گفتگوهای آمریکا - ایران و دیپلماسی دو دو رویه او، به دنبال گفتگوهای استانبول، در ۱۵ آوریل، از پرده بیرون افتاد. مقامات ارشد اسرائیل نزدیک به نتان

واپسین فرصت؟

استراتژی ایران - نقش محافظه کاران جدید - ایران گروگان مثلث زور پرست:

انقلاب اسلامی: در قسمت اول، ترجمه قسمتهای مهم گزارش - تحلیل استراتفور پیرامون استراتژی «ایران» را می آوریم. در قسمت دوم تحلیلی را نقل می کنیم زیر عنوان نقش محافظه کاران جدید در جلوگیری از انجام مصالحه و در قسمت سوم مراجعه مثلث زورپرست به قدرتهای خارجی که سبب شده است وطن ما، جولانگاه قدرتهای خارجی بگردد:

استراتژی ایران در منطقه و فرصتها که دارد:

◀ در ۱۰ آوریل ۲۰۱۲، استراتفور استراتژی ایران را تشریح کرده است: ● طی قرون، ایران با وضعیت «با راه بدون در رو»، روبرو بوده است. مسئله اش تضمین ادامه حیات ملی و استقلال، در برابر قدرتهای منطقه نظیر عثمانی و امپراطوری روسیه بوده است. (و نیز انگلستان و بعدها آمریکا !!)

ایران ضعیف تر از این امپراطوری ها بوده است. اما به سه دلیل توانسته است به حیات ملی خود ادامه دهد: ۱ - جغرافیا و ۲ - منابع و ۳ - دیپلماسی. وسعت ایران و کوهستانی بودنش هجوم به این کشور را برای هجوم آوران سخت و خطرناک می گرداند. و نیز ایران می تواند نیروی کافی را بسیج کند و حمله دولت خارجی را ناکام گرداند و بسا موقعیت متفوق نیز پیدا کند. در همان حال، ایران به یمن کوشش دیپلماتیک می تواند تهدید قدرتهای خارجی را خنثی کند.

انقلاب اسلامی: نویسنده یا نویسندگان از موازنه عدمی بی اطلاع بوده اند. و گر نه می دانستند که به یمن موازنه عدمی - در اینجا، وارد نشدن به توازن قوا با قدرت خارجی و تا ممکن است به صفر رساندن نتیجه روابط قوا میان قدرتهای خارجی - است که این ملت توانسته است به حیات ملی خود ادامه دهد. هر زمان که وارد روابط قوا شده، ناتوان گشته و قدرت خارجی محور سیاست داخلی و خارجیش گشته است. چنانکه هم اکنون، آمریکا محور سیاست داخلی و خارجی رژیم ولایت مافیاهای نظامی - مالی است.

● حضور سلطه جویانه قدرتهای اروپایی در منطقه، در قرن نوزدهم،

مشکلات ایران را افزون کرد: بعد از جنگ اول، انگلستان در غرب ایران، بر عراق و عربستان مسلط شد. این امر مقارن شد با جانشین شدن نفت بمتابله انرژی در اقتصادهای صنعتی. و منطقه منبع بزرگ نفت بود و هست. انگلستان در منطقه صاحب منافع شد و نقشی که نفت در صنعت و تسلیحات قشون پیدا کرد، این منافع را فوری گرداند. به دنبال جنگ جهانی دوم، آمریکا و روسیه شوروی قدرت و مهارت لازم را برای بسط نفوذ خود در منطقه را پیدا کردند. اما واقعیت استراتژیک ایران برجاست. ایران با تهدیدهای منطقه ای و عمومی روبرو بود و هست. و بخاطر نفت، وقتی تهدیدهای منطقه ای ناجیز می شوند، تهدیدهای عمومی همچنان برجاست.

● چه شاه بر ایران حکومت کند و خواه شیخ، استراتژی ایران همانست که هست: همچنان می باید از عامل جغرافیائی و نیروی دفاعی و دیپلماسی برای حفظ حیات ملی خود استفاده کند. ولو شرائط جدید نیازمند ایجاد تغییر در تاکتیکها است.

* ایران بمتابله قدرت منطقه ای:

● باوجود موقعیت دفاعی که ایران دارد، قدرت منطقه ای نیز هست. دولت شاه با دولت سعودی در عمان رقابت می کرد و در فکر مجهز شدن به سلاح هسته ای بود. احمدی نژاد نیز با سعودیها بر سر بحرین در نزاع است و نیز در فکر بدست آوردن سلاح اتمی است. وقتی به ماورای شاخ و شانه ها می نگریم، تداوم استراتژی را از جنگ جهانی دوم بدین سو، باز می بینیم. ایران در آرزوی باز یافتن موقعیت مسلط در منطقه است و برای تحقق آرزوی خود می کوشد از تضییقها و تهدیدهای رهائی بجوید که قدرتها ایجاد می کنند.

● از جنگ دوم بدین سو، ایران می باید با خطرهای منطقه های، نظیر عراق، مقابله کند. چنانکه ایران بمدت ۸ سال گرفتار جنگ با عراق شد. با قدرت آمریکا نیز باید کلنجار برود. این قدرت، قدرت آمریکا، در منطقه مدافع وضع موجود است. تا زمانی که آمریکا در منطقه منافع دارد، ایران انتخاب دیگری جز این سیاستهای خود را در قبال این قدرت بسنجد، ندارد. برای شاه، سیاست متخذ، تسلیم قدرت آمریکا بود با کوشش ظریفانه برای مهار اعمال آمریکا. برای جمهوری اسلامی، این سیاست مقابله با آمریکا و در همان حال، از راه فریفتاری، اعمال این قدرت را سازگار کردن با منافع ایران است. هر دو رژیم از استراتژی ظریفی که سنت ایران است، پیروی می کرده اند و می کنند.

● جمهوری اسلامی ایران از رژیم شاه بسیار موفق تر بوده است. ضد اطلاعی را با ظرافت تمام تبلیغ کرد. این کار را در روزهای پیش از حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ کرد. هدف آن این بود که آمریکا متقاعد شود که حمله نظامی به عراق بسیار آسان و مردم عراق، با آغوش باز، از قوای حمله کننده، استقبال خواهد کرد. این ضد

تبلیغ با میل آمریکا به حمله به عراق سازگار بود و یکی از عوامل پراگماتیسم آمریکا به حمله به عراق شد. در مرحله دوم، گروه های عراقی را به مقابله با قوای آمریکا، بمتابله اشغالگر، برانگیختند. در مرحله سوم و نهائی، ایران نفوذ خود در عراق را بکار برد برای تقسیم کردن عراقی ها و فلج کردن کشور بعد از بیرون رفتن قوای آمریکا از عراق.

● نتیجه این مانور دست یافتن ایران به دو هدف خود شد: هدف اول این بود که آمریکا دشمن اصلی ایران، صدام و رژیم او را از میان برداشت و عراق را به کشوری بلحاظ استراتژیک معلول بدل کرد. هدف دوم در ناگزیر کردن آمریکا به بیرون بردن قوای خود از عراق نقش جست. در نتیجه، در عراق خلاء پدید آمد و اعتبار آمریکا در منطقه سخت صدمه دید و میل آمریکا به عملیات نظامی آتی در خاورمیانه از بین رفت. بدیهی است این دو هدف ره آورد سیاست ایران تنها نیست. عوامل دیگر نیز نقش داشته اند. ایران توانست از رویدادها در پیشبرد هدف خویش استفاده کند.

● آنچه ایران کرد، وجه دفاعی نیز داشت. توضیح این که ایران مشاهده کرد که آمریکا دو کشور، عراق در غرب ایران و افغانستان در شرق ایران را اشغال کرد. توافق آمریکا در این دو جنگ، آن را به قدرتی بدل می کرد که اعمالش نه عقلانی و نه قابل پیش بینی می شدند. و نیز، ایران نمی توانست امکان حمله آمریکا به ایران را نادیده بگیرد. زمین گیر شدن قوای آمریکا در عراق و افغانستان، آمریکا را از دست زدن به جنگ دیگری باز می داشت.

● این استراتژی ایران، بعد تهاجمی نیز می داشت. با بیرون رفتن قوای آمریکا از عراق، خلاء پدید می آمد و ایران در موقعیتی بود که می توانست این خلاء را پر کند. ژئوپلیتیک های منطقه، برای اولین بار، بعد از قرنها، برای ایران فرصت پدید می آورد. در حقیقت، با فروپاشی رژیم شوروی در روسیه، ایران از فشار همسایه شمالی بیاسود. همان طور که بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی بعد از جنگ اول، حاضر، ایران از سوی هیچ قدرت منطقه ای تهدید نمی شود. افزون بر این، با بیرون رفتن قوای آمریکا از عراق و افغانستان، این ابر قدرت در انتخاب حمله نظامی بر ضد ایران، محدود تر شده است.

* فرصتی که در اختیار ایران است:

● ایران دیگر در وضعیتی نیست که تنها به فکر حفظ خود باشد و این فرصت را یافته است که بمتابله قدرت منطقه ای نیز سربلند کند. ایرانیها فهمیده اند که قدرتهای بزرگ و بیشتر از همه آنها، آمریکا، سیاستگذاری قابل پیش بینی ندارند. باوجود این، می دانند هر اندازه پرخاشگری خود را بیشتر کنند، به آمریکا برای دست زدن به جنگ به قصد مهار ایران، بیشتر فرصت داده اند. و نیز، بدون اینکه ایران کاری کرده باشد، آمریکا می تواند دست به حمله نظامی بزند. اینست که ایران سراغ یک استراتژی را می گیرد که نفوذش را در منطقه بسط دهد و



موقعیتش را مستحکم گرداند بی آنکه آمریکا را به حمله نظامی برانگیزد.

هر کسی که در باره آمریکا مطالعه کند، نگرانی آمریکا را در باره انتشار اسلحه اتمی در می یابد. در دوران جنگ سرد، آمریکا تحت تهدید شوروی زیسته است. حکومت بوش وجود احتمالی اسلحه اتمی در عراق را وسیله متحد کردن امریکائیان بر سر لزوم جنگ با عراق کرد. وقتی شوروی سابق و چین به سلاح هسته ای دست یافتند، واکنش آمریکا ترس شدید بود. سیاست آمریکا بر این شد که در قبال این دو کشور، از هیچ احتیاطی نباید دریغ کرد.

باشاهده روش کره شمالی، ایرانیان بر این شدند که با استفاده از همان روش، امتیاز بدست آورند. در حقیقت، رژیم کره شمالی برجا ماند با این که کشور کوچکی است. با این که آمریکا با تمام وزنه خود به کره شمالی فشار وارد می کرد، اما رژیم تسلیم تهدیدها نشد. سرانجام، راه دادن کمک غذایی و اعمال مجازاتها و دیپلماسی را در پیش گرفت تا که کره شمالی حاضر شود تولید بمب اتمی را متوقف کند.

کره شمالی ها می دانند که داشتن بمب اتمی، برای آنها خطر ساز است اما داشتن دانش و قابلیت ساختن بمب اتمی به آنها موقعیت می بخشد. این همان درس است که ایرانیها خوب یاد گرفته اند. از دید ایرانیان یک برنامه اتمی آمریکا را ناگزیر می کند آنها را جدی بگیرد و به آنها امکان می دهد بهنگام معامله، دست پر و تضمین کننده داشته باشند. در حال حاضر، آمریکا کشورهایی را رهبری می کند که برای تحمیل مجازاتها به ایران هیجان دارند و این مجازاتها برای اقتصاد ایران زحمت افزا است. اما همین امر، مانع از آن می شود که از حمله نظامی به ایران خودداری کند زیرا از آن بیم دارد که کشورهای دیگر موافقت نکنند و آمریکا را در حمله نظامی همراهی نکند.

با وجود این، اسرائیل دیدگاه دیگری نسبت به تسلیحات اتمی ایران دارد. اگرچه برنامه اتمی ایران برای آمریکا تهدید آمیز نیست اما برای اسرائیل هست. مشکل اسرائیل اینست که درباره اندازه پیشرفت ایران در قلمرو اتمی، می باید به دستگاه اطلاعاتی خود اعتماد کند. آمریکا می تواند محاسبه غلط خویش را جبران کند اما اسرائیل نمی تواند. اینست که عدم اطمینان اسرائیل، نوع واکنش این کشور را غیر قابل پیش بینی کرده است. با وجود این، از دید ایران، حمله اسرائیل به این کشور، نعمت است.

ایران بمب اتمی ندارد و بسا در دنباله روی از استراتژی کره شمالی هیچگاه بمب اتمی نیز نسازد. اما اگر بمب بسازد و اسرائیل حمله کند و آنها را از بین ببرد، تازه ایران همان موقعیت را باز می یابد که پیش از تولید بمب اتمی داشت. اما اگر اسرائیل حمله کند و نتواند آنها را از میان بردارد، ایرانیها، از معرکه، قوی تر بیرون خواهند آمد. ایرانی ها می توانند در مقام تلافی، تنگه هرمز را ببندند. آمریکا که خود را تضمین کننده آزادی عبور مرور در دریاها، بخصوص جریان نفت به کشورهای دنیا، می شمارد، ممکن است دست به اقدام نظامی بر ضد ایران بزند. و یا می تواند برای تأمین آزادی رفت و آمد کشتی ها با ایران وارد گفتگو

واپسین فرصت؟

بیشتر کند و با تخلیه دو همسایه خود از قوای آمریکا، نفوذ خود را بسط دهد. در همان حال، می خواهد یک منطقه نفوذ همسازی بوجود بیاورد. آمریکا می تواند از پیدایش این منطقه نفوذ راضی باشد زیرا جریان نفت مطلوب آمریکا و متحدانش، در امنیت، برقرار می ماند. در عین حال، از میزان منازعات در منطقه، کاسته می گردد.

برای دست یافتن به این هدف، ایران دو استراتژی را هماهنگ، اجرا می کند: یکی جلوگیری از تحرکات غافلگیرانه است تا که امور در سمت و سوی هدف، از روی قرار و قاعده، از پی هم روی دهند. و دیگری برنامه اتمی خود را دو بعدی کند تا که آمریکا ناگزیر شود همان سیاست را در قبالتش اتخاذ کند که در مورد کره شمالی بکار می برد. اگر برنامه اتمی سبب حمله اسرائیل به تأسیسات اتمی بگردد، ایران می تواند آن را بسود خود گرداند. ایرانی ها دریافته اند که داشتن بمب اتمی خطرناک است. اما داشتن برنامه تولید بمب اتمی، برایش، امتیازها بار می آورد. اما کلید بمب اتمی نیست. بلکه برنامه اتمی وسیله ایست برای منصرف کردن توجه قدرتهای منطقه ای و جهانی از آنچه دارد روی می دهد: این تعادل قوا در منطقه است که دارد تغییر می کند.

انقلاب اسلامی: تهیه کننده گزارش - تحلیلی که استراتفور انتشار داده است، از بسیاری واقعیتها غفلت کرده است: این واقعیت رژیم در درون بی ثبات (این امر را خاطر نشان کرده است) و با اقتصادی بسیار ضعیف که دائم بر ثروت مافیایها و فقر مردم و منابع طبیعی و طبیعت ایران می افزاید، نمی تواند قدرت متفوقی در منطقه بگردد. بهای بسیار سنگین «قدرت منطقه ای» شدن را مردم ایران می پردازند. و رژیم تک پایه است و جبهه رژیمهای استبدادی اقلیت و بی ثبات و بسیار پرهزینه و ویران گر نیروهای محرکه، جبهه ویرانگری از درون است. پس جبهه ایران و عراق و سوریه و لبنان، درست همان کاری را می کند که آمریکا بر مسلط شدن بر منابع منطقه به انجام شدنش نیاز دارد. آن سیاست جامع، شامل بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که ایران را به الگو برای بزرگ ترین حوزه تمدنی بشر می گرداند، با کودتای خرداد ۶۰ غیر قابل اجرا گشت و سیاستی که رژیم ولایت مطلقه زور در پیش گرفته، بطور روز افزون ایران را ناتوان کرده است. در منطقه نیز باری بردوش این رژیم گذاشته است که بازهم ناتوان ترش می کنند.

محافظه کاران جدید و برنامه آنها برای جلوگیری از به نتیجه رسیدن گفتگوها بر سر مسئله اتمی ایران:

برنامه محافظه کاران جدید آمریکا را، روبرت پاری، در مقاله ۱۲ آوریل ۲۰۱۲ خود لو داده است. هدف از تهیه و اجرای این برنامه جلوگیری از به نتیجه رسیدن گفتگوها بر سر مسئله اتمی ایران است:

● دو سال پیش از این، محافظه کاران جدید که در واشنگتن، هم در حکومت و هم در بیرون از آن، صاحب نفوذ هستند، گفتگوها را به شکست کشاندند زیرا معتقد به مقابله نظامی با ایران بودند و امید به مقابله بقصد «تغییر رژیم» داشتند.

در طول این دو سال، بهای رویارویی بسیار سنگین شد. نه تنها برای ایرانی ها که مجبور به تحمل مجازاتهای اقتصادی شدند، بلکه برای اقتصاد جهانی نیز. برای مثال، نتان باهو، نخست وزیر اسرائیل، به رجز بمباران تأسیسات اتمی ایران خواندن، سبب بالا رفتن قیمت نفتی شد که ما امریکائیان مصرف می کنیم. درست در زمانی که اقتصاد آمریکا روی به رونق آورده و بیکاران دارند کار می یابند، تهدیدها به جنگ، قیمت نفت را بالا می برند.

● اسرائیلی ها و محافظه کاران جدید که متحدان یکدیگر هستند، در همان حال که تهدید به جنگ را رها نمی کنند، می کوشند پرزیدنت اوباما را در موقعیتی قرار دهند که نتواند امتیازهای مهمی در جریان گفتگوهای استانبول، به ایران بدهد. در این گفتگوها، پرسش کلیدی اینست که آیا گفتگوها می توانند به نتیجه برسد هر گاه ایران موافقت کند بخشی از اورانیوم غنی شده خود - بخصوص اورانیوم ۲۰ درجه - را معامله کند یا خیر؟ آیا در ازای آن، کشورهای ۱+۵ موافقت می کنند، ایران اورانیوم را به میزان لازم برای سوخت، غنی کند یا خیر؟

توافقی بر سر قابل نفتیش بودن فعالیتهای اتمی بقصد اطمینان از این که ایران بمب اتمی نمی سازد، برای اوباما و کشورهای غرب کافی است برای این که سخت ترین تحریمهای اقتصادی را لغو کنند. از آن جمله، تحریم خرید نفت از ایران را. روشن است که هرگونه مصالحه ای سبب برافروخته شدن آتش خشم محافظه کاران جدید و حامیان اسرائیل در کنگره آمریکا می گردد. همه آنها می گویند مایل به جنگ جدیدی با ایران نیستند اما هنوز اصرار می ورزند بر جهت دادن رویارویی به جنگ.

● در ۱۱ آوریل، محافظه کاران جدید که در روزنامه واشنگتن پست، موقعیت متفوق دارند، در این روزنامه، نوشتند که یک مصالحه در دسترس پرزیدنت اوباما است و بدان می تواند از رویارویی نظامی با ایران اجتناب کند اما خطر آن اینست که در میان مدت، زبان بار باشد. زیرا دست ایران را از زیر سنگ تحریمهای اقتصادی بیرون می برد و رژیم ایران را از مخاطره خارج می کند. واشنگتن پست می افزاید: «ایران را در موقعیتی قوی تر از موقعیتی قرار می دهد که در اواخر ۲۰۰۹، بهنگامی داشت که حکومت اوباما گفتگوها با ایران را آغاز کرد. آن زمان، ایران سانتریفوژهای پیشتر و مقادیری اورانیوم غنی شده کافی برای تولید چند بمب اتمی داشت. بعداً، اگر رژیم ایران تن به مصالحه قابل قبولی ندهد، برای آمریکا و غرب، از نو برقرار کردن تحریمها بسیار مشکل خواهد شد.

با وجود انتخابات ریاست جمهوری پیش رو، پرزیدنت اوباما بسا

از انجام مصالحه ای با ایران و جلوگیری از پدید آمدن بحران در ماههای آینده، خوشحال شود. اما برای ما، این مصالحه، اما و اگرهایی را بی پاسخ می گذارد. بسا ایرانی ها هم بخواهند مسئله را حل کنند. بر فرض مصالحه، چشم انداز تاریک و خطر مجرب شدن ایران به بمب اتمی برجا می ماند».

* انعطاف پذیری ایران:

● در تحلیل و تفسیرهای جدید، ایرانیانی که نقش کلیدی دارند، سخن از انعطاف پذیری ایران در گفتگوها به میان آورده اند. اما چرا مصالحه با ایران، این کشور را در موقعیتی قدرتمندتر از موقعیت ایران در پایان ۲۰۰۹ و آغاز ۲۰۱۰، قرار می دهد؟ استدلال محافظه کاران جدید که در واشنگتن پست، سرمقاله نویس هستند و آنها که در درون حکومت اوباما هستند، چیست؟ چرا اصرار دارند ایران اورانیوم ۲۰ درجه و بسا ۳/۵ درجه خود را تحویل غرب بدهد؟ زیرا می گویند این اورانیوم ایران را در موقعیت تولید بمب اتمی قرار می دهد. چرا که اورانیوم ۲۰ درجه را می تواند تا ۹۰ درجه غنی کرد و با آن بمب ساخت. همین کار را با اورانیوم ۳/۵ درجه می توان کرد. لذا، ایران امروز در موقعیتی قوی تر از موقعیت آن روز است.

اما، در پایان ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰، این محافظه کاران جدید بودند که پیشنهاد مبادله اورانیوم ۳/۵ درجه ایران با سوخت راکتور اتمی تهران را به تمسخر گرفتند و گفتند، در آینده، ایران می تواند با غنی کردن اورانیوم ۲۰ درجه تا ۹۰ درجه، توانایی ساختن بمب اتمی را بیابد. غافل از این که ایران می توانست و می تواند با اورانیوم ۲۰ درجه ای که از فرانسه برای راکتور پزشکی تهران خریداری کرده بود، این کار را بکند.

● می توان با محافظه کاران جدید موافق بود که امروز، ایران در موقعیتی قوی تر از موقعیتش در پایان ۲۰۰۹ و آغاز ۲۰۱۰ است. اما تقصیر این امر با کیست؟ تقصیر با محافظه کاران جدید است که مانع از مصالحه شدند (وقتی که نخست وزیر ترکیه و رئیس جمهوری برزیل موافقت ایران را بدست آورد) و خواستار تعطیل تأسیسات اتمی ایران، و گرنه، رویارویی نظامی با ایران شدند.

برای مثال، پیش از مصالحه ۱۷ مه ۲۰۱۰، واشنگتن پست در سرمقاله های خود، لولا، رئیس جمهوری برزیل و اردوغان، نخست وزیر ترکیه، را بباد تمسخر گرفت و آنها را بازیچه باند افراطی رژیم ایران، به سرکردگی خامنه ای - احمدی نژاد، شمرد. بعد از انجام مصالحه در تهران، محافظه کاران جدید مسلط بر واشنگتن پست و کسانی چون هیلاری کلینتون که در حکومت اوباما، جانبدار سخت گیری با رژیم ایران هستند، لولا و اردوغان را خروس های بی محلی خواندند، بر عرصه دیپلماسی آمریکا، بی موقع، کاری کرده اند که نباید می کردند.

● توماس فریدمن، سرمقاله نویس منتقد نیویورک تایمز نیز در ارزیابی مصالحه ای که لولا و اردوغان متکرر آن بودند، همان روش را اتخاذ کرد که محافظه کاران سرمقاله نویس واشنگتن پست...



* رهبر بر آشفته:

● لولا، با مشاهده رفتار واشنگتن پست و نیویورک تایمز و هیلاری کلینتون، خود را ناگزیر دید نامه اوباما خطاب به خود را انتشار دهد. در این نامه، اوباما او را به این کار تشویق کرده بود. او پرسید: کیست که می گوید به او مربوط نبوده است که واسطه بشود و خود را وارد قلمرو دیپلماسی آمریکا کند؟

تباین نامه اوباما به لولا، با رفتار حکومت اوباما بعد از تحصیل موافقت ایران و نیز سرمقاله های این دو روزنامه و صداهای اعتراض که وسائل ارتباط جمعی دیگر بلند کردند، آشکار بود. در سال ۲۰۱۰، محافظه کاران جدید هنوز رؤیای «تغییر رژیم» ایران را در سر داشتند. از دید آنها، ایران یکی از سه کشور شری بود که بوش تعیین کرده بود. محافظه کاران جدید و بیشتر مطبوعات آمریکا، احمدی نژاد، با تقلب در انتخابات ژوئن ۲۰۰۹ (خرداد ۱۳۸۸)، ریاست جمهوری را دزدیده بود. فریدمن نوشت: «بناظر من، «انقلاب سبز» در ایران بیشترین اهمیت را دارد. جنبش خودجوش بخاطر دموکراسی بود که در خاورمیانه روی می داد. دهه ها بود که این منطقه چنین جنبشی را به خود ندیده بود. این جنبش سرکوب شد اما از میان نمی رود و سرانجام پیروز می شود. نه مصالحه بر سر اتم است که به منطقه ثبات می بخشد، بلکه پیروزی این جنبش است که امنیت و ثبات را برای منطقه به ارمغان می آورد. ما بسیار کم به این جنبش دموکراتیک و بسیار زیاد به مسئله اتمی ایران پرداخته ایم.»

* «دلیل «تغییر رژیم» ایران است:

● همین دلیل را محافظه کاران جدید در توجیه جنگ با عراق بکار بردند. می گفتند تنها با تغییر رژیم صدام است که بحران ها پایان می پذیرند. این استدلال دروغ همراهِ شد با دروغ دیگری که بنا بر آن، رژیم صدام اسلحه کشتار جمعی مجهز بود. مردم آمریکا بدین دو دروغ به جنگ روی موافق نشان دادند. هم اکنون نیز، می گویند رژیم ایران در کار مجهز شدن به بمب اتمی است و خود نیز عامل ناامنی و بی ثباتی منطقه است. با تغییر این رژیم، نه این رژیم می ماند و نه خطر مجهز شدن به سلاح هسته ای.

● با وجود این، بخلاف عراق که صدام حسین دیکتاتور آن بود، در ایران، احمدی نژاد برنده واقعی انتخابات ۱۲ ژوئن ۲۰۰۹ است. مطبوعات آمریکا از قبول این امر واقع سرباز می زنند و همچنان انتخابات را تقلب آمیز می خوانند. واقع اینست که مدرک جدی بر مدعای خود، ارائه نمی کنند. واقعیت اینست که احمدی نژاد، با رأی قشرهای فقیر، بخصوص روستاها، نامزد «انقلاب سبز»، میر حسین موسوی، را با اکثریت ۲ بر ۱، شکست داد. برای مثال، تحلیل دانشگاه مرلند به این نتیجه رسید که ایرانیان با اکثریت آرای خود، احمدی نژاد را به ریاست جمهوری انتخاب کرده اند... بکار بردن قوای سرکوب به افراط را باید محکوم کرد اما اگر همین سرکوب را یک دولت متحد آمریکا و یا خود آمریکا می کرد، این مطبوعات

واپسین فرصت؟

که در سال ۲۰۱۰ انجام گرفت و بلا اجرا شد، بسود ایران خواهد شد. همان مصالحه که محافظه کاران جدید از عوامل بلا اجرا شدند گشتند. انقلاب اسلامی: بدین قرار، هر دو طرف، «اصول گرایان» افراطی خود را دارند و همه کار می کنند که مصالحه ای بعمل نیاید.

ایران گروگان مثلث زورپرست:

انقلاب اسلامی: در همان حال که رژیم مافیها در ایران مسئله و بحران می سازد و در روزهای پیش از شروع گفتگوهایش با کشورهای ۵+۱، سیمور هرش در نیویورک، تعلیم گرفتن اعضای گروه رجوی در آمریکا را گزارش کرد و تلویزیون اسرائیلی، سخنان رضا پهلوی را انتشار داد. همزمان با انتشار اعتراض گونتر گراس، نویسنده و شاعر بزرگ آلمان که وجدان اخلاقی مردم آلمان می خوانند به اسرائیل، او از رژیم متجاوز اسرائیل کمک مالی و فنی مطالبه می کرد:

* رضا پهلوی خطاب به اسرائیل: بر ایران بمب نبارید و به ما کمک مالی و فنی کنید:

◀ در ۹ آوریل ۲۰۱۲، هوفینگتن پست سخنان رضا پهلوی را که تلویزیون اسرائیلی (کانال ۱۰) پخش کرده است را انتشار داده است:

● بمباران ایران، کاری است که رژیم سود آن را می برد. در عوض، بجاست که دولت اسرائیل «تکنولوژی و پول و منابع دیگر» را در اختیار ما بگذارد.

«بهترین کاری که شما می توانید بکنید، اینست که به رژیم بگوئید ما بزودی به شما حمله می کنیم و یا بگوئید ما به شما حمله می کنیم. اینکار شما بهترین هدیه به خامنه ای و باند او است که راه حلی برای مسائل و مصائب کشور ندارد. این کار دیوانگی و بی معنی است.»

● رضا پهلوی رژیم ایران را «فناتیک» توصیف کرد و گفت ایرانیان واقعی کمک اسرائیل - به جای حمله به تأسیسات اتمی که سبب جنگ در منطقه می شود - قدر می شناسند. او گفت: «بر روی این زمین کیست که نداند یک گزینه نظامی وجود دارد؟ اما آیا گزینه های دیگر وجود ندارند؟ بهترین گزینه بکار بردن بهترین ارتش دنیا بجای حمله به تأسیسات اتمی ایران است و این ارتش مردم ایران هستند. خداوند به همه ما کمک کند.

● پدر رضا پهلوی، محمد رضا پهلوی، پیش از آنکه انقلاب ایران در ۱۹۷۹، به سلطنت او پایان ببخشد، روابط نزدیکی با اسرائیل داشت.

* سیمور هرش: افراد گروه رجوی در آمریکا تعلیم دیده اند:

◀ نیویورک ۶ آوریل ۲۰۱۲ ترجمه از سایت روشنگری نقل می شود: منطقه ای که سایت امنیت ملی نوادا متعلق به دپارتمان انرژی در آن قرار گرفته، با دشت های خشک بلندش و قله کوه ها در دور دست، از هوا به

شمال غربی ایران شبیه است. در این سایت که در ۶۵ مایلی شمال غربی لاس وگاس قرار گرفته است، قبلا آزمایش های هسته ای صورت میگرفت و حالا دارای مرکزی برای آموزش عملیات ضد جاسوسی و یک فرودگاه خصوصی برای جت بوئینگ ۷۳۷ است. این منطقه ای ممنوعه است که در برخی نقاط آن نابله ها به اشخاص کنجکاو هشدار میدهند پرسنل امنیتی در صورت لزوم اجازه دارند به کسانی که از خط ممنوع عبور کرده اند، شلیک کنند.

در اینجا بود که فرماندهی عملیات ویژه مشترک Joint Special Operations Command (JSOC) سال ۲۰۰۵ آموزش اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران را آغاز کرد... وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۷ این سازمان را در لیست گروه های تروریست خود قرار داد.

سازمان مجاهدین در سال ۲۰۰۲ با افزایش این واقعیت که ایران غنی سازی اورانیوم را بطور محرمانه در یک منطقه زیرزمینی آغاز کرده است، تا حدودی در سطح بین المللی اعتبار کسب کرد. محمد البرادعی که در آن زمان مدیرعامل سازمان انرژی اتمی بود بعدها به من گفت که به او اطلاع داده بودند موساد منبع تامین این اطلاعات بوده است.

روابط سازمان مجاهدین خلق با سازمان های اطلاعاتی غرب بعد از سقوط رژیم عراق در سال ۲۰۰۳ تقویت شد و «فرماندهی عملیات ویژه» تحت تأثیر هراس بوش از اینکه ایران در یک یا چند نقطه مخفیانه مشغول بمب سازی است، عملیات در داخل ایران را آغاز کرد. منابعی بطور مخفیانه در اختیار چند سازمان مخالف قرار گرفت تا به جمع آوری اطلاعات و نهایتاً عملیات تروریستی علیه رژیم اختصاص یابد. سازمان مجاهدین خلق مستقیم یا غیرمستقیم منابعی از قبیل سلاح یا اطلاعات دریافت کرد. بنا بر گفته مقامات امنیتی و مشاوران نظامی عملیات مخفیانه تحت حمایت آمریکا تا امروز ادامه دارد.

علیرغم ارتباطات فزاینده و تلاش های مجدانه و لابیگری فشرده و کلاسی سازمان مجاهدین خلق، این سازمان همچنین در لیست گروه های تروریست وزارت خارجه آمریکا باقی مانده است. این بدان معناست که آموزش در نوادا باید کاملاً محرمانه میماند.

یک مقام امنیتی سابق به من گفت ما اینجا آنها را تعلیم میدادیم و از طریق دپارتمان انرژی برای آنها پوشش فراهم میکردیم زیرا همه زمین های جنوب نوادا متعلق به این دپارتمان است. «ما آنها را در فواصل دور در صحرا و کوه تخلیه میکردیم و ظرفیت تماس گیری آنها را ایجاد میکردیم. هماهنگی ارتباطات مساله بزرگی است.»

به گفته مقام امنیتی سابق این تعلیمات اندکی قبل از اینکه اوباما اداره کشور را به دست بگیرد پایان یافت. یک ژنرال چهارستاره بازنشسته که مشاور امنیتی ملی در دولت های بوش و اوباما بوده است در گفتگویی جداگانه به من گفت یک آمریکایی که در برنامه ی تعلیم مجاهدین در نوادا شرکت داشت در سال ۲۰۰۵ او را در جریان این برنامه قرار داده بود. او

گفت «به آنها آموزش استاندارد در حوزه های تماس گیری commo»، استفاده از رمز cryptography»، تاکتیک واحدهای کوچک و تسلیحات آموزش های استاندارد داده شد. این تعلیمات ۶ ماهه بود.»

همچنین به او گفته شد که مریدان از «فرماندهی عملیات ویژه» هستند که در سال ۲۰۰۵ به ابزار عمده دولت بوش در جنگ علیه ترور تبدیل شده بود. ژنرال بازنشسته گفت مریدان اعضای درجه اول «فرماندهی عملیات ویژه» بودند، بلکه تمرین دهنده های دست دوم و سوم و از این قبیل و آنها شروع کردند به بیرون رفتن از پایگاه های خود: «اگر قرار است به شما تاکتیک ها را یاد بدهیم، بگذاریم اندکی چیزهای واقعا سکسی نشانان بدهیم...»

به گفته ژنرال بازنشسته همین تعلیمات ویژه بود که باعث افزایش نگرانی ها و تلفن های متعدد به او شد. او ضمن تأیید خبرها به آنها گفته بود «این باعث دردسر همه خواهد شد مگر اینکه پایه قانونی برای آن فراهم شود. ایرانی ها در عملیات ضد جاسوسی متحرکند و این را نمیتوان محرمانه نگاه داشت». سایت نوادا در همان زمان برای تعلیمات پیشرفته واحدهای جنگی عراقی هم به کار برده میشد. ژنرال بازنشسته فقط از آموزش مجاهدین خلق اطلاع داشت. مقام امنیتی از تعلیماتی که تا سال ۲۰۰۷ ادامه داشت با خبر بود.

آلن گرسون و کیل مدافع سازمان مجاهدین مقیم واشنگتن به من گفت مجاهدین خلق علنا و مکرراً ترور را محکوم کرده اند. گرسون گفت او در مورد آموزش ادعایی در صحرای نوادا اظهار نظر نخواهد کرد. ولی اگر چنین تعلیماتی حقیقت داشته باشد «با تصمیم وزارت خارجه به ادامه حفظ نام مجاهدین خلق در لیست گروه های تروریست هیچ تجانسی ندارد. چطور ایالات متحده میتواند کسانی را تعلیم بدهد که در لیست گروه های تروریست دولت هستند، در حالیکه یکی دیگر تنها به خاطر تهیه یک کلید با خطر کيفر جنایی روبرو میشود.»

رابرت بانر یک مامور بازنشسته سیا که زبان عربی را به روانی صحبت میکند و بطور محرمانه در کردستان [عراق] و در خاورمیانه کار کرده است به من گفت در اوایل ۲۰۰۴ یک شرکت خصوصی آمریکایی که به باور او برای دولت آمریکا کار میکرد با او تماس گرفت تا به عراق برگردد. او گفت «آنها میخواهند من به مجاهدین خلق کمک کنم تا در مورد برنامه اتمی ایران اطلاعات جمع کنند. آنها تصور میکردند که من فارسی بلدم که بلد نبودم. من گفتم با آنها تماس خواهم گرفت ولی هرگز این کار را نکردم.»

باوئر که اکنون در کالیفرنیا زندگی میکند به خاطر می آورد آن موقع برای او روشن بود که عملیات دراز مدت بود نه یک کار مقطعی.

مسعود خدابنده یک کارشناس کامپیوتر مقیم انگلستان که مشاور دولت عراق است یکی از مقامات سازمان مجاهدین خلق بود که در سال ۱۹۹۶ آن را ترک کرد. او در یک مکالمه تلفنی با من تأکید کرد که دشمن آشکار سازمان مجاهدین خلق است و علیه این گروه کار کرده است. خدابنده میگوید او از قبل از سقوط شاه به عنوان متخصص کامپیوتر با



سازمان بوده و بعنوان یک متخصص کامپیوتر عمیقاً با فعالیت های اطلاعاتی و نیز تامین امنیت برای رهبری مجاهدین درگیر بوده است. طی دهه گذشته او و همسر انگلیسی اش یک برنامه حمایتی را برای کمک به سایر کسانی که از سازمان جدا میشوند، اداره میکنند. خدایند که من گفتم او از کسانی که اخیراً سازمان را ترک کرده اند خبر تعلیمات در صحرائ نوادا را شنیده است. به او گفته اند آموزش ارتباطات در نوادا محدود به این نبود که طی حمله چگونه باید تماس را حفظ کرد بلکه شامل نفوذ در مخابرات هم بود. به گفته او ایالات متحده موفق شد راهی برای نفوذ در سیستم های عمده مخابراتی ایران پیدا کند. در همان زمان عاملان مجاهد را به تجهیزات لازم برای نفوذ در مخابرات تلفنی و پیام ها در داخل ایران مجهز کرد. آنها پیام ها را ترجمه کرده و در اختیار متخصصان اطلاعاتی آمریکا قرار میدادند. او از اینکه این کار هنوز هم ادامه دارد یا نه اطلاعی ندارد.

پنج دانشمند ایرانی از سال ۲۰۰۷ تاکنون به قتل رسیده اند. سخنگوی مجاهدین خلق شرکت در قتل ها را تکذیب کرده است ولی اوایل ماه گذشته خبرگزاری ان بی سی از قول دو مقام دولت اواما تایید کرد که حملات توسط واحدهای سازمان مجاهدین خلق صورت گرفته که توسط سرویس مخفی اسرائیل، موساد، تعلیم دیده و تامین مالی شده بودند. ان بی سی از قول یک مقام دولتی مشارکت آمریکا در فعالیت های سازمان مجاهدین خلق را تکذیب کرد.

مقام امنیتی سابق که من با او گفتگو کردم گزارش ان بی سی مبنی بر همکاری مجاهدین خلق با اسرائیل را تایید و اضافه کرد در عملیات از اطلاعات آمریکا استفاده شده است. او گفت که هدف ها «ایشیتین» نبودند: «مقصود تاثیر روانی و اخلاقی بر ایرانی ها است» و «خراب کردن روحیه کل سیستم- وسایل نقل و انتقال هسته ای، تسهیلات غنی سازی، نیروگاه ها». حملاتی هم به لوله های نفتی صورت گرفته است.

او اضافه کرد عملیات «ابتدا توسط مجاهدین خلق و در همکاری با اسرائیلی ها صورت گرفت، ولی ایالات متحده اکنون اطلاعات را در اختیار قرار میدهد». یکی از مشاوران عملیات ویژه به من گفت رابطه بین ایالات متحده و اقدامات مجاهدین در داخل ایران دیرپاست. «همه کارهایی که اکنون در داخل ایران انجام میگردد توسط بدل های به خدمت گرفته شده انجام می گیرند».

منابعی که من با آنها صحبت کردم نمیدانستند آیا کسانی که در نوادا تعلیم دیده اند اکنون در عملیات داخل ایران با جای دیگر فعالند یا نه. و لی آنها بر تاثیر حمایت آمریکا انگشت گذاردند. مشاور ارشد بنیاد گفت: «مجاهدین یک جوک کامل بودند، حالا یک شبکه واقعی در داخل ایران هستند. چطور توانسته اند به این کارایی دست پیدا کنند؟ بخشی از علت را باید تعلیمات در نوادا دانست. حمایت لجستیکی بخشی در داخل کردستان [عراق] قرار دارد، بخشی هم داخل ایران. مجاهدین خلق اکنون دارای ظرفیت و کارایی هستند که تا به حال سابقه نداشته است».

در اواسط ژانویه، چند روز بعد از قتل یک دانشمند هسته ای ایران بوسیله بمب خودرو در تهران، وزیر

دفاع لئون پانته آدر جلسه ای با سربازان مستقر در فورت بلیس تکراس تاکید کرد دولت آمریکا «در مورد اینکه کی ممکن است این کار را کرده باشد نظر دارد، ولی ما دقیقاً نمیدانیم کی اینکار را کرده است». او اضافه کرد «ولی من میتوانم یک چیز را به شما بگویم: ایالات متحده در اینکارها دست ندارد. این کاری نیست که آمریکا میکند».

انقلاب اسلامی: بدین سان، سه رأس مثلث زورپرست، عامل قدرت خارجی گشته و ایران را به گروگان گرفته اند: رژیم ولایت مطلقه مافیایا آمریکا را محور سیاست داخلی و خارجی ایران کرده است. رضا پهلوی که از رأس دوم مثلث زور پرست، گروه بندی های دست نشانده ای که انقلاب به حاکمیت آنها بر ایران پایان بخشید، نه تنها اعتراضی به تجاوزگری اسرائیل ندارد، که از آن، پول و امکانات فنی و منابع دیگر گدائی می کند و گروه رجوی، شبکه جاسوسی و ترور سیا و موساد در ایران می شود. چه خوب شد که به یمن ایتلائی که تشکیل شورای ملی مقاومت بر سه اصل عدم هژمونی و استقلال و آزادی، انجام گرفت، بسیار زود ماهیت زورپرست این گروه را بر مردم ایران و بر مسائل ارتباط جمعی غرب آشکار کرد. وگرنه، می توانست برای ایران، گروه بسیار خطرناکی بگردد.

از آغاز انقلاب، در هر رویدادی بر ضد استقلال و آزادی و رشد مردم ایران، مثلث زورپرست نقش داشته اند و رفتارشان هماهنگی یافته است:

● گروگان گیری، با بردن شاه به نیویورک و به پنهان آن انجام گرفت. تحقیقات بعدی مسلم کردند که بزشک توانا به درمان شاه نه در نیویورک که در کانادا بوده است. در نیویورک او معالجه نشده است. کیسنجر و راکفلر و اشرف پهلوی نقش تعیین کننده در بردن شاه به نیویورک داشته اند و این کار، با نقشه گروگانگیری که در آمریکا تهیه و در ایران اجرا شد، ربط مستقیم داشته است. در ایران، خمینی و دستیاران او بودند که گروگانگیری را «انقلاب دوم بزرگ تر از انقلاب اول» خواندند. حزب توده و سازمان مجاهدین، ستایشگران گروگانگیری بودند. لابد نمی دانستند که نقشه امریکائی و به قصد تغییر روانشناسی مردم آمریکا و روی کار آوردن ریگان و حاکم کردن ریگانیسم بر سیاست داخلی و خارجی آمریکا بوده است.

● به دنبال گروگانگیری، ایران در محاصره اقتصادی آمریکا قرار گرفت و رژیم صدام به ایران حمله کرد، در آن جنگ که یک فاجعه بزرگ و تاریخی شد، باز هر سه رأس مثلث زورپرست نقش مستقیم داشتند و یافتند: خمینی و رژیم او، جنگ را نعمت می خوانند. استاد امریکائی و انگلیسی منتشره حاکی است که این دو قدرت برانگیزنده صدام به حمله به ایران بوده اند و از پهلوی طلب ها (بختیار و اویسی و...) برای فراهم آوردن اسباب تلاشی ارتش (کودتای نوزه) و متقاعد کردن حمله صدام به ایران استفاده کرده اند. بعد نوبت به گروه رجوی رسید که به عراق روند و به خدمت رژیم صدام، در جنگ بر ضد ایران در آیند.

● نوبت به حمله آمریکا به عراق رسید: پیش از آن، امریکائیها کوشیدند «آلترناتیو» بسازند و بسا نخست به ایران حمله کنند و یا آن طور که دیکر چنی نوشته است، بعد از حمله به عراق و افغانستان، به ایران حمله کنند. در آلترناتیو سازی، از آن روز تا امروز، دو

واپسین فرصت؟

رأس از سه رأس مثلث زورپرست، مرتب در تگاپو هستند. هر از چندی در کشوری، «جلاس» ترتیب می دهند و صدای آمریکا و بی بی سی هم، با آب و تاب، تبلیغشان می کنند. غافل از این که آلترناتیو وابسته ساختن از اسباب فوت رژیم مافیاهای نظامی - مالی است.

● بحران اتمی که همچنان ادامه دارد، ایران در گروگان مثلث زورپرست را صحنه عملیات آمریکا و اسرائیل کرده است: رژیم مافیایا بحران را می سازد و گروه رجوی و سه گروه خود فروخته دیگر، عملیات ترور و جاسوسی و خرابکاری را تصدی می کنند و رضای پهلوی فرصت را مغتنم می شمارد برای این که پول و کمکهای فنی و «منابع دیگر» از اسرائیل بخواهد. اینها به چه کار غیر از به خدمت موساد برای عملیات جاسوسی و خرابکاری و ترور در ایران می آیند؟

اینکه مثلث زورپرست چنین گستاخانه ایران را عرصه ترگتازی نظامی و اقتصادی و سیاسی آمریکا و انگلیس و اسرائیل کرده اند و رژیم مافیایا به روس و چین و... باج می دهد، امری خطرناک است و اینکه ایران دوستان در برابر دست نشاندهی گروه های زورپرست، سکوت گزیده اند، امری بس خطرناک تر است. چراکه باوجود اقلیت ناچیز بودن این سه رأس، به آنها امکان داده است ایران را به گروگان بگیرند و عرصه عملیات قدرتهای خارجی کنند.

بر ایران دوستان است که از ترور اخلاقی و ناسزا گوئی و نویسی مزد بگیران این سه رأس نترسند و در هر جای جهان که هستند، فریاد اعتراض خود را چنان رسا گردانند که وسائل ارتباط جمعی تازیر شوند بازگو کنند.

ماجرای ابو موسی؟

- مرجعیت دست

نشانه - میکنونوس

و «قتلهای زنجیره

ای»:

ماجرای سفر احمدی

نژاد به جزیره ابو

موسی و ربط آن با

برخوردها در درون

رژیم؟:

● احمدی نژاد به ابو موسی سفر کرد. سفر او سبب اعتراض شیخ امارات عربی متحده شد. در ۱۴ آوریل، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس اعلان کردند که در چهار روز آینده، وزیرای خارجه این «دولتها» جلسه تشکیل خواهند داد تا در باره سفر احمدی نژاد به جزیره ابو موسی که «جزء خاک امارات است»، گفتگو و تصمیم

بگیرد. از قرار شیخ امارات از یاد برده است که باوجود تعلق این جزیره و تنب بزرگ و تنب کوچک به ایران، شاه سابق به امارات، بابت این سه جزیره پول نیز پرداخته است.

● اما چرا احمدی نژاد به ابو موسی رفته است؟ زیرا آگاه شده است که علی لاریجانی، در گفتگوهائی که به نمایندگی از سوی خامنه ای با شیخ امارات داشته، تلویحاً وعده بازگرداندن ابو موسی به امارات را به او داده است. احمدی نژاد برای اینکه توی ذهن خامنه ای و علی لاریجانی بزند، با سر و صدای فراوان به ابو موسی سفر کرده است. سفر او و موضعی که در باره تعلق ابو موسی به ایران گرفته است، بنحو تحریک آمیز انجام گرفته است.

● بنا بر تجدید سازمان سپاه قدس بود اما ماجرای دستگیری گروهی از افراد جند الله، مانع از آن شد. با دستگیری این افراد، معلوم شد که عربستان و امارات پول و اسلحه در اختیار جندالله قرار می دهند. این امر نیز در سفر احمدی نژاد به جزیره ابو موسی، اثر داشته است.

● اما در دستگاه خامنه ای، فرزند او محبتی، رشته رابطه با آمریکا و نیز پرونده اتمی را به دست گرفته است. او هاشمی رفسنجانی را نیز وارد این کار کرده است. بدین ترتیب، نه تنها احمدی نژاد کنار گذاشته شده است، بلکه تظاهر به خوش و بش با هاشمی می کند و هاشمی رفسنجانی را در امر رابطه با آمریکا، بکار گرفته می گیرد. این امر، احمدی نژاد را گران آمده است. اینست که یک روز پیش از گفتگوهای استانبول، او موضع سختی گرفت: ایران حاضر نیست هیچ از دست آوردهای اتمی و حقوق خود، از دست بدهد.

● در ایران، سه دسته را سنگ اندازان بر سر راه عادی شدن روابط با آمریکا می دانند: انگلیسی مسلک ها از قماش پور محمدی و لاریجانی و وحیدی و روسی مسلک ها از نوع فیروز آبادی و حسین شریعتمداری و اسرائیلی مسلک ها، یعنی دو رأس دیگر مثلث زور پرست.

در صورت، خامنه ای ضد امریکائی است اما، در واقع، او همراه با هاشمی رفسنجانی و بهشتی و دستیارانشان، از آغاز، با آمریکا در رابطه بوده اند. اکتبر سورپرایز و ایران گیت، دو افتضاح بزرگ از افتضاحهای رابطه پنهانی آنها (= ستیز و سازش) بوده اند.

● «دادستان» تهران از «سران فتنه» (میر حسین موسوی و کروبی) خواسته است به دامان نظام بازگردند. اما هر گاه او دادستان بود، می باید داد این دو و قربانیان و زندانیان بسیاری را از خامنه ای و دستیاران او می ستانند. این به کنار، برابر اطلاع، دستگاه خامنه ای در کار آنست که این دو را به شرط دم فرو بستن، به ترتیبی رها کند که سازش با رژیم جلوه کند. خامنه ای آشتی را تسلیم شدن به خود می انگارد.

● در فاصله دور اول و دور دوم انتخابات فرمایشی مجلس که قرار است در ماه اردیبهشت انجام گیرد، بیکارگی مجلس، پی در پی، در برابر دیدگاه مردم قرار می گیرند:

● علی لاریجانی به خامنه ای نامه می نویسد و استدعا می کند مانع از اجرای

مرحله دوم قانون یارانه شود. می گوید این کار خلاف قانون است اما احمدی نژاد می گوید «قانون» را اجرا می کند!

● صلاحیت یک قائل و زمین خوار و... توسط «شورای نگهبان» تصویب می شود و او رأی نیز می آورد!

● یک جنایتکار و دشمن مطبوعات و مسئول جنایتها در زندان کهریزک، سعید مرتضوی، به ریاست بیمه های اجتماعی گماشته می شود. مجلس وزیر کار را استیضاح می کند. تهدید به افشای جنایتهای سبعانه کهریزک می کند، فایده نمی بخشد. قرار بر حضور مرتضوی در مجلس و «حکمت» می شود. حاصل این می شود که مرتضوی خود از کار کناره جوید. اما حکومت احمدی نژاد می گوید خود را متعهد به حکمت نمی داند. و استعفا سعید مرتضوی نیم روز بیشتر بطول نمی انجامد. در واقع، او تنها یک نصف روز پشت میز ریاست نمی نشیند. مجلسی که گویا «بالا تر از همه» بود، این سان تحقیر می شود. در حقیقت، احمدی نژاد هیچ فرصتی را برای تحقیر این مجلس، از دست نمی دهد.

● سرانجام در ۳۱ فروردین اعلان شد که مرتضوی استعفاء کرده است.

● حداد عادل، «نماینده اول» تهران در انتخابات فرمایشی ۱۲ اسفند ۹۰، آن اندازه از مشکلات مردم بی اطلاع است که بتازگی، از همسر خود شنیده است مردم گرفتار گرانی هستند! هم او بود که ریاست مجلس مافیایا را داشت و در واکنش به گزارش صندوق بین المللی پول (سالانه ۱۵۰ هزار تحصیل کرده ایران را ترک می گویند)، گفت: بروند ما به اندازه کافی تحصیل کرده داریم.

رسمی کردن دین و

مرجعیت، بلائی است

که دین دولتی دارد بر

سر روحانیت می آورد:

● در شماره پیش (۷۹۹) انقلاب اسلامی خبر داد که رژیم در کار آنتست که شاهرودی را در نجف مستقر کند تا که بعد از مرگ آیت الله سیستانی، با قرار دادن امکانات ملی و تبلیغاتی در اختیار او، مرجع بگردد. خبرهای جدید همچنان حاکی از بیماری خامنه ای و کوششهای رژیم برای رسمی کردن مرجعیت (تابع و مأمور دولت گرداندن مرجعیت و پایان بخشیدن به استقلال بنیاد روحانیت) حاکی هستند.

اطلاع واصل از نجف گویای آنتست که سیستانی باوجود فشار شدید رژیم، نپذیرفته است احتیاطات خود را به هاشمی شاهرودی ارجاع دهد و بدین کار، او را جانشین خود معرفی نماید. او در نجف، آیت الله محمد اسحاق فیاض و در قم آیت الله وحید خراسانی را معین کرده و احتیاطات خود را به این دو ارجاع کرده است. اولی افغانی است. قصد او از این کار، نخست حفظ استقلال مرجعیت و حوزه های دینی از رژیم مافیایای نظامی - مالی است.

دانستی است که وقتی روحانیانی (منتظری و مطهری) به آیت الله بروجردی مراجعه کردند که چرا



واپسین فرصت؟

همه مشاغل را داریم که لازمه تصدی هر یک از آنها تسلط بر یک یا چند رشته از علوم قدیم یا جدید است و می توانیم جواب همه مسائل را بدهیم. از خاتم مجتهدین و استاد قاطبه فقها شیخ اعظم (شیخ مرتضی انصاری) بیاموزیم که با همه تسلط بی نظیر خود بر علوم دینی، هرگاه پرسشی در باب مسائل حکمی (فلسفی) از او می کردند، می فرمود: من وزیر داخله اسلام هستم. این سؤال را از حاجی سبزواری بکنید که وزیر خارجه اسلام است. (مرحوم سبزواری از فلاسفه بزرگ بود).

دوربینی و آینده نگری مرحوم خراسانی تا بدانجا بود که حواشی حکومت اسلامی را نیز دیده بود و تاکید کرده بود که مشکل دیگری که رخ می دهد، مشکل حواشی و بستگان ماست که ما را احاطه کرده اند و با سوء استفاده از موقعیت و جایگاه ما هزار جور کار خلاف می کنند که هم آبروی ما و علمای دین بر باد می رود و هم عامه مردم با ملاحظه کاری های آنها ایمان و اعتقاد مذهبی شان سست می شود. او مواردی را مثال می آورد که برخی از فرزندان علما به پشتوانه شخصیت مذهبی پدر، به اعمال خلافی دست زده اند. حالا که مقام و منصب حکومتی و امتیازات آن در اختیار ما نیست اوضاع چنین است، اگر آن مناصب در اختیار ما باشد چه خواهد شد؟ جز اینکه اطرافیان ما، ما را نردبان و پلی قرار می دهند برای دسترسی و دستیابی هر چه بیشتر به خواسته های دنیوی و آن هم از طریق نامشروع.

وقتی بانیان دولت تروریست، یکدیگر را لو می دهند: میکونوس و «قتلهای زنجیره ای» ...

انقلاب اسلامی: یک رشته ترورها و جنایت‌های سیاسی که این نشریه و مردان و زنان فداکار در ایران، از طریق دفتر بنی صدر و مجامع اسلامی ایرانیان، نخست توسط این نشریه و سپس با حضور در دادگاه و توسط وسائل ارتباط جمعی کشورهای مختلف، افشا شدند، بار دیگر، مسئله روز شده اند. بدین خاطر که تقابلها در درون رژیم، سبب شده اند که طرفهای نزاع یکدیگر را افشا کنند:

* جنایت در رستوران میکونوس را چه کسانی تصدی کردند؟

◀ در دادگاه میکونوس، بنی صدر سازمان ترور و شاخه های آن و نقشهای خامنه ای و هاشمی رفسنجانی و سرشاخه های این سازمان را معرفی کرد. دادگاه شهادت او را مستند و دقیق تشخیص داد به این دلیل که در حکم دادگاه، بازگو شده است. و اما اینک هاشمی رفسنجانی دست خود را از آن جنایت می شوید و بار آن را بر دوش فلاحیان و همدستان او، «وزیر» واواک در حکومت خود او می گذارد. او در

روحانیت دولت را خود در دست نگیرد، هشدار داد دولت روحانیان ستمگستر تر می شود و روحانیتی که نقش ضد فساد و محدود کننده دولت را دارد، خود متصدی فساد می شود و دولتش محدود کننده ای نیز نخواهد داشت. اینست که در ظلم بی مهار خواهد شد.

در ایامی که خمینی در فرانسه بود، خطر استبداد دینی و فاشیسم مذهبی به او خاطر نشان شد. او به پرسش ها در باره این دو خطر، پاسخ های اطمینان بخش داد. تأکید کرد که روحانیان در دولت دخالت نخواهند کرد و ولایت باجمهر مردم و میزان رأی مردم است و...

در بازگشت به ایران، دستیاران روحانی او و خود او، بازسازی استبداد و عنوان «اسلامی کردن» دولت را به آن دادن را اینطور توجیه کردند که نباید گذاشت اشتباه مشروطیت تکرار شود. روحانیان انقلاب را به ثمر برسانند و سپاه دولت را به غیر روحانیان بسازند و دست آخر دولت ضد اسلام بازسازی شود. هشدار ها که دین دولتی نمی شود. نه می توان دولت دینی ساخت و نه دین دولتی واقعیت پیدا می کند. چرا که دولت قدرت است و دین را وسیله کار می کند و چون قدرت نیاز هایش روز به روز در تغییر هستند، ناگزیر باید مصلحت را فوق احکام دین گرداند و بنام مصلحت نظام، دین را توجیه گر خشونت و فساد گسترده و استبداد کرد. حرص قدرت مانع از شنیدن هشدارهای برحق شدند. عهد خود در برابر جهانیان را نیز از یاد برد و خود او، تا خلع یک مرجع از مقام مرجعیت و توقیف مراجع در خانه های خود، پیش رفت. جانشین او در عین بی سوادی دم از مرجعیت زد و رسمی کردن مرجعیت را در دستور کار خود قرار داد. کار بجائی رسیده است که با دم زدن خامنه ای از مرجعیت و نصب شاهرودی به مرجعیت باوجود سابقه اش در دستگاه قضائی ستمگستر رژیم، روند بی اعتبار شدن روحانیت شتاب گرفته است.

◀ و بنازگی، سید هادی طباطبائی، هشدار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، قائد مشروطیت و مرجعی که به اتفاق دو مرجع دیگر، به محمد علی شاه تلگراف کرد که در زمان غیبت، ولایت با جمهر مردم است، را انتشار داده است: سالها پیش زمانی که آخوند خراسانی با ایده تشکیل حکومت اسلامی مواجه شده بود، با آینده نگری و نبوغی که داشت از حیضه ی نظریه پردازی و تئوری پروری گامی فراتر نهاده و ضعفهای عملی تشکیل حکومت اسلامی را بر شمرده بود. او در پاسخ به درخواست مرحوم نایبی مبنی بر تشکیل حکومت اسلامی گفته بود: اگر حکومتی با پشتوانه دینی تشکیل شود آنگاه ما که باید مهمترین مرکز مبارزه با فساد باشیم، خود به مرکز فساد بدل خواهیم شد. علمای دین در هر جامعه ای باید در حکم نمکی باشند که از فاسد شدن مواد غذایی جلوگیری می کند. اگر نمک فاسد شد تکلیف چیست؟ در وصایای رسول (ص) به ابودر آمده است: «ای ابودر، بدان که نمک داری جلوگیری از فساد است و چون نمک فاسد شد برای آن داری نیست». پس نمک را نباید در معرض گندیدن و فاسد شدن قرار دهیم. به بهانه اصلاح امور مردم، نباید خود را در شرایطی قرار دهیم که به دامن فساد بیفتیم. اگر هم تصور کنیم که عامه مردم به دلیل ارادت و

فرض کنیم که هاشمی رفسنجانی امروز راست می گوید اما این راستگویی برای او بسیار گران تمام می شود. زیرا او باید جواب بدهد که در وزارت خانه های واواک و خارجه و صدا و سیما (تحت مدیریت برادر او بود) و... که در ترورها نقش داشتند، چرا حتی یک نفر معرفی و تنبیه نشد. چرا فلاحیان همچنان وزیر واواک باقی ماند؟

اما دروغ بزرگ او در این باره که اروپائی ها چون می دانستند ترورها کار دولت نیستند، بزرگش نمی کردند، مرغ پخته را نیز به خنده می اندازد: ایرانیان توانستند مانع از آن شوند که حکومتهای اروپائی، بنام «مصلح و منافع دولت» بر ترورها سروش بگذارند. در مورد میکونوس، حکومت آلمان نتوانست مانع از تعقیب قضائی جنایت بشود. مدارکی که بطور مرتب در اختیار بازپرس قرار داده می شدند و سرانجام شهادت در دادگاه، سبب شد که دادگاه حکم محکومیت رژیم را صادر کند و کشورهای عضو اتحادیه اروپا، سفیران خود را از تهران فراخوانند.

* آیا «قتلهای زنجیره ای» کار جناح چپ واواک بود؟

◀ ترورهائی که بعد از ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی روی دادند، دنباله ترورهای دوره او بودند. متصدیان ترورها نیز همان سازمان ترور، با همان شاخه ها و سرشاخه ها بودند. چنانکه پورمحمدی و سعید امامی معاونان فلاحیان و متصدیان ترورها بودند. فهرست کسانی که باید ترور می شدند، در حکومت خامنه ای - هاشمی رفسنجانی تهیه شده بود. چنانکه طرح کشتن دستجمعی نویسندگان از راه انداختن اتوبوس حامل آنها به دره، بعلت سقوط نکردن اتوبوس بلاجرا شد. اما بعد، یکچند از آنها را، در ماجرای «قتلهای زنجیره ای»، کشتند.

یک روز بعد از قتل فجیع داریوش و پروانه فروهر - کتاب «بخوان به نام ایران، داریوش و پروانه فروهر»، نوشته پرستو فروهر به تازگی انتشار یافته است و خواننده را از زندگی این دو پهلوان تاریخ معاصر ایران و جنایتی آنگاه می کند که این دو قربانیان آن بودند -، دفتر بنی صدر با انتشار بیانیه ای آمران و ماموران این جنایت را معرفی کرد. به دنبال آن، جنایتهای دیگری روی دادند که نویسندگان، مختاری و بوینده و مجید شریف و... قربانیان آنها شدند. اطلاع چنان دقیق و شفاف بود که جا برای انکار باقی نمی گذاشت. خاتمی و حکومت او، بعد از چند روز سکوت، ناگزیر «محظف» در واواک را مسئول آن جنایت ها شناخت. نشریه انقلاب صدور دستور قتل توسط شخص خامنه ای بود. نزدیکان او، در توجیه جنایت، گفته بودند: تا کسی در مقام رهبری قرار نگیرد، نمی تواند بفهمد کدام مصلحت این مقام را به صدور چنین دستوری ناگزیر کرده است!



اینک، مصطفی پور محمدی که خود از سازماندهندگان آن جنابیتها بود، مدعی شده است که «مسئولان اصلی آن قتل‌ها، از رقبای سیاسی جناح محافظه کار و جزو مشهورترین نیروهای چپ وزارت اطلاعات بوده اند.»

● در ۲۱ فروردین، مصطفی تاج زاده نامه ای خطاب به پور محمدی انتشار داد و در آن، ادعای او را رد کرد و پرسید: «قتل‌های زنجیره ای یعنی محکوم به اعدام کردن‌های غیابی شهروندان و اجرای مخفیانه احکام صادره، از چه سالی و به دستور چه کسی یا کسانی آغاز شد؟»

علی فلاحیان (وزیر اطلاعات سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶) و سعید امامی (معاون امنیتی داخلی آقای فلاحیان و منتهم اصلی پرونده قتل‌های زنجیره ای) احکام مرگ را با چه توجیهاتی و از کدام فرد یا افرادی اخذ می‌کرده اند؟ چند ایرانی در طول فعالیت ستاد قتل‌های زنجیره ای به اتهام ارتداد یا افساد یا دیگر جرایم غیابا به اعدام محکوم شدند و حکم صادره علیه آنان اجرا شد؟ دولت محمد خاتمی دیه چند نفر از قربانیان را به خانواده هایشان پرداخت کرده، و چرا قوه قضائیه به پرونده قتل پیروز دوانی و مجید شریف رسیدگی نکرده است؟ ● پیش از پورمحمدی، حسینیان که می‌گفت ما خود یک پا قاتلیم، نیز «اصلاح طلبان» را سازماندهندگان و مجریان قتل‌های زنجیره ای خوانده بود. انقلاب اسلامی به تفصیل توضیح داد چسان او همان روش را بکار می‌برد که رژیم همواره بکار برده است و می‌برد: خود کرده را به مخالف خود نسبت دادن. طرفه این که کمیسیون اصل ۹۰ مجلس ششم به صراحت گفت: سلسله مراتب آمران قتل‌ها را تا جائی که ممکن بود، بالا رفتیم و به جائی رسیدیم که دیگر کاری از دستمان ساخته نبود. آن جا، خاتمی نبود، خامنه ای بود.

شدت و شتاب گیرنده‌ها عبارتند از تورم و بیکاری و کسر بودجه و فقر مردم و طبیعت:

* گزارش بانک مرکزی: تورم ۳۶ درصدی در بخش تولید، جهش ۵۴ درصدی هزینه تولید صنعتی:

● در ۲۷ فروردین ۹۱، به گزارش خبر آن لاین، بر اساس جدیدترین گزارش بانک مرکزی شاخص بهای قیمت تولیدکننده در ۱۱ ماهه منتهی به بهمن سال ۹۰ در مقایسه با دوره مشابه با سال ۸۹ معادل ۳۵/۶ درصد افزایش داشته است. این وضعیت در مورد شاخص کل بهای تمام شده در بخش تولید در زیر شاخه صنعت معادل ۵۴ درصد بوده است، در بخش کشاورزی

نزدیک به ۱۶ درصد و در بخش خدمات معادل ۱۳/۸ درصد افزایش قیمت‌ها را شاهد هستیم.

● در حالی که افزایش قیمت کالاهای مصرفی ۲۱/۵ درصد گزارش می‌شود، هزینه تمام شده در بخش تولید ۳۷ درصد افزایش یافته است.

● علی پاکزاد: انفجار قیمت تمام شده چیزی است که دولت با فشار بر بخش توزیع در سال گذشته جلوی انتقالش را به بخش مصرف گرفت، اما ادامه این روند در سال جاری می‌تواند تولیدکنندگان زیادی را از گردونه فعالیت اقتصادی خارج کند. تصویر مبهم از آینده فعالیت‌های تولیدی که با افزایش قیمت حامل‌های انرژی در سالی که پشت سر گذاشته شد در ماه‌های پایانی با چالشی جدی در زمینه کاهش ارزش پول ملی نیز تشدید شد.

افزایش قیمت دلار تا مرز ۲۰۰۰ تومان در روزهای پایانی سال که البته در روزهای ابتدایی امسال تعدیل شده در چشم انداز خود فضای مناسبی برای تولیدکنندگان ترسیم نمی‌کند، اگرچه در مرحله نخست شاید این افزایش قیمت دلار به معنی خروج رقبای خارجی و افزایش فضا برای تولیدکنندگان ایرانی تلقی شود، ولی واقعیت این است که وابستگی صنایع داخلی به مواد اولیه و ماشین‌آلات وارداتی تا حدی است که نمی‌توان انتظار داشت این افزایش به معنی تثبیت قیمت تولیدات داخلی در مقابل کالاهای مصرفی وارداتی به حساب آورد.

* «نمایندگان» مجلس: ایجاد پول توسط دولت باعث تورم شدید می‌شود:

● در ۲۶ فروردین ۹۱، دویچه وله گزارش کرده است: «نمایندگان» مجلس دستور دولت به بانک مرکزی برای تبدیل ۵۳ میلیارد دلار درآمد نفتی به ریال با نرخ بازار آزاد را «تخلف دولت» و باعث «تورم شدید» دانستند. یکی از نمایندگان این اقدام دولت را «خلق پول و اسکناس» خواند.

غلامرضا مصباحی مقدم رئیس کمیسیون طرح تحول اقتصادی مجلس شورای اسلامی واریز حدود ۶۵ هزار میلیارد تومان معادل ۵۳ میلیارد دلار به حساب خزانه کشور را «خلق پول و اسکناس» عنوان کرد. به گفته وی این اقدام سبب «افزوده شدن بر مشکلات» خواهد شد.

هیات وزیران محمود احمدی‌نژاد در آخرین روزهای سال ۹۰ از بانک مرکزی خواسته بود ۵۳ میلیارد دلار درآمد نفتی را با قیمت ارز در بازار آزاد «فورا» به ریال تبدیل کرده و به حساب خزانه کشور واریز کند. حکومت احمدی‌نژاد در تاریخ ۲۴ اسفند بانک مرکزی را موظف کردند «فورا» و حداکثر تا پایان وقت ۲۸ اسفند ۹۰، «بدون نیاز به تشکیل مجمع عمومی بانک و بدون نیاز به امضا یا ابلاغ صورت جلسات قبل و آتی مجمع عمومی بانک مرکزی،

واپسین فرصت؟

مبلغ یادشده را به خزانه کشور واریز نماید.

به گفته غلامرضا مصباحی مقدم: «قانون سقف پرداخت از درآمد حاصل از یارانه‌ها ۵۰ درصد بود که دولت اجازه داشت ۱۰ درصد به آن اضافه کند اما برداشت بیشتری صورت گرفته است.»

رئیس کمیسیون طرح تحول اقتصادی مجلس شورای اسلامی همچنین گفته است در اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها دولت ابتدا باید سهم تولید را پرداخت کند. به گفته مصباحی مقدم قرار بود در فاز اول اجرای هدفمندی یارانه‌ها ۳۰ درصد منابع به بخش تولید تخصیص یابد اما این اقدام انجام نشد و تولیدکنندگان «مجبور به تعدیل نیرو و کاهش تولید» شدند. غلامرضا مصباحی مقدم اعلام کرده است: «این کار در دنیا بی‌نظیر است که بانک مرکزی شبانه از پول مردم برای پرداخت یارانه‌ها برداشت کند.»

مصباحی مقدم روز جمعه ۲۵ فروردین در نشست با اقتصاددانان مجلس همچنین گفته است در چند ماه اخیر دولت برای پرداخت یارانه نقدی ۹ هزار میلیارد تومان از بانک مرکزی قرض کرده است که معنای آن «ایجاد تورم شدید» است. در همین زمینه عباسعلی نورا عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی نیز ۲۶ فروردین درباره «تخلف دولت» گفته است: «تبدیل دلارهای نفتی به ریال باید به نرخ مرجع بانک مرکزی باشد و مصوبه اخیر تبدیل ۵۳ میلیارد دلار به ریال با نرخ بازار آزاد تخلف است.»

* تورم ۶۰ درصدی برخی اقلام مصرفی:

● در ۲۸ فروردین ۹۱، به گزارش اینلنا یک فعال کارگری در سمنان گفت: با افزایش ۶۰ درصدی قیمت برخی اقلام مصرفی در سال جدید، مشکلات معیشتی کارگران هم افزایش یافته است:

حسین طاهرزاده در گفتگو با اینلنا ضمن انتقاد از تعیین حداقلی دستمزد کارگران در روزهای پایانی سال گذشته تصریح کرد: با افزایش ۱۸ درصدی دستمزد کارگران، در سال جدید کارگران برای خرید گوشت و تخم‌مرغ و سایر اقلام مصرفی گاهی با افزایش ۶۰ درصدی قیمت‌ها مواجه شدند. با محاسبه اینکه کارگران برای خرید یک کیلو گوشت منجمد وارداتی و با یک شانه تخم مرغ چند روز از حقوق خود را باید بپردازند می‌توان به تصویری از وضعیت معیشتی کارگران دست یافت. در روزهای پایانی سال گذشته شورای عالی کار در تعیین حقوق کارگران واقع‌بینانه‌ای چون تورم، خط فقر و حداقل معاش برای زنده بودن وزندگی یک خانواده کارگری را نادیده گرفته است. کارگران در کار تأمین معیشت خود و خانواده‌شان مانده‌اند و دیگر با فرزندان‌شان را سیر کنند. به دلیل وعده‌های دولت مبنی بر ارائه بسته‌های حمایتی به کارگران،

دستمزد امسال کمتر از نرخ تورم تعیین شد ولی هیچ کدام از آن وعده‌ها تاکنون عملاً محقق نشده است. با قطع ارزاق کارگران و بن کارگری مشکلات معیشتی کارگران بیشتر شده است. نقدی کردن بن کارگری باعث تأثیرات توری و گران شدن اقلام شده است.

* نشانه‌های رکود توری با رشد قیمت‌ها و افزایش بیکاری نمایان شده اند:

● در ۲۵ فروردین ۹۱، اینلنا گزارش کرده است: یک کارشناس اقتصادی از اوج‌گیری رکود توری در اقتصاد کشور در سال ۹۱ خبر داد و گفت: تورم فزاینده در کنار نرخ بیکاری رو به افزایش، از اصلی‌ترین نشانه‌های رکود توری در اقتصاد طی سال جاری کشور است.

کمال اطهاری در گفت‌وگو با خبرنگار اینلنا با اشاره به نبود تعادل میان درآمدها و هزینه‌های دولت، اظهار داشت: تداوم افزایش هزینه‌های دولت به کسری بودجه در سال جاری منجر شده و دولت برای تأمین کسری، استقراض از بانک مرکزی را در دستور کار خود قرار خواهد داد که این امر افزایش نقدینگی را در پی خواهد داشت. افزایش نقدینگی در افزایش سطح عمومی قیمت‌ها، به بالا رفتن نرخ تورم و در نتیجه رکود در اقتصاد دامن خواهد زد، لذا بخش‌های مولد اقتصاد ایران به خصوص تولیدکنندگان و فعالان بخش‌های مختلف نمی‌توانند به راحتی هزینه‌های فزاینده ناشی از افزایش قیمت‌ها را مهار کنند.

عوامل ساختاری ناشی از عدم هماهنگی‌های بخشی، تنگناهای زیرساختی و چسبندگی عرضه در بخش‌های کلیدی مانند صنعت و کشاورزی باعث کسش ناپذیری عرضه در این بخش‌ها شده است. به طوری که در شرایط رشد سریع تقاضا، امکان افزایش متناسب و همزمان عرضه وجود نداشته و منجر به رکود توری فزاینده خواهد شد.

* ۲۲ هزار میلیارد تومان چک برگشت خورد / رکورد شکنی چکهای برگشتی در سال ۹۰:

● در ۲۶ فروردین ۹۱، اقتصاد کلان گزارش کرده است: گزارش بانک مرکزی نشان می‌دهد طی هشت ماهه نخست سال ۹۰ بالغ بر ۲۲ هزار میلیارد تومان چک برگشت خورده است. افزایش چکهای برگشتی از سالهای گذشته سیر صعودی پیدا کرده است، افزایش چکهای برگشتی نشان از افزایش ریسک فعالیت‌های اقتصادی در کشور و همچنین تحمیل مشکلات ناشی از کمبود نقدینگی بنگاههای اقتصادی دارد. بانک مرکزی طی سال ۹۰ و بعد از افزایش حساسیت‌های به وجود آمده در مورد دلایل رشد چک‌های برگشتی در فضای

مبادلات بانکی کشور به مدت ۱۱ ماه از انتشار گزارش‌های مربوط به آمار مبادلات چک خودداری کرد.

در روزهای پایانی هفته گذشته بانک مرکزی اقدام به انتشار آمارهای مربوط به هشت ماهه نخست سال ۹۰ کرد، این گزارش‌ها نشان از بهبود وضعیت در دوره سکوت بانک مرکزی ندارد، طی هشت ماهه گزارش شده نرخ چکهای برگشتی در مقایسه با برگه‌های چک مبادله شده بالای ۱۲ درصد بوده و در آبان ماه به اوج خود یعنی ۱۳/۷ درصد رسیده است، عددی که پیش از این سابقه نداشته است.

مقایسه دوره مورد اشاره در سال ۹۰ با سالهای ۸۹ و ۸۸ (که در این سالها نیز شاهد رشد بیش از اندازه نرخ رشد چکهای برگشتی بوده ایم)، نشان از رشد شدید ارزش چکهای برگشتی نیز دارد، در سال ۹۰ طی هشت ماه بالغ بر ۲۱/۸ هزار میلیارد تومان از کل ۴۵۳ هزار میلیارد تومان چکهای صادره برگشت خورده است در حالی که در سال ۸۹ در دوره مشابه ۱۷ هزار میلیارد تومان چک برگشت خورده و در سال ۸۸ این رقم معادل ۱۳ هزار میلیارد تومان بوده است.

زمانی می‌توان شدت افزایش حجم چک‌های برگشتی در سال ۹۰ شد که مقایسه ای بین رقم چکهای برگشتی در ۱۲ ماهه سال ۸۹ و هشت ماهه سال ۹۰ داشته باشیم، کل حجم چک‌های برگشتی در سال ۸۹ معادل ۲۷ هزار میلیارد تومان بوده است یعنی رقمی تنها ۶ هزار میلیارد تومان بیشتر از چکهای برگشتی در هشت ماهه نخست سال ۹۰، و نکته جالب تر آنکه در سال ۹۰ به طور متوسط ۲۸۰۰ میلیارد تومان بوده که با احتساب این رقم می‌توان برآورد کرد که قبل از دی ماه سال ۹۰، میزان چکهای برگشتی از مرز کل چکهای برگشتی سال ۸۹ فراتر رفته است.

متوسط رقم چکهای برگشتی در سال ۹۰ حدود ۵/۳ میلیون تومان بوده است که این رقم نیز در مقایسه با سال ۸۹ معادل ۸۱۲ هزار تومان افزایش پیدا کرده است.

* قانون هدفمندی تغییر می‌کند؟ / استقراض از بانک مرکزی برای پرداخت یارانه نقدی تأیید شد:

● در ۲۱ فروردین ۹۱، اقتصاد کلان گزارش کرده است: در شش ماه اول اجرای هدفمندی تنها یک سوم یارانه نقدی از محل افزایش قیمت حامل‌های انرژی تأمین شده است.

● علی پاکزاد: طرح اصلاح قانون هدفمندی سازی یارانه‌ها در مجلس پیش از پایان سال ۹۰ اعلام وصول شده است، طراحان طرح فوق تلاش کرده اند در غالب یک پیشنهاد اصلاحی دو موضوع را در روند فعلی هدفمندی سازی یارانه‌ها اصلاح کنند، اول: مهار هزینه رو به تزیاید یارانه نقدی پرداختی به خانوارها؛ دوم: تضمین آرایه تسهیلات و خدمات پیش بینی شده در قانون به بخش تولید.



این طرح از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس مورد انتقاد قرار گرفته است، البته انتقاد مرکز پژوهش‌ها بیش از آنکه متوجه اصل موضوع باشد تاکید بر این مطلب دارد که قانون فعلی اصلاً کامل اجرا نشده است و در صورتی که قانون فعلی به طور کامل به اجرای گذاشته شود، دغدغه‌های مورد اشاره طراحان طرح برطرف خواهد شد و نیازی به اصلاح قانون نیست.

اما نکات جالب توجه توجیهی در این گزارش عنوان شده است، از جمله آنکه، در شش ماهه نخست اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها در مجموع رقمی معادل ۱۸/۱ هزار میلیارد تومان به خانوارها پرداخت شد، که فقط ۶/۲ هزار میلیارد تومان

آن از محل افزایش قیمت حامل‌های انرژی بوده است. از طرف دیگر به دلیل پرداخت‌های گسترده و در حد بالای منابع نقدی به خانوار، دولت در رابطه با سایر احکام مرتبط با ماه (۷) (گسترش و تأمین اجتماعی، خدمات درمانی، تأمین و ارتقاء سلامت جامعه، کمک به تأمین هزینه مسکن، مقاوم سازی و اشتغال و ...) عملکرد قابل قبولی نداشته است.

● استقراض از بانک مرکزی ...

بخش اعظمی از منابع بخش تولید در قالب یارانه غیرمستقیم و آرایه حامل‌های انرژی (نفت گاز، گاز طبیعی، برق) و آب با قیمت‌های ترجیحی برای این بخش‌ها محاسبه شده است. محاسبه دولت در این رابطه به گونه‌ای بوده است که اهدای مندرج در ماده (۸) قانون را به طور کامل محقق نکرده است و این بخش عملاً منابعی از محل قانون هدفمندی یارانه‌ها برای صرف در بندهای تصریح شده در ماده (۸) را نداشته است.

عملکرد یاد شده و برخی عوامل دیگر از جمله حجم مالی سایر منابع استفاده شده (استقراض از بانک بانک مرکزی، استفاده از منابع حاصل از صادرات نفت خام، دریافتی از شرکت نفت، دریافتی از وزارت نیرو و ...) در اجرای این قانون باعث اصلاح قانون بودجه سال ۹۰ توسط نمایندگان مجلس شد.

مرکز پژوهش‌های مجلس در بخش دیگری از این گزارش آورده است: با بررسی گزارش عملکردی ارسال شده از طرف سازمان هدفمندی یارانه‌ها در خصوص عملکرد نه ماهه اول قانون هدفمندی یارانه‌ها و همچنین گزارش نظارتی دیوان محاسبات در خصوص نحوه اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها می‌توان به این پی برد که متأسفانه دولت از اجرای کامل قانون استتکاف کرده و از منابعی غیر از منابع حاصل از افزایش قیمت حامل‌های انرژی و کالاها و خدمات موضوع این قانون استفاده کرده است.

● کسری بودجه برای اجرای قانون:

این مسئله تأیید می‌کند که دولت

واپسین فرصت؟

در سال گذشته در اجرای قانون هدفمندی یارانه به شدت با کسری بودجه مواجه شده است، این در حالی است که برآورد مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد در صورتی که دولت می‌خواست براساس قانون هدفمندی یارانه‌ها (البته بدون لحاظ کردن افزایش پلکانی طی ۵ سال) عمل کند در سال گذشته می‌توانست تا ۷۳/۶ هزار میلیارد تومان درآمد داشته باشد.

البته این سؤال که چرا نکرد، یک پاسخ صریح دارد: در آن صورت شوک قیمتی به حدی شدید بود که باعث تخریب زیرساخت‌های اقتصادی می‌شد. در جدول برآورد شده مرکز پژوهش‌های مجلس امکان افزایش قیمت گازوئیل تا ۹۰۰ تومان وجود داشته است ولی در ابتدای اجرای قانون هدفمندی زمانی که قیمت این حامل حساس بدون سهمیه بندی مناسب به ۳۵۰ تومان آزاد و ۱۵۰ تومان یارانه ای رسید، اعتراض فعالان بخش حمل و نقل به حدی شدید بود که دولت ناچار به عقب نشینی شد و برای جبران این جهش قیمتی افزایش سهمیه بندی‌ها را در پی داشت. این وضعیت هنوز تغییر نکرده و دولت برای اجرای قانون مجبور است، به آرامی عمل کند ولی از سوی دیگر به دلیل بحث یارانه‌های نقدی که بیش از توجیه اقتصادی به دلایل سیاسی در قانون گنجانده شد، دولت جرات و توان اجرای کامل این قانون را ندارد، قانونی که خود لایحه اش را به مجلس برده است.

* یک کارشناس انرژی در گفتگو با ایلنا: افزایش تولید نفت عملی نشده است:

در ۲۳ فروردین ۹۱، ایلنا گزارش کرده است: یک کارشناس انرژی معتقد است که افزایش تولید نفتی که بارها از سوی برخی مقامات عنوان می‌شود به صورت بالقوه است و هنوز به صورت بالفعل در نیامده است.

محمدعلی صادقی در گفتگو با ایلنا در خصوص اظهارنظرهای بعمل آمده در باره افزایش میزان تولید نفت در کشور، گفت: شاید اظهارنظرهایی که در این رابطه عنوان می‌شود به این دلیل است که از قبل مقداری از نفت تولید شده اما واقعیت این است که این مقدار تولید بالقوه است و در بسیاری مواقع بالفعل نیست. در حال حاضر هم در مبادین مشترک و هم در بخش فلات قاره و در بیشتر مناطق نفتخیز با کمبود تولید نفت مواجه هستیم. میزان نفت تولیدی به دلیل برخی مشکلاتی که برای صادرات وجود دارد قابل بهره برداری نیست و در نهایت جزء افزایش تولید اعلام می‌شود سخن از افزایش تولید نفت چندان مبنای تخصصی ندارد. ممکن است در برخی مناطق مانند دهلران به دلیل فعالیت‌های صورت گرفته افزایش تولید داشته باشیم اما واقعیت این است که این میزان نفت قابلیت بالفعل شدن را ندارد.

* آب مردم کشور نیز به مهار سپاه در می‌آید:

در ۲۸ فروردین، کلمه گزارش کرده است: در حالی که امروز قرار است احمدی نژاد طرح شیرین سازی و انتقال آب دریای خزر به استان سمنان با پیمانکاری قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه پاسداران را کلنگ بزند، گزارش‌ها حاکی از آن است که دولت یک پروژه دیگر را نیز که در آن ارقام نجومی صرف خواهد شد، به این قرارگاه واگذار کرده است: سد بختیاری که از آن با

عنوان بلندترین سد بتنی جهان یاد شده، با کنار گذاشتن یک پیمانکار چینی، به قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء واگذار شده است. رقم دقیق برآورد شده برای این طرح هنوز اعلام نشده، اما با توجه به مطرح شدن عنوان پرطمطراق «بلندترین سد بتنی جهان»، به نظر می‌رسد یکی از هنگفت‌ترین هزینه‌های قابل تصور برای یک طرح عمرانی در سطح ملی، در این پروژه مطرح باشد.

انقلاب اسلامی: در طول تاریخ، برای مهار کردن مردم، قدرت نظامی بر آن می‌شد که مهار آب را از آن خود کند. و اینک، مهار نفت و آب و مخابرات در مهار سپاه است. و هنوز عطش سپاه فرو نشسته است.

دانشجویان و مبارزان سیاسی همچنان قربانیان تجاوزهای رژیم به حقوق انسان هستند:

در ۱۷ فروردین ۹۱، به گزارش هرانا، مرتضی عوض پور، از فعالین مدنی اهل تبریز به همراه پسرخاله اش پیش از شروع مراسم ترحیم پدرش، توسط نیروهای امنیتی در تبریز دستگیر شد.

در ۱۸ فروردین ۹۱، به گزارش «فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران»، هشت تن از هواداران آقای کاظمینی بروجردی اکثراً بصورت تلفنی به دادگاه ویژه روحانیت احضار شدند. همزمان با احضارهای تلفنی فوق، دادگاه ویژه روحانیت با ضامنین آنها تماس گرفته و آنها را مورد تهدید قرار داده اند که در صورت عدم معرفی ضمانت شدگان مبلغ و یا سند به ضمانت گذاشته شده به اجرا گذاشته خواهد شد. خانم‌ها رویا عراقی، مریم عظیمی، طیبه حسینی، نرگس غفارزاده، فروغ همت یار، زهرا عبدالله وند، زهره شریفی، مریم قاسمی برای روزهای ۲۱ و ۲۳ فروردین به به دادگاه ویژه روحانیت واقع در تهران خیابان زعفرانیه احضار شده بوده‌اند.

در ۱۹ فروردین ۹۱، به گزارش هرانا، ناصر دراز شمشیر، فعال مدنی، طی حکم صادره از سوی شعبه اول دادگاه انقلاب تبریز و به استناد مواد ۵۰۰ و ۵۰۱ قانون مجازات اسلامی، به سه سال و شش ماه حبس تعزیری محکوم شد.

این فعال مدنی، پانزدهم مردادماه سال گذشته در شهر مغان دستگیر و تا روز محاکمه اش در تاریخ ۲۵ اسفند همان سال، تحت بازداشت موقت، در بازداشتگاه‌های اوواک اردبیل و تبریز و زندان اردبیل و زندان مرکزی تبریز،

زندانی بوده است
 در ۲۱ فروردین ۹۱، به گزارش ایلنا، محسنی اژه‌ای گفته است: فردی که به سوی احمدی نژاد کفش پرتاب کرد ۳ ماه بازداشت بود، تا مشخص شود این کار بر اساس خصومت شخصی انجام شده یا سازماندهی شده است.
 در ۲۲ فروردین ۹۱، به گزارش سحام، سربندی عضو ستاد میرحسین موسوی در تهران که در اعتراضات پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ بازداشت شده بود، از سوی دادگاه انقلاب شعبه ۶ دادسرای اوین به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام به یک سال حبس تعزیری محکوم شد.

در ۲۲ فروردین ۹۱، هرانا گزارش کرد که سرب صادقی شهروند بهایی ساکن کرج، در ۲۱ فروردین، توسط نیروهای امنیتی در منزل شخصی خود بازداشت شده است.

به گفته نزدیکان او، ماموران امنیتی حکم دادستانی شیراز را برای بازداشت داشته‌اند و به نظر می‌رسد این بازداشت مرتبط با بازداشت بهاییان شیراز در بهمن سال گذشته باشد. از وضعیت فعلی این شهروند ساکن کرج اطلاعی در دست نیست.

در ۲۲ فروردین ۹۱، به گزارش ایلنا، یک فعال کارگری در خوزستان گفت: دو هزار کارگر «نی کشت و صنعت کارون شوستر در اعتراض به عدم محاسبه سنوات بیمه‌ای و افزایش نیافتن دستمزد خود در سال‌های گذشته، دست از کار کشیده و در مقابل درب ورودی کارخانه تجمع کرده‌اند.

در ۲۲ فروردین ۹۱، به گزارش هرانا، در ادامه اعمال فشارها بر دانشگاه‌ها و فعالان دانشجویی، وزیر علوم با تاکید بر «استخدام اساتید متخصص و متعهد در دانشگاه‌ها»، با اطلاق لفظ «فتنه» به اعتراضات سال ۸۸ مدعی شد: «کسانی که در فتنه سال ۸۸ فعال بوده و بعد از اتمام حجت رهبری در نمازجمعه همان سال همچنان به فتنه‌گری ادامه دادند، حق ورود به دانشگاه‌ها را ندارند».

در ۲۳ فروردین ۹۱، به گزارش مهر، مدیرمسئول روزنامه «ملت ما» متعلق به محسن رضایی پس از محاکمه در دادگاه مطبوعات به حبس، شلاق و جریمه نقدی محکوم شد. در این جلسه نماینده دادستان با قرائت کیفرخواست اتهامات مدیرمسئول «ملت ما» را نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و افترا اعلام کرد.

در ۲۳ فروردین ۹۱، آریا آرام نژاد، خواننده جوان ایرانی در فیس بوک خود نوشت: متأسفانه با خبر شدم که دادگاه انقلاب در اقدامی عجیب، غیر موجه با استناد به ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی مجدداً من را به یک سال حبس تعزیری محکوم کرد، در حالی که پیش از این تفهیم اتهام و تمامی جلسات دادگاه من با سر فصل اقدام علیه امنیت ملی برگزار شده بود و من تمامی دفاعیات خود را بر پایه همان اتهام انتصابی انجام داده بودم.

در ۲۳ فروردین، خبرگزاری جبهه ملی ایران: گزارش کرده است: حکم شعبه ۱۴ دادگاه انقلاب علیه کورش زعیب به وکیل ایشان محمدعلی دادخواه ابلاغ شد. در

در صفحه ۱۶



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»



باران قدیمی و وفادار پس از مشورت تصمیم گرفتند از «اف سینکو» کنسول روسیه در رشت که مردی سلیم النفس و ضمناً بیمار بود، اجازه ورود میرزا را به شهر رشت، بگیرند. کنسولی که قیل از «اف سینکو» در رشت مأموریت داشت، محسّمه استبداد و خودسری و دشمن سرسخت آزادیخواهان گیلان بود. او موفق شده بود بوسیله دولت مرکزی، و برای همیشه میرزا و یارانش را از گیلان اخراج کند. به همین جهت لغو دستور رسمی کنسول پیشین واعلام آن به پلیس و حاکم رشت ضروری بود.

با این مقدمات رفقای میرزا، موفق شدند اجازه مراجعت میرزا کوچک خان را از کنسول بگیرند و میرزا شبانه از شهر رشت خارج شده، چند روز بعد با تشریفات از جاده عمومی وارد رشت شد و در حالی که چندین هزار نفر از او استقبال می کردند، به خانه احمد خان مدنی رفت و نخستین قدمی که میرزا و یارانش برداشتند، تشکیل یک تشکیلات مخفی بود که بعداً بنام «اتحاد اسلام» خوانده شد. (۵)

ابراهیم فخرانی که از یاران میرزا کوچک خان و مشی وی بود روحیه و خلقیات میرزا کوچک را اینگونه ترسیم می کند: مردی بود خوش هیكل و قوی السنه و زاغ چشم با سیمایی منسب و بازووانی ورزیده و پشانی باز؛ از لحاظ اجتماعی مؤدب و متواضع و خوش برخورد و از جنبه روحی عقیف و با عاطفه و معتقد بفرایض دینی و مؤمن به اصول اخلاقی.

خاطراتی که از طلاب و دوستان ایام تحصیلش شنیده شده، مؤید این معنی است که میرزا کوچک از همان روزگار، قدیم دارای صفاتی عالی و اخلاقی و ممتاز بوده و بین طلاب و همسالانش شاگردی با استعداد صریح الهجه و طرفدار حق و عدل و حامی مظلوم بشمار می رفته است. هر کس به دیگری تعدی می کرد یا کمترین اجحاف و بی اعتدالی روا میداشت، مشیت میرزا را بالای سر خود می دید. تجاوز دانش آموزان علوم دینی مطلقاً به حقوق تکدیگرا، چه در داخل مدرسه و چه در خارج آن را بی کیفیتی گذاشت.

(میرزا کوچک) ورزش را دوست میداشت و هر روز تمرین می کرد. اهل هیچ کونه مشروبات الکلی نبود. دخانیات مصرف نمی نمود و به تریاک و مشقناش که در خطه گیلان رواج فوق العاده داشت لب نمی زد... و تا چند سال مانده با آخرین سنین عمرش تا اهل اختیار نگردد بود.

میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا به مشکلی بر می خورد یا تردیدی در اقدام بکار مورد نظرش حاصل می کرد فوراً دستش به سوی تسبیح که همیشه همراه داشت دراز می شد و نتیجه استخاره هر چه بود بی درنگ بکار می بست. این امر یعنی «استخاره» به بعضی از همکاریانش که قبول نداشتند استخاره در امر انقلاب دخیل باشد گران می آمد و حتی گاهی بکسورت منجر می گشت. اما او هیچوقت از اجراء نیتش دست بردار نبود و فکری کرد که اقدام به هر کار مهم، چنانچه با مشیت الهی توأم نباشد نمر بخش نیست و استخاره با خداوند، در اموری که نتیجه و عاقبت آن نامعلوم است زبانی ندارد و حداقل سودش اینست که او را در اعمال انجام شده نادم خواهد ساخت!

... میرزا که وی را به همین نام یا «کوچک جنگلی» و یا «میرزا کوچک» و یا «کوچک خان» خواهیم نامید مردی بود ساکت، متفکر و آرام، نطابق نبود ولی آهسته و سنجیده سخن می گفت. صحبت هایش اغلب با لطیفه و مزاح توأم بود و خود نیز از مطایبات دیگران لذت می برد. در قیافه اش جذبه ای بود که با هر کس روبه روی می شد به ندرت اتفاق می افتاد که مجذوب متانت و مسحور بیانش نگردد. در جریان جنگ که قزاقان ایرانی به اسارت در می آمدند، با سخنانی گرم و دلنشین با آنها صحبت می کرد و ضمن آشنا ساختنشان به حقایق امور مفتون اخلاق و حرکاتش می ساخت بنحوی که با دیدگان اشکبار و دلهای آکنده به مهر و محبت، او را وداع کرده به اوطانشان بر می گشتند.

میرزا یک ایرانی ایده آلیست و یک مرد مذهبی تمام عیار بود. هیچگاه واجباتش ترک نمی شد و از نماز و روزه قصور نمی کرد. در بین دو نماز آیات «و من ینوکل علی الله فهو حسبه» و «قل اللهم مالک المملک» و «لا تحسن الذین قتلوا فی سبیل الله» را زمزمه می نمود. به اشعار فردوسی علاقه خاص داشت بطوریکه در «گوراب زرمخ» مرکز تأسیسات نظامی جنگل جلسات منظمی برای قرائت شاهنامه فردوسی و تهییج روح سلحشوری افراد ترتیب داده بود.

گاهی که از واقعه ناگواری داشت می شد، سواره بگردش می رفت یا به قریه اشکن که یکی از خواهرانش در آنجا سکونت داشت سر میزد و یا باهنگ «هدی» یا «هاب» اشعار سوزناکی می خواند.

این شعر را که نمی دانم از کیست چند بار از زبانش شنیده ام:

اگرچه فرش من از بوریا است، طعنه مزین
چرا که خوابگاه شیر در نیستان است

میرزا هنگام بمباران مجلسی شورایی از طرف محمد علی شاه در «قفقاز» بود و واقمش در «تقلیس» و «بادکوبه» تا حدی وی را بمقتضیات دینای نوین آشنا ساخت.

مقارن تحصن علماء در سفارت عثمانی، او نیز در شهینداری رشت

در صفحه ۱۴

طرفداران کوچک خان، اعزام او را به بادکوبه برای اجرای نقشه قتلش می دانند. بنظر می رسد، این نظریه صحیح باشد، زیرا بعید بنظر نمی رسد که میرزا کوچک دشمن سرسخت مستبدین و آزاده ای که همه زندگیش را در راه مبارزه علیه ظلم و استبداد گذار آوده بود، در حالیکه مجروح بود و دنگوله بسینه و دست او اصابت کرده بود و نیز در اسارت کنسول روسیه تزاری بود خود راضی به مسافرت به سرزمین استبداد تزاری بشود. ابراهیم فخرانی وزیر فرهنگ کابینه جنگ می نویسد (۱): «... مجروح را به روسیه فرستادند ولی نه از نظر ترحم و شفقت بلکه از محمد علیشاه دستور داشتند وی را طعمه ماهی های دریا کنند. کاپیتان کشتی «قارص» که مردی سلیم النفس بود، زیر بار این عمل ناجوانمردانه نرفت و از اجراء فرمان سر بیچیده و طیب کشتی را بمداوایش طلبید و هر دو نفر از زخم بیمار که از سینه مجروح شده بود مواظبت کردند و به بادکوبه اش بردند پس از چند ماه مداوا از بادکوبه و تقلیس به گیلان برگشت و برگشتش مقارن ختم قائله محمد علی شاه در گمش تپه بود...» (سردار جنگل - چاپ چهارم - ص ۴۰)

میرزا کوچک خان در نهران با مشروطه خواهان همراه و همکام و هم سخن بود، ولی هیچگاه حاضر نشد در کارهای دولتی با آنان شریک شود. در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۰) پس از اینکه ناصر الملک (نایب السلطنه) مجلس را بست و عده ای از آزادیخواهان رانه نقاط مختلف کشور تبعید کرد، میرزا کوچک به اتفاق سردار محبی و ناصر الاسلام به یزد تبعید شد. هنگامیکه این سه نفر به تبعید گاه می رفتند، ناصر الملک دو نفر دیگر از جمله سید جلیل اردبیلی و منصور السلطان را نیز بدنبال کوچک خان و دوستانش به یزد تبعید کرد.

دسته دوم، وقتی به قم رسیدند در آنجا با کوچک خان و همراهانش همدست شده، تصمیم گرفتند در قم بمانند و با آزادیخواهان غرب رابطه برقرار کنند.

تبعیدشدگان تلگراف هائی بوزارت کشور که در آن موقع احمد قوام (قوام السلطنه) عهده دار وزارت آن بود مخایره کردند و بعلت عدم امیت جاده ها تقاضای توقف در قم و تغییر حکم محل تبعید خود را کردند. وزارت داخله نیز با این تقاضا موافقت کرد. بدین ترتیب میرزا کوچک خان و سایرین هفت ماه در قم ماندند. این گروه در قم نیز آرام نبوده، با بار محمد خان که در کرمانشاه با حزب دمکرات هم پیمان شده بود، ارتباط برقرار کردند. دولت که از ارتباط تبعیدیان با بار محمد خان مطلع شده بود، دستور داد شبانه آنان را به نهران بیاورند و در باغشاه زندانی کنند. میرزا و یارانش تا خاتمه قضیه سالار الدوله همچنان در زندان بودند و وقتی عائله غرب خاتمه یافت، میرزا و سایرین آزاد شدند. میرزا در نهران با بهاءبیک و حسن روشنی هم منزل و مصاحب بود.

در بین هنگام جنگ بین الملل اول آغاز شده بود و کشور ما از شمال و جنوب با حمله قوای روس و انگلیس گرفتارنا آمدی و سیطره و قدرت بزرگ آن زمان بود. در پایتخت هرج و مرجی عجیب حکمفرما بود. قوای دولتی از فراق هائی که افسران روسی فرماندهان آنها بودند و عده ای زاندارم که تحت نظر افسران سوئدی اداره می شدند، تشکیل شده بود.

ایران پرستان که کشور خود را در خطر و استقلال ایران را از دست رفته می دانستند، هر چند گاه بیکار دور هم جمع شده بنام حزب جمعیت سری و غیره فعالیت هائی می کردند، ولی صدای آنها خیلی زود خاموش می شد و از بین می رفت، در چنین هنگامه ای بود که میرزا کوچک خان بفکر بازگشت به گیلان افتاد. ام. اس. ابوانف تاریخ نگار روسی معتقد است که وی در این ایام با آلمانها تماس گرفته: «... اطلاعاتی در دست است که کوچک خان حتی پیش از شروع جنبش جنگلی ها در نهران با وابسته نظامی آلمان ملاقات کرده بود...» شاید این اظهار نظر «ابوانف» به استناد نوشته روزنامه «روسکویه اسلو» باشد که بنا بنظریه «ابراهیم فخرانی» از روی عدم اطلاع نوشته شده است و می نویسد: «جنگلی منتسب بفرقه زون ترک «اتحاد و ترقی» می باشد که با پول سفارت خانه های آلمان و عثمانی نهران (نظیر سایر دستجات مسلح) بوجود آمده اند.» (۲)

اسماعیل رائین می نویسد: بهر حال، بطوریکه دانشمند محترم سید احمد خان ملک ساسانی، استاد فقیدم، اظهار می داشت: «میرزا کوچک خان ابتدا می خواست با چندین از همدستانش به گیلان برود و انقلاب کند. ولی بعداً نفهمیدم چرا بتهائی این تصمیم را گرفت. وی حتی پولی که بوسیله آن به گیلان برود نداشت.» (۳) وقتی افکارش را با من در میان گذاشت، مختصر کمکی که می توانستم باو کردم و با یک قبضه ماوروز و یک بوتین فرانسوی که داشتم به او دادم به گیلان رفت.* در تأیید گفته استاد خان ملک ساسانی، سال ها بعد که یادداشتهای اسماعیل جنگلی بدستم افتاد، این حقیقت روشن شد که شاید یاران او تحت تأثیر بعضی عوامل بوده اند:

«در نخستین ماه های جنگ بین الملل با چهار نفر هم عهد شده که از راه مازندران به تنکابن آمده و در نور کجور زمینه قیام بر ضد اجانب را فراهم کند ولی روز حرکت از نهران فقط یک نفر بعهد خود وفا نموده و با وی عازم تنکابن گردید. در این راه کوچک خان متوجه شد که هم سفر محترمش در اقدام به قیام نظر خاصی را تعقیب می نماید ناچار پس از آنکه حوادث ناگواری را تحمل نمود از رفیق مزبور جدا شد و از تنکابن برای مرکز عملیات منصرف در رجب ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۸ ص ۱۹۱۵ م) به رشت ورود کرد... (۴). خواهر زاده میرزا بدون اینکه نام این چهار نفر و با شخصی که «نظر خاص» ی داشته و احتمالاً باید این شخص از طرفداران عثمانی باشد - ببرد، علت عزیمت او را به رشت نوشته است.

ورود میرزا کوچک خان و دکتر حشمت به رشت، مخفیانه صورت گرفت. بدون اینکه کسی از ورودشان آگاه شده باشد، شبانه وارد منزل میرزا احمد خان (مدیر روزنامه پرورش) شدند. در مدت یک هفته میرزا با دوستان وفادارش محرمانه ملاقات کرد و از آنها برای مراجعت علی به رشت باری خواست، زیرا کنسول روسیه اجازه ورود و اقامت به این شهر را به او نمی داد و دولت ایران هم کوچکترین قدرتی برای صدور چنین اجازه ای نداشت!

با کشته شدن «سید عبدالحمید» یکی از طلاب علوم دینی در نهران، او در رشت عده ای از روحانیون را با خود همراه کرد و گروه «مجمع روحانیون» را تشکیل داد. میرزا کوچک خان در همان هنگام بفکر دسته ای جنگنده افتاد و با تهیه چند قبضه تفنگ و پوشانیدن لباس متحدالشکل، به آنان فنون جنگ آموخت.

پس از تحصن مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، او نیز با کمک عده ای از همفکرانش مسافرت هائی به اطراف شهر رشت کرده و نخستین قدمی که برداشت (حمایت از کشاورزان ستمدیده لشت نشاء که علیه مستبدین قیام کرده بودند) بود. دوهفته قبل از اینکه محمد علیشاه مجلس را به نوپ بسند، او با تهیه عده ای از یارانش به طرف نهران حرکت کرد، ولی وقتی به نزدیکی های قزوین رسید و داستان جنگ آزادیخواهان با محمدعلیشاه و ستیز «ام الخاقان» با مشروطه خواهان و انحلال پارلمان و نوپ بستن مجلس را شنید. چون با عده کمی جنگنده که همراه داشت کاری از پیش نمی برد به رشت بازگشت ولی در همین هنگام...: محمد علیشاه پس از تسلط به نهران در صدد خفه کردن صدای آزادی در رشت شد. کوچک خان با چندین از احرار محلی رشت را ترک کرد و بسمت قفقاز عزیمت و در تقلیس اقامت نمود. با احرار مقیم تقلیس و مهاجرین تماس داشته و چاره جوئی می نمود. وقتی که عرصه معیشت بر او تنگ شد ناچار معاودت به گیلان کرده و در خفا به ادامه عملیات مشغول گردید...» (یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۶)

در مراجعت به گیلان در خفا با عده ای از آزادگان رشت، علیه محمد علیشاه و مستبدین فعالیت می کرد. در همین زمان عده ای از مشروطه خواهان به سفارت عثمانی در تهران پناهنده شدند، چون سردار افخم «آقا بالاخان» (یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۷)

حاکم گیلان دستور دستگیری میرزا و یارانش را داد. او نیز با عده کثیری از مشروطه خواهان به شهینداری عثمانی در رشت متحصن گردیدند. با اینکه پس از تحصن آنان، شهینداری در محاصره قوای چریک حاکم بود، با اینحال همه شب میرزا پنهانی از کنسولگری خارج می شد و با دیگر آزادگان تماس می گرفت. در این ایام در رشت حوادثی روی داد که منجر به خشم و شورش همگانی شد:

۱- روز ۲۳ بهمن ۱۲۸۶ - (یکم محرم ۱۳۲۶ - ۱۳ فوریه ۱۹۰۸)

یکی از آزادگان تبریزی به وسیله مستبدین در رشت ترور شد.

۲- این اقدام مستبدین سبب قیام عمومی علیه دستگاه حکومتی شد که شش روز بعد عملاً آغاز گردید. در این شورش آقانالا خان سردار حاکم گیلان در باغ مدیریه رشت به قتل رسید و سایر باغخانه ها و قوای چریک مستبدین بفرماندهی سردار امجد، متلاشی شد و مهمات فراوانی بدست مشروطه خواهان افتاد. (یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۷)

۳- از طرف آزادی خواهان گیلان یک دسته مجهز پار تیزانی بفرماندهی خان تشکیل شده به پایتخت اعزام گردید.

همچنین یک دسته چریک به فرماندهی میرزا کوچک خان تشکیل گردید و به منجیل و قزوین اعزام شد.

گرچه تاکنون سه کتاب درباره ی میرزا نوشته شده ولی هیچ کدام اشاره ای به این دوره از فعالیت وی نکرده اند، بدین سبب لازم می دانم به نقل نوشته میرزا اسماعیل جنگلی در این باره بپردازم:

«... پس از این اقدام محروم کوچک خان بفرماندهی یکدسته از قوای مهاجم به طرف نهران آمد و با اردوی خود بطرف منجیل حرکت کرد و تا ورود قوای مشروطه طلبان به قزوین چندین فقره بیکار دیرل انبوه و نقاط دیگر بعمل آمد که در همه آنها استعداد و شور حریت طلبی کوچک خان آشکار تر گردید. حتی شب تصرف قزوین در بیکار قوای دولتی و عشاری قزوین و سایر دستجات استبداد، دلبری و رشادات همه پسند از خود بیرو داده در قبال آن به رشت احضار شد و بعضویت گمسیون جنگ و ریاست مجاهدین گیلانی ارتقاء یافت.» (یادداشت های خطی میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۷)

میرزا کوچک خان بلافاصله به تقویت نیروی چریکی گیلان پرداخت. او در هنگامه ی نبرد مجدد مشروطه خواهان پایتخت و تبریز، با اردویی که گرد آورده بود از رشت به کرج رفت و با مجاهدین دیگر و نا شکست قطعی قوای مستبدین و تحصن محمد علیشاه در سفارت، دلیریهای فراوان نشان داد و مدتی در تهران بسر می برد.

هنگامی که محمد علیشاه پس از فرار از ایران بار دیگر قد علم کرد و با حمایت روس ها به «ترکمن صحرا» آمد تا با کمک ترکمن ها به نهران هجوم ببرد. میرزا کوچک خان نیز با عده ای جنگنده و آزاده گیلانی به جنگ ترکمن ها رفت. اردوی مشروطه خواهان تا بندر گزیش رفت، ولی در نخستین شبی که به استراحت پرداختند، عده کثیری از ترکمن ها به آنان شبیخون زدند، میرزا که در صدد مقدم بود مجروح و مصدوم شد و گلوله ای به سینه و دست راست او اصابت کرد.

در همین روز کنسول روس با پرچم سفید وارد میدان جنگ شده، بدروغ خبر شکست مجاهدین و پارتیزانها را به اطلاع جنگندگان رسانید و با دادن تأمین به بعضی از سرکردگان آنها موجبات شکست و فرار بقیه را فراهم ساخت. پرستار و مستخدم کوچک خان که دروغ های کنسول روس را باور کرده بودند، او را به حال بیهوشی به کنسولگری روس بردند.

وقتی میرزا بیهوش آمد «قهرمان خان حاجب الدوله» را بالای سر خود دید. او از طرف محمد علیشاه بدیدن کوچک خان آمده بود. وی خواست وی را به «مراحم ملوکانه» و معالجه زخمهایش امیدوار سازد و از او خواست تا با پادشاه مخلوع و فراری همکاری کند. ولی میرزا در جواب او گفت:

«من ترجیح می دهم مرگ با حفظ عقیده خود را و بدانید که قدمی برخلاف امال ملیه ام نخواهم برداشت، زیرا این مرگ، بزندگانی که شما بمن در گمش تپه تکلیف می کنید رجحان و مزیت دارد. رد شدن این دعوت باعث تجری مخالفین میرزا شده مختصر لوازیم زندگانی را هم که داشت سرتقت بردند. پس از چند روز روس ها با کشتی جنگی فارص به بادکوبه انتقالش دادند...» (یادداشت های خطی میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۹) و کنسول، میرزا را روانه بادکوبه کرد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

متحصن شد و متعاقب قتل آقا بالاخان سردارافخم در واقعه مشروطیت به مجاهدین پیوست و در فتح قزوین شرکت نمود. «فتودر» توپچی آلمانی که همراه مجاهدین بود در یکی از جنگ‌ها اظهار تأسف کرد که اگر توپچی بر فراز فلان کوه می توانستیم مستقر نمود قطعا کار جنگ به نفع مجاهدین پایان می یافت. میرزا فوراً دست بکار شد و یکمک چند تن از مجاهدین توپ را بالای کوه برد و در نتیجه شکست باردوی خصم و صدمه بکمر میرزا رسید که این درد کمرا تا آخر عمر به همراه داشت.

میرزا مردی زود رنج و حساس بود کما اینکه بعد از فتح قزوین بعزت کارهای خلاف قاعده ای که از بعضی مجاهدین سر میزد متعزضانه به رشت برگشت لیکن میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) که آنوقت ریاست کمیته ستار را بعهده داشت او و مجاهدین همراهش را با استمالت فراوان برگردانید و به "فرونت" (خط مقدم جبهه)، روانه ساخت.

میرزا در «علی شاه عوض» به مجاهدین گیلانی پیوست و در فتح طهران شرکت نمود و در جنگ سه روزه مجاهدین با قوای استبداد مأمور جبهه قراقرخان بود.

در شورش شاهسونها همراه یفرم و سردار اسعد به کمک ستارخان شتافت لیکن مریض شد و به تهران برگشت. با طغیان «ترکمن‌ها» که به تحریک شاه مخلوع روی داده بود، (جزء مشروطه طلبان) داوطلب جنگ شد و به «گمش تپه» (گرگان) رفت اما در یکی از جنگ‌ها کلوله خورد. (۶)

میرزا عقب افتادگی ایرانیان را نتیجه بی فرهنگی می دانست و مصمم بود آن اندازه که در خور امکان باشد به افتتاح مدارس بپردازد و سطح تعلیمات و معرفت عمومی را گسترش دهد و معتقد بود که تعلیمات مدارس حتما باید اجباری و مجانی باشد تا آنکه همه آبنای کشور از مزایای علم و دانش یکنان استفاده ببرند و استعدادها پرورش یابند و این توفیق جز در سه سال آخر عمر جنگ بدست نیامد و علنش گرفتاری های همیشگی سران در دفع معاندین و خنثی کردن عملیات منافقین بود.

جنگ، بنساعی نگارنده (ابراهیم فخرایی) توانست علاوه بر تکمیل دبستان «نصرت» فومن چهار بابا دبستان در «صومعه سرا» و «شفقت» «کسما» و «ماسوله» تاسیس نماید و خدمتگزاران کهن و علاقمندان بفرهنگ را به همکاری دعوت کند حتی زمینه تاسیس یک باب دبیرستان شبانه روزی نیز در کسما تدارک شده بود که با سوانح اخیر انقلاب مواجه گردید و جامه عمل نپوشید و بعداً عمارت دبیرستان بدست نیروی مهاجم طمعه حریق شد. لیکن دبستان ها بحال خویش باقی و بعد از پایان انقلاب در عداد سازمانهای دولتی درآمدند.

نامهای میرزا اعم از رسمی و غیررسمی با امضای «کوچک» ختم می شد که سه خط مورب روی آن رسم می کرد و با مهر سجع «کوچک» مهوری ساخت و بعداً که مهرش در یکی از سفرها مفقود شد، مهری سجع «کوچک» را با امضاء «کوچک جنگلی» استعمال می نمود. در سابق بیان کردیم که میرزا مردی سریع التأثر و باصلاح امروز «نازک نارنجی» بود و اکنون اضافه می کنیم که شدت و حد تأثر و احساساتی بودن صرف، اگر از نظر فرد نگر سسته شود چندان قابل اهمیت نیست ولی از نظر یک «سیاستمدار انقلابی» که بآبستی با ذرا بودن صفات «نرمش» و «قابل انعطاف» با حوادث روز مقابله کند و تابعان و همقدمانش را رهبری نماید، از نزدیکترین راه و بهترین وسایل به هدف برساند، نقص است.

درست است که برای کسب موفقیت در هر کار، در درجه اول علاقه و ایمان و حسن عقیده و صفای باطن به آنچه نیل به آن مطمح نظر است اهمیت شایان دارد و وجود آنها در یک «رهبر انقلابی» شرط لازم و حتمی است اما کافی نیست چه، تدبیر و سیاست نیز نقش مخصوص بخود را دارند و رکن دیگری از ارکان موفقیت بشمار آید. نزدیک ندارد که هر چه کفه احساسات سنگینی کند کفه تدبیر بالا بیرون و تنها «توازن» و رعایت یک حالت «اعتدال» است که می تواند هیجانات روحی و احساسات درونی را با تدابیر عقلانی در آمیزد و از ادغام آنها در یکدیگر، هرگونه دشواری را مرتفع و وصول بمقصود را تسهیل نماید.

«... میرزا کوچک اولادی نداشت لیکن برادرانش دارای فرزندان متعددی که همگی آنها بنام خانوادگی «جنگلی» شهرت دارند. در حقیقت فرزندان میرزا را باید همان نیا و آندیشه های او دانست که افراد مخلص با ایمانی را توانست در اطراف مکتب خود گرد آورد و تربیت کند و تعلیمات عملی استقامت و پایداری به آن ها بیاموزد.»

قونسول انگلیس مقیم رشت، بملاقاتش آمده و از هر دری سخن می گفتند نظر قونسول گویا توضیح فتوحات انگلیس ها در بین النهرین و تحت تأثیر قرار دادن جنگلی ها بود و میرزا نیز متقابلاً اشاره به سلاح قابل ملاحظه ای نمود که از طرف فرماندهی ارتش عثمانی بوی رسیده و توانست مسرت های حاصل از دریافت این هدیه نفیس را مخفی ندارد و همین امر بعداً موجب انتقاد یارانش قرار گرفت و اعتراض شد باینکه اسلحه دفاعی جنگل جزء اسرار است و فاش ساختن اسرار نزد دشمن و عناصر بدخواه، نوعی کم ظرفیتی و ناپختگی است وی در جواب گفت:

به گیتی به از راستی پیشه نیست ز کژی بتر هیچ آندیشه نیست

چنانچه سیاست و مقتضیات ایجاب کند که در محاوراتش با اشخاص بدروغ و تقلب و تزویر نوسل جوید، او هیچ سیاستی را مفیدتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی شناسد و بهمین جهت است زبانش بغیر حق و حقیقت گویا نیست. جقدر خوشحال خواهد بود که دوستانش نیز همیشه این نکته اخلاقی را مراعات کنند:

من بسر منزل عنقا نه خود بردم راه قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم (۷)

میرزا کوچک خان همدردی با محرومان و رنجدیدگان می کرد: او «در ضمن اینکه می خواست مردم از ستم و تجاوز در امان بمانند، از اینکه نبردها و مقاومت های او مشکلاتی را برای اهالی شمال فراهم می ساخت، به شدت ناراحت بود. تجاوزهای روس ها و طرفداران آنان به این نواحی روحش را آزرده می ساخت. نیروهای وی برای اینکه قشون روس برای مردم ناراحتی به بار نیاورد، از متجیل و رودبار به جنگل رفتند و حتی رشت را تخلیه نمودند ولی یاعیان مهاجم، بقعه امامزاده هاشم را (که از بقاع متبرکه و محل مقدسی برای شیعیان ایران است) با تمامی خانه های اطرافش غارت کرده و آتش زدند. جمعی از زنان را که در کستزارهای این سامان به زراعت مشغول بودند، به خاک و خون کشیدند و در رشت پس از فتح آن مانع حمل آذوقه برای مردم گردیدند. میرزا کوچک خان با مشاهده این وضع همراه با قوای خویش به نبرد با متجاوزان پرداخت و تلفات سنگینی به خصم وارد کرد. (۸)

«بان کولاج» (Jan Kolaj) (۱۹۳۴ - ۱۸۸۳) سیاح اروپایی است که در زمان قیام میرزا کوچک خان جنگلی و نهضت میرزا کوچک خان، از نزدیک با او ملاقت می کند و شرح این ملاقات را به صورت خاطرات روزانه و تحلیل شرایط سیاسی، اجتماعی کشور در سالهای ابتدایی به قدرت رسیدن رضا خان مکتوب کرده است. در باره خصوصیات میرزا کوچک خان می نویسد: بارها و بارها کوچک خان را دیدم و امکان آن را داشتم تا رفتار او را زیر نظر داشته باشم. همیشه یک جور رفتار می کرد. (آرام و ملایم، حد غذا خوردنش را داشت، تم حرف می زد و بیشتر گوش می داد) چندین بار او را در اردوگاه نظامی گوراب زرمیخ دیدم و شاهد آن بودم که مردم دهات چه احترامی به او می گذارند. اگر یک نفر سوار او را می دید با عجله از اسب پیاده می شد و سرش را به حالت تعظیم باین نگاه می داشت تا کوچک خان عبور می کرد.

هیچ گاه یاد آن شب زیبای ایرانی را از خاطر نمی برم که در بالکن کلبه کوچک خان با او و گانوک نشسته بودیم. در آن زمان دیگر کمی فارسی یاد گرفته بودم. کوچک خان روسی می دانست و جایی که کبر می کردم گانوک ترجمه می کرد. با گانوک سیگار می کشیدیم و کوچک خان تسبیح می گرداند. همه حا سکوتی آرام بخش برقرار بود و آسمان پرستاره تاریک بالای سر ما قرار گرفته بود. پس از گفتگوهای درباره اسلحه و مهمات، کوچک خان شاید از روی ادب در باره کشور من سؤال کرد، به ویژه درباره ثروت طبیعی و وضع اجتماعی ما. ابتدا فقط به طور دقیق به سؤال ها جواب می دادم، اما پس از چند لحظه زانیم باز شد و هیجان درباره همه چیز به طور مفصل توضیح دادم، به نامل ترین وجهی که می توانستم در آن دور دست ها تصویرش را در ذهنم زنده کنم. پنج سال بود که از وطن خیری نداشتم و در این لحظه سخت بی قرارش بودم. گانوک تحت تأثیر گفته های من درباره ساکنین صحبت کرد به گونه ای که گویی بهشت روی زمین است. در تاریکی نشسته بودیم، فقط ستارگان نور می پراکندند و گاهی سیگار ما برقی می زد. کوچک خان آرام گوش می کرد. در پایان از جایش بلند شد و چنین گفت: «خداوند بزرگ است. هر آن چه آرزوی ما داریم به ما ارزانی خواهد داشت.»

زندگی های شب خبر رسید که میرزا کوچک خان به همراه فرماندهان خود می آید. شبورها نواخته و معرفی و خوشامدگویی شروع شد. بنا شد روز بعد مراسم بازدید رسمی به عمل آید. صبح زود دانشجویان مدرسه نظام کوچک خان برای خوشامدگویی آمدند. جوانهای بین هجده تا بیست و دو سال بودند. پسرهای خان ها و تجار رشت، انزلی و دیگر شهرها بودند. ساعت نه صبح بازدید رسمی و رژه ما در برابر مقرر فرماندهی (کوچک خان) شروع شد که بر ایرانی ها تأثیر فراوانی گذارد. نیروی ممکی ما با نهصد تا هزار سرباز واقعی چند توپ کوهستانی، مسلسل و مقدار زیادی فشنگ، اسپرژخانه صحرائی و غیره، برای انقلابیون جنگل ارزش بسیاری داشت. چندی بعد که وسایل آنها را دیدم متوجه شدم که جقدر برایشان گرانبها هستیم. پس از مراسم سان و رژه مهمانی کوچکی برپا شد و در پایان به گوراب زرمیخ، محلی که سربازان می بایستی در آن اسکان داده می شدند رفتیم. نزدیکی های شب به هر تریبی که بود به شهرک صومعه سرا رسیدیم که از نرگستان دو فرسخ (۶ تا ۷ کیلومتر) فاصله داشت. راه حدود پنج ساعت طول کشید. در نرگستان کوچک خان به رسم هدیه به عزیزان چیزهای دیگر اسب زیبایی به من داد. از این بابت خوشحال بودم که نمی باید در گرمای شدید راه را پیاده بروم. جاده ای وجود نداشت، فقط راه باریک سنگلاخی بود که در بعضی قسمت های آن پای انسان تا زانو در خاک که با کوچکترین حرکت به هوا بر می خواست فرو می رفت. قادر نبودم سی متر جلوی خود را ببینم.

در سال ۱۹۲۱ که من کوچک خان را دیدم مردی بود حدوداً چهل و پنج ساله، میانه قامت، قوی با صورتی گرد و گونه هایی برجسته، سرخ رو بود و همیشه خنده ملایمی بر چهره داشت. سیمای جذاب، موهای سیاه و صاف فیچی کرده بود که تا روی شانه اش می رسید. بسیار ساده لباس می پوشید و چیزی پسر نمی گذاشت. شلوار سواری خاکی رنگی از پارچه محلی زمختی بر تن داشت که آن را در بالای کمرش می بست. چوموش به پا می کرد و پیراهن ضخیمی.. بر تن می کرد و روی آن عبای سیاه رنگ ایرانی نازکی داشت. وقتی بر اسب می نشست به جای عباکت نظامی به تن می کرد و بر کمر هفت تیر اتوماتیک می بست. تقریباً هیچ گاه تسبیح کهربایی اش را زمین نمی گذاشت و دائماً آن را در دست می گرداند.

نسبت به ایرانیان در آن زمان فرد باسوادی بود و لقب میرزایی داشت. این لقب را به افرادی می دادند که خواندن و نوشتن می دانستند. قدری روسی می دانست. از زبان های اروپایی چندان نمی دانست. این طور که می گویند در ابتدا آخوند بوده و بسیار خدابوست. هنگام نیایش به هیچ کس اجازه نمی داد که خلوت او را برهم بزنند. اموال شخصی نداشت. در خانه کوچکی در سرفرماندهی زندگی می کرد، با نزد خان هایی که از دوستانش بودند به سر می برد. روی حصری خوابید، عبای خود را می بیچید و زیر سر می گذاشت و در مجموع بسیار ساده زندگی می کرد. می گفتند که از دواج کرده و دختر کوچکی هم دارد (فرزند نداشت)، هیچ

کس خانواده او را ندیده بود و نمی دانستند کجا زندگی می کنند. مردم عادی او را قدیس می انگاشتند. وقتی که از محلی عبوری کرد مردم از دور دست ها به سوی او می دویدند و در برابرش تعظیم می کردند. برای بچه های کوچک پول خرد می ریخت، هر چند که هیچ گاه پولی با خود بر نمی داشت. در مجموع مورد علاقه مردم، خان های گیلان و نویزه جوان های مرفی بود. کوچک خان تا سرحد افراط به نظافت خود می رسید. موهایش بلند بود ولی همیشه مرتب شده بود. لباسش از پارچه ای خشن ولی کاملاً تمیز بود و هیچ گاه پاره و زولیده نبود. از دیدن خارجی ها همیشه استقبال می کرد و هیچ گاه بر علیه ایشان اقدامی نمی کرد. معاون و مشاور، مود اعتماد او گانوک آلمانی بود. در لحظات استراحت با آرامی به گفته های ما در باره اروپا گوش می کرد و بسیاری از آنها را به کاری برد. بسیار ساده و جامع صحبت می کرد برعکس دیگر ایرانی ها جمله های توخالی و اصطلاحات تعارفی به کار نمی برد. این همان چیزی است که به واسطه آن در شرق نمی توان هیچ گاه به اصل مطلب رسید. به عنوان رهبر نهضت ملایم بود. هرگز ندیدم دستور تنبیه شدید کسی را بدهد. مردم دهات گیلان او را با تمام وجود می پرستیدند. دهکده های نیمه سوخته و ویرانی که آسد بیک از آنها عبور کرده بود نباید سبب تعجب کسی گردد. در این منطقه جنگ داخلی در جریان بود. (۹)

* توضیحات و مآخذ:

۱ - محمد ساعد مراغه ای، که بعدها نخست وزیر ایران شد، در این تاریخ سرکنسول دولت ایران در تلبیس و بادکوبه بود، در خاطرات خود از جوانگی آشنا شدنش را با میرزا کوچک خان، چنین گزارش می دهد: آشنایی من و میرزا کوچک خان، به نحوی عجیب آغاز شد. در آن تاریخ سرکنسول تلبیس بودم و برای بازرسی به بادکوبه آمده بودم. به من اطلاع دادند که: چهار ایرانی مجروح در یک کشتی روسی به سر می برند و کشتی در بادکوبه لنگرانداخته است. مقامات رسمی روسی از من خواستند که شخصاً آنها را تحویل بگیرم. به این طریق با میرزا کوچک خان که یکی از آن چهارتن بود، آشنا شدم. این چهار ایرانی چنان مجروح شده بودند که هوش و حواس عادی برایشان نمانده بود. حتی تا دو سه روز بعد از این که آنها را به بیمارستان منتقل کردیم به هوش نیامدند. دو تن از این مجروحان در نتیجه شدت جراحی که برداشته بودند، در گذشتند. ولی میرزا کوچک خان خوشبختانه زنده ماند و خداوند خواست این روحانی مخلص زنده بماند (میرزا روحانی دلسوز و وطن پرستی بود که به آزادی و استقلال میهنش عقیده داشت و حاضر بود در این راه کشته شود) از تهران به کنسولگری دستور رسید که معارج معالجه او را تمام و کمال بپردازیم و پرداختیم. روسها هم خوی و اخلاق او را سخت می پسندیدند و برای شخصیتش احترام زیادی قائل بودند. روزی که از بیمارستان مرخص شد، یکسره به دیدنم آمد و قول داد که این دوستی تو یافته را هرگز از دست ندهد و خدماتم را روزی جبران کند.

میرزا کوچک خان، مردی بود وطن پرست ولی داعیه های فراوانی نداشت. مبارزی بود مذهبی که می خواست افکار انقلابی خود را در جامعه مذهب عرضه کند و فوق العاده تیزهوش و قاطع و سریع الانتقال بود. منبع: ۳: روزنامه اراده آذربایجان، شماره ۱۳۵۴. محسن صدر (صدرالاشرف) که در زمان نهضت جنگل ریاست عدلیه رشت را به عهده داشت و بارها با میرزا دیدار و گفت و گو کرده بود، او را چنین توصیف می کند:

(واقعا هیکل او رسا بود. قامت بلند با تناسب داشت. سینه و پشت شانه او به اندازه دو نفر آدم متوسط پهن بود و کمرباریک داشت و بازوهای او قوی و خیلی با تناسب و پیشانی کشاده و گردن بلند داشت با چشمهای زاغ گیرنده و متناسب و گیسوان بلند که روی شانه ریخته بود و هیکل خوب او جملگی برای نفوذ او بود). میرزا مبارزی واقعی مجاهدی حقیقی بود که عمر خود را در راه پاداری و استوارسازی آزادی و رهایی میهن از جنگ بیگانگان گذرانیده بود. منبع: خاطرات صدرالاشرف ۲/۵۲، و جدید تهران ۱۳۶۴

۲ - خسرو شاکری محقق تاریخ معاصر ایران می نویسد: م. س. ایوانف (M.S. Ivanov) طی سال ها از کارشناسان شوروی در امور ایران نوبین بشمار می آمد و شاید نخستین مورخی بوده باشد که تاریخ جنبش جنگل را از دیدگاه رسمی به تحریر در آورد. وی در اثر خود که در سال ۱۹۵۲ انتشار یافت (Ocherki Istorii Irana)،

نوشت که مأموران ترک - آلمانی «با استفاده از تبلیغات عوام فریبانه ی پان اسلامی، تلاش کردند تا جنگلیان را در خدمت منافع جبهه ی آلمان - ترکیه در آورند». بین کوچک خان و آلمانی ها یک خط ارتباطی برقرار می شد. وی مدعی می شد اطلاعاتی (Svedenie) در اختیار داشت، که بنا بر آن میرزا کوچک خان پیش از آغاز جنبش جنگل، با وابسته ی نظامی آلمان در تهران ملاقات کرده بود (ایوانف منبعی برای این «اطلاعات» به دست نمی دهد). به علاوه، ادعا می کرد (برخلاف همه ی اسناد موجود) که سرگرد فن پاخن، یک زندانی جنگی آلمانی - که پس از انقلاب فوریه از روسیه گریخته و «به طور پنهانی وارد جنگل های گیلان شده بود- در فاصله ی تابستان ۱۹۱۷ و سپتامبر ۱۹۱۸ به کار آموزش نظامی نیروهای کوچک خان پرداخته و آموزش جنگلیان را در عملیات جنگی به عهده گرفته بود». ایوانف تصریح می کند که آلمانی ها مهمات جنگی در اختیار کوچک خان گذاشتند، و نتیجه گرفت که، به این ترتیب، مأموران آلمان «موفق شدند از جنبش جنگل برای منافع خود استفاده کنند». ایوانف حتی این اتهام بدیع را اختراع می کند که آلمانی ها کوچک خان را واداشتند تا «گروهی داوطلب به جبهه ی کرمانشاه - همدان بفرستد که عملیات ترکان و آلمانی ها را یاری رساند...» (۱)



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و نهمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

«مشی ایرانی سفارت آلمان در تهران طی جنگ جهانی اول و پس از آن، در خاطرات خود با صراحت کامل از تماس های محرمانه بین سیاستمداران ایرانی (از جمله افسری جوان که بعد ها رضا شاه شد) و آلمانی ها سخن می گوید. با این حال، مطلقاً ذکر از هرگونه تبادلی بین کوچک خان و دیپلمات های آلمانی در تهران به میان نمی آید. در بررسی جامعی که یک پژوهشگر آلمانی غربی درباره ی نقش ایران در سیاست شرقی آلمان طی جنگ جهانی اول به عمل آورده، تماس ها و حتی معاملات مالی این سیاستمداران با دیپلمات های مأموران آلمانی را با سند و مدرک نشان می دهد، اما از ارتباط بین جنگلیان و سفارت آلمان صحبتی به میان نمی آورد. این را اسناد بایگانی های وزارت خارجه آلمان نیز تأیید می کنند. نخستین اشاره به کوچک خان یک گزارش وابسته ی نظامی آلمان در قسطنطنیه (استانبول) به برلین در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۱۶ (۲۹ بهمن ۱۲۹۴) آمد، که در آن درباره ی گزارش های مربوط به درگیری نظامی جنگلیان با نیروهای تزاری در اواخر ۱۹۱۵ (دی - بهمن ۱۲۹۴) پرس و جو می شد. قسطنطنیه که بایگاه دیپلماتیک آلمان در ارتباط با عملیات شرقی بود، عملاً هیچ چیزی درباره ی کوچک خان نمی دانست. این گزارش که وی را «رهبر رزمندگان سواره نظام آزادی بخش ملی» به حساب می آورد. احتمالاً بر پایه ی اطلاعاتی دریافتی از سفیر ایران (که «وزن زیادی» برای اختیار مربوط به شکست روسیان به دست جنگلیان قابل می شد)، تنظیم شده بود. همچنان که بیشتر ملاحظه شد، پس از انقلاب فوریه در روسیه، دیپلمات های آلمانی نگران جدایت فزاینده ی روسیه ی نو برای «میلین» ایرانی بودند. در ۴ ژوئیه ۱۹۱۷ (۱۴ تیر ۱۲۹۶) کنسول آلمان در موصل (آنکون در عراق)، ووسترف (Wustrow)، به برلین گزارش داد که کوچک خان «با فرض خروج نیروهای روسیه» عملیات جنگی علیه آنان را موقتاً به حال تعلیق درآورده بود. این اقدام ظاهراً آلمانی ها را خوش نیامد، زیرا زومر (خشتق ۱۲ اوت ۲۲ مرداد) گزارش داد که «شخص مورد اعتماد» وی کوچک خان را «از محتوای دستورالعمل شماره ۱۸» (که ماهیت آن مبهم است) «آگاه» کرده و «پایداری در مبارزه علیه روسیان» را به او یاد آوری و «پاسخ مقتضی از وی نیز دریافت کرده است». این نخستین گزارش تماس، هر چند غیر مستقیم، یک دیپلمات آلمان در تهران با کوچک خان است. این گزارش، متأسر بر چنان نگرانی هاست.

وسترف و دیگر دیپلمات آلمانی به نام بلوشر (Blücher)، در گزارشی از موصل به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۱۷ (۱۳ شهریور ۱۲۹۶)، به وزارت خارجه ی آلمان گفتند که کوچک خان جنگ خود را دنبال می کند، اما از فقدان سلاح و مهمات شکایت دارد. به این دلیل، زومر، کاردار آلمان در تهران، «با وی ارتباط برقرار کرد». زومر در گزارش که بیشتر، در ۱۲ اوت (۲۲ مرداد) فرستاد، هرگونه شکی را در ارتباط با «تبادلی بین مأموران آلمانی در ایران و جنگلیان، بر طرف می کند. وی آشکار می کند که افسران آلمانی که پس از تشکیل دولت کرنسکی از اسارت روسیان گریخته بودند، مورد «مهمان نوازی» کوچک خان بنا به ابتکار خودشان قرار گرفتند، و این احتمالاً به دلیل شهرت میرزا به عنوان یک رهبر ضد روس و مرد عدالت بود. گزارش روشن می کند که کوچک خان صریحاً از این چند افسر خواسته بود که در کوهستان بمانند و رزمندگان وی را آموزش دهند. سفارت آلمانی از این جریان اطلاع نداشت تا این که افسران یاد شده در صدد کسب اجازه برای ماندن برآمدند.

نشانه های دیگری نیز حاکی از آن است که تماسی بین جنگلیان و آلمانی ها تا پیش از تابستان ۱۹۱۷ برقرار نشده بود؛ از جمله گزارش های اسرای غیر نظامی آلمانی که از روسیه گریخته و از طریق گیلان به سرزمین امن عثمانی رفته بودند. اطلاعات ناچیزی که آنان درباره ی جنگلیان دادند، بلافاصله به برلین ارسال شد که نشانه دهنده ی کمبود اطلاعات آلمانی ها از جنبش جنگل است. اگر تماس های پیچیده ای بین جنگلیان و قدرت های محور، آن چنان که مثلاً گزارش های انگلیسیان متادرمی کردند، وجود داشته بود، دیپلمات های آلمانی چنان اطلاعاتی سطحی را به عنوان «اخبار مهم» به برلین نمی فرستادند. افزون بر این، واکنش کنسول آلمان در موصل، ووسترف، به تلگرام ارسالی از سوی براوین، نخستین فرستاده ی شوروی، از طریق سفارت آلمان در تهران در ۶ ژوئن ۱۹۱۸ (۱۷ خرداد ۱۲۹۷)، نشان از جهل وی داشت. (به رغم ادعاهای استالینیستی، بر عکس، تلگرام براوین پیشنهاد می کرد که دولت شوروی باید در هماهنگی با دولت آلمان، بلافاصله با فرستادن سلاح، مسلسل سنگین، فشنگ و نیروی کمکی، از کوچک خان حمایت کنند.) ووسترف می افزود که «حمایت تسلیحاتی و آموزشی از کوچک خان اقدامات ضد انگلیسی او، ارزش زیادی برای منافع ما دارد.»

یک یادداشت داخلی وزارت خارجه آلمان در برلین نیز حاکی است که پیش از تابستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) رابطه ای برقرار نشده بود. این یادداشت به تحلیل جنبش جنگل در گیلان و چشم انداز گسترش آن به دیگر نقاط ایران، به خصوص تهران، می پردازد. طی تابستان ۱۲۹۷ که جنگلیان در کیرولیا رویی دشوار با انگلیسیان بودند، گزارش های متعدد آلمانی ها، در فضایی خوشبینانه «اتحادی نامشروط» را بین جنگلیان و آلمانی ها در ایران پیش بینی می کرد. از آنجا که هیچ یک از این امدهای خوشبینانه به واقعیت نیوستند، باید پذیرفت که جنگلیان با آلمانی ها راه نیامدند.

گذشته از این ها، بی اعتمادی کوچک خان به مأموران آلمانی و آتریسی که در خدمت جنگلیان بودند، نیز این اتهام را که گویا وی خود را به آلمانی ها فروخته بود، بی اعتباری می کند. این موضوع را یک پزشک آلمانی اهل ریگا که در ارتش تزاری خدمت می کرد ولی به ایران گریخت و چند ماهی را نزد جنگلیان در گیلان گذراند، گزارش و تأیید کرد. در ژوئیه ۱۹۱۸ (تیر ماه ۱۲۹۷)، دکتر کلا (Dr. Klau) به هیئت نمایندگی آلمانی در قسطنطنیه گزارش داد که به گفته ی سرگرد یانخ، یا آنکه میرزا کوچک خان «احترام والا (نی) برای افسران آتریسی - آلمانی خدمتگزار خود قائل بود، با «نوعی بی اعتمادی» به آنان می نگریست.

دکتر کلا در طول دوران حضور خود، هرگز از کوچک خان با افسران آتریسی - آلمانی به نیت واقعی رهبر جنگلیان پی نبرد. این بدگمانی در گفتگوی بین فون پاخن و یک کارمند کنسولگری آلمان در شیراز بروز کرد، که طی آن وی از مفاد پرسلاح، مهمات و دیگر تجهیزات نظامی در اختیار کوچک خان، اظهار بی اطلاعی کرده بود.

پس از شکست جنگلیها و امضای «قرارداد صلح» با انگلیسیان در مرداد ۱۲۹۷، ظاهراً دیدگاه کوچک خان نسبت به آلمان تغییر کرد. بنا بر گزارش ووسترف، میرزا کوچک خان شخصی به نام مصطفی خان را به برلین فرستاد تا ووسترف را از اوضاع در گیلان آگاه کند، و یکی از افسران آلمانی خود، سروان ودیک (Cap. Wedig) را نزد ژنرال فون کرس (General von Kress) در تفلیس اعزام کرد تا درخواست تجهیزات نظامی کند. همچنین به نظر می رسد که برخی افسران و مقامات آلمانی در قفقاز بر آن بودند که به جنگلیان یاری برسانند. چنین بود، مثلاً مضمون یک «درخواست فونی» در سپتامبر ۱۹۱۸ از طرف والد برگ، یک مقام نظامی آلمان در قفقاز که در نظر داشت تجهیزات جنگی و کارشناس برای جنگلیان گسیل دارد. اما این حرکت از فرار معلوم مشروط بود؛ زیرا آلمانی ها بنا به گزارش، از «قرارداد صلح» کوچک خان با انگلیسیان ناخشنود بودند. کوچک خان که قرارداد را امضا کرده بود، افسران آتریسی - آلمانی را که نزد او در جنگل های غیر قابل دسترس گیلان مانده بودند، مرخص کرد و آنان نیز در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۸ (یکم مهرماه ۱۲۹۷) وارد کنسولگری آلمان شدند.

در ۲۱ مهر ۱۲۹۷ (۱۲ اکتبر ۱۹۱۸)، مصطفی خان به کوچک خان اطلاع داد که سروان ودیک با تجهیزات در خواستی بازگشته بوده است، اما ووسترف، کنسول آلمان، «اجازه نمی دهد» که آنها را به گیلان بفرستد، زیرا بر این باور بود «آتش بس» بین جنگلیان و انگلیس «در جهت مخالف سیاست های آنان است». مصطفی خان نتوانست ووسترف را متقاعد کند که تصمیم گرفته بود ودیک را برای بحث پیرامون این مسائل نزد کوچک خان بفرستد. وی همچنین حامل «فرمانی [کذا] از سوی امپراتور آلمان، فرمان دیگری از طرف ژنرال فون کرس در تفلیس، و نامه ای از ژنرال خلیل باشا» بود که هر سه ی آنها را بایستی به رهبر جنگلی تحویل می داد. در مقابل، مصطفی خان مقادیری کمک نظامی از ترکان دریافت کرد. وی به کوچک خان گزارش داد که «با یاری دوستانه ی کاظم پاشا و یوسف ضابگ محموله مهمات و تجهیزات جنگی تحویل گرفته» که در حال حمل با شتر از تبریز بودند. در اینجا دو امر مسلم و اجد اهمیت است. اولاً، از کوچک خان خواسته شد که فوراً برای هزینه ی حمل سلاح پول بفرستد. ثانیاً، کنین مأمور اطلاعاتی انگلیس، گزارش داد که به ازای این سلاح ها کوچک خان «مبالغ هنگفتی پرداخت کرد» که از منبع ۱۰ درصد مالیات (عشریه) تحصیل شده بود، «با این هدف که از دولت ایران سرپیچی کند مگر آنکه آن دولت با خواست های او دایر بر اصلاحات موافقت کند»؛ این امر نشان می دهد که درخواست کمک (خرید اسلحه) متوجه ترکان بود زیرا آلمانی ها از ارائه ی کمک سر باز زده بودند. (III)

* پس از آتش بس، نوری پاشا نماینده ای نزد کوچک خان فرستاد تا او را به اتحاد با جمهوری نوپیدا آذربایجان تشویق و ترغیب کند، که رویای تاجگذاری برادران پاشا را در آنجا می دید. کوچک خان همه ی پیشنهاد های کمک جمهوری آذربایجان را رد کرد. واسکنی انگیزه وی را دو گانه دانست. اولاً، کوچک خان و همزمانش مخالف ظهور یک دولت تاتار در قفقاز بودند، به ویژه آنکه این دولت هم نام ولایت آذربایجان ایران هم بوده باشد. آنان با توجه به این که ایران وارث روسیه ی ویرانگر بود و حق به دست گرفتن امور با کور داشت فکرمی کردند و خود یک دولت تاتار در قفقاز و ترکستان، ایالت ایرانی (آذربایجان) را تهدید می کرد. ثانیاً، از دیدگاه سازمانی، جنگلیان ضعیف به جناح های طرفدار دولت، سوسیالیست و پان اسلامی تقسیم شده بودند. آنان حمایت بین المللی، به سادگی در تنگنا قرار می گرفتند و قربانی طرح های بزرگ ترکان می شدند که شامل ایجاد یک امپراتوری پان ترک، نه فقط در برگیرنده ی تمام آسیای مرکزی و قفقاز، بلکه افغانستان و نیز ایالت آذربایجان و مناطق شمالی ایران به طور کلی می شد. یک نکته ی بایانی در مورد ژنرال فون کرس: پیرونده ی دیپلماتیک مستخرج از وزارت جنگ آلمان، که در بایگانی جمهوری دموکراتیک آلمان موجود بود و از زمان سقوط دیوار برلین به آن دست یافتیم، پرتو پر نورتری بر این موضوع می افکند. وزارت جنگ رایش به وزارت دارایی اطلاع داد که هیئت نمایندگی آلمان در قفقاز، ژنرال فون کرس را از مسئولیت های خود خلع کرده بود، زیرا وی از انبار سلاح های آلمان تجهیزات جنگی در اختیار میرزا کوچک خان «رهبر گروه آزادی» قرار داده بود. (IV)

خسرو شاکری در رد ادعاهای استالینیست هایی همچون «م. س. ابونف» حاکی از «همکاری کوچک خان با مأموران آلمانی» می افزود: «چند اظهار نظر درباره ی آلمان در مطبوعات جنگلیان، اگر نه به طور مستقیم شایعات مربوط به حمایت جنگلیان از آلمان را دامن زد، دست کم به توجه آنها کمک کردند مثلاً، در اوت ۱۹۱۷ (مرداد ۱۲۹۶)، جنگل از آلمان به عنوان یک «ملت با هوش» نام برد که در کنار ترکان شجاع» به رهبری «سلطان قدرتمند» شان با دشمنان سستی ایران (روسیه تزاری و انگلیس) می جنگیدند. این روزنامه با خوشحالی از فتح مجدد بغداد به دست ترکان مسلمان و باز پس گیری آن از انگلیسیان کافر خبر داد. جنگل در شماره ای دیگر اظهار نظر کرد که «فرانسویان به گذشته، انگلیسیان به اکنون و آلمانی ها به آینده تعلق دارند». ستایش نامه ای از «نبوغ» آلمانی، نیز آب به آسیاب تبلیغات انگلیسی - تزاری ریخت که جنگلیان در خدمت آلمانی ها قرار دارند. اما جنگلیان در این کارزار آلمان دوستی تنها نبودند، بلکه بیشتر ایرانیان که منکوب ستم یک صد ساله ی انگلیس و روس بودند، از همین یاور سرشار بودند. با توجه به چنین شایعاتی که به شهرت جنگلیان آسیبی می رساند، تدابیری جدی اتخاذ شد. ابتدا میرزا حسین خان کسمایی، مسئول تحریریه ی آن شماره از جنگل که از آلمانی ها ستایش

کرده بود، بر کنار شد. آنگاه، جنگل به رد اتهامات روزنامه ی «روسکویه سلوو» پرداخت که جنگلیان را طرفدار آلمان نامیده بود، و بار دیگر هدف خود را آزادی و حفظ تمامیت ملی و ارضی ایران اعلام کرد. نویسنده ی جنگل از اتهام همکاری با دولت مسلمانان همچون ترکیه ابراز شگفتی کرد، هر چند جنگلیان به عنوان مسلمان در تقابلی اتحاد با همه ی کسانی بودند که به دین واحدی تعلق داشتند. اگر اتهامات از «وحدت سیاسی» جنگلیان با ترکان خیر می داد، پس باید «دقیقا و آشکارا اعلام می شد که همچون در عمل، تفاوتی میان عثمانیان، آلمانی ها، روسیان و انگلیسیان وجود ندارد». تلاش در برقراری دوستی با «روسیه ی آزادی خواه» پس از انقلاب باید از صمیمت جنگلیان را نسبت به همسایه ی شمالی و نیز افسون زدایی از افسانه گرایش آنان به آلمان را به اثبات رسانده بوده باشد.

همانطور که پیشتر ملاحظه شد، برخلاف ادعا های استالینیست هایی همچون «م. س. ابونف»، هرگز مدرکی حاکی از همکاری کوچک خان با مأموران آلمانی به دست نیامده است. یک ایرانیشناس شوروی به نام «میروشنیکف»، هر چند موظف به تکرار دیدگاه رسمی داور بر همکاری گدایی جنگلیان با آلمان بود، اظهار داشت که «این امر را مجاز نمی دارد که جنبش جنگلیان را یک ماجرای آلمانی بدانیم.» (IV) منبع: دکتر خسرو شاکری - «میلاد زخم» یا «جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» - مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - توبت چاپ: اول ۸۶ - صص ۱۵۸ - ۱۵۷

II - همانجا - صص ۱۷۲ - ۱۷۰
III - همانجا - صص ۱۷۸

IV - همانجا - صص ۱۸۱ - ۱۸۰
۳ - ابراهیم فخرانی می نویسد: «...میرزا کوچک خان در دوران اقامت تهران از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد حتی با عبدالحسین معز السلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار می گرفت و نمی خواست یا نمی توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری نماید قطع رابطه کرد و با آنکه در نهایت عسرت می زیست از پذیرفتن کمک های مادی سردار امتناع می ورزید. خود کوچک خان نقل می کرد که روزی بسیار دل تنگ بودم و به سرنوشت ایران و مردمش فکر می کردم و رفتار بعضی از کوه نظران را که مدعی نجات ملت نیز بودند، مورد مطالعه و اندیشه قرار داده، رنجی عجیب به جانم چنگ می زد، در این حال گدایی به من برخورد و تقاضای کمک کرد.

من در آن حال مفسس تر از او بودم و در جیبم با تار عنکبوت گرفته و به قول معروف «بخیه به آب دوغ می زدم». معذرت خواستم و کمک به وی را به وقت دیگر وعده دادم. اما گدای سمج متقاعد نمی شد، پا به پایم می آمد و گریبانم را رها نمی کرد. در جیب حتی یک ساهی پول نداشتم و فنا فی الله نحوه ی گذران آینده ی معاشم می اندیشیدم. نه میلی داشتم از کسی تقاضای مساعدت و اعانت کنم و نه آهی در بساط بود که به آن دل خوش باشم. گدای پیرو، دم به دم غوغا می کرد و اصرار می ورزید. اصرار زیاده از حدش خشمم را برانگیخت. هر جا و به هر طرف که می رفتم، از من فاصله نمی گرفت و با جملات مکرر و لاینقطع روح آزرده ام را می کوبید. بالاخره به تنگ آمدم و کشیده ای به گوشی خواباندم. گدای سمج گویی در انتظار همین یک کشیده بود، زیرا فوراً بر زمین نقش بست و نفسش بند آمد و جا به جا مرد.

از مرگ گدای مایه ی پروری هایش متاثر شدم و چون عمل خودم را مستحق مجازات می دانستم، بی معطلی در شهر بانی حاضر و خودم را با شرح ماجرا معرفی کردم. رئیس کل شهر بانی (یفرم خان) بود. ما از جبهه ی آذربایجان با هم آشنا بودیم و این آشنایی در طول مدت وقایع مشروطیت به دوستی و صمیمیت قیما بین مبدل شد و این دوستی هم تا همین زمان ادامه داشت. یفرم خان از این که با پای خودم به شهر بانی آمدم و خود را عنوان قائل معرفی کردم، بسیار تعجب کرد، ولی با همه ی وجود مودت قیما بین چاره ی جز نوقیتم نداشت. لذا مدت های مدید برای همین ارتکاب قتل در زندان ماندم، اما از احترامات و محبت های رئیس شهر بانی که از هویت و سوابقم کاملاً اطلاع داشت، برخوردار بودم تا این که اوضاع کشور تغییر کرد و به موازات آن، مدعیان خصوصی (بستانگ مرد گدا) هم رضایت دادند و من آزاد شدم. (سردار جنگل - صص ۴۲)

۴ - (یکی از جنگلی ها بدون اینکه نام خود را ذکر کند، در باره ورود میرزا به رشت چنین می نویسد: «... مشاهده وضعیت ایران پس از شروع جنگ بین المللی و حوادث آن زمان، تأثیر شدید در روح حساس میرزا کوچک خان کرده و او را بدان فکرواداشت که خدمت مؤثر و شایسته ای به مملکت بنماید. او این فکر خود را در تهران با جمعی از رفقای خود در میان نهاد.

پس از مشورت قرار گذاشتند برای تهیه زمینه ی یک انقلاب اساسی از تهران خارج شده به کجور بروند. از آنجا «به بعد برای عملی کردن این فکر باتفاق سالار فاتح و جمعی از رفقایش به کجور رفتند. پس از رسیدن به آنجا میرزا کوچک خان وضع کحل را برای انجام منظور خود مناسب ندیده یکه و تنها بطرف گیلان حرکت کرد. در لاهیجان دکتر حشمت را ملاقات و او را با خود همراه نموده باتفاق او بطرف رشت حرکت کردند...» (روزنامه داریا شماره ۱۳۳ ورود کرد...)*
یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - صص ۱

۵ - اسماعیل رائین «قیام جنگل» (یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا کوچک خان) - انتشارات جاویدان - ۱۳۵۷ (صص ۱۶ - ۸)

۶ - ابراهیم فخرانی - «سردار جنگل»، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴ - صص ۴۰ - ۳۵

۷ - همانجا - صص ۴۵ - ۴۱
۸ - اسماعیل رائین «قیام جنگل»، صص ۹۸ - ۹۷

۹ - منبع: یان کولاژ «بیگانه ای در کنار کوچک خان» ترجمه رضا میرچی - نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۴ - صص ۱۳۴

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و بلیت خرید و بلیت نخرید. وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک واریز فرمایند.
توجه: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و جهت نیست و تنها عنوان بحث آزادی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده. این نشریه در قبال آنتها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد.
توجه: نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال کرده اند و یا به سبب عدم امکان چاپ شدن در نشریه چاپ شود. توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیکی و غیر آن نشر یافته باشد یا با اشخاص دیگر اشتراک داشته باشند.

شماره ۸۰۰ ۴ تا ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ S. 16 Nr.800 23 April - 6 Mai 2012

وفای به عهد

۱۱ - او متعهد شد که انسان ایرانی منزلت و کرامت خود را باز می یابد. اما کار را بجائی رساند که مشاور رئیس جمهوری را به جاسوسی او گماشت و از او خواست آبروی خود را «بخاطر اسلام» از دست بدهد. بدیهی است در ضد اسلامی که وسیله استبداد کرده بود، عمل به «دین» آبرو می برد. وگرنه، دین برای آن نیست که کسی بخاطرش آبرو ببازد. دین برای اینست که آدمی حقوقمندی خود را دائم به یاد داشته باشد و روش عمل به حقوق را بداند و به یمن عمل کردن به حقوق خویش، کرامت خویش افزون کند.

او بدتر از این کرد: برخلاف نص قرآن، ایرانیان را به جاسوسی یکدیگر گماشت. در آغاز، ساواک شاه منحل شد اما واواک را جانشین ساواک کرد و امروز، چندین دستگاه تفنیش عقیده و سانسور و سرکوب و جنایت وجود دارند.

۱۲ - او به فساد زدائی متعهد شد. اما امروز، ایران در شمار فاسدترین کشورهای جهان است. فساد را نیز دستگاه او و دستیاران «روحانی» او آغاز کردند و کار را به جائی رساندند که امروز دولت و منابع ثروت کشور در دست مافیاهای نظامی - مالی رانت خوار است.

۱۳ - او متعهد شد که ایران جامعه سالمی خواهد یافت. در آغاز، از جمله، مبارزه با مواد مخدر نیز فرصتی به آقای خلخال داد که عطش اعدام کردن خود را فرو نشاند. و امروز، ایران ۱۵ درصد مواد مخدر را مصرف می کند و در جهان مقام اول را دارد. در فحشاء، تهران مقام دوم را دارد و...

۱۴ - او می گفت رژیم شاه استعدادها را از کشور فراری می دهد و متعهد شد که با پیروزی انقلاب، استعدادها به کشور بازگردند و کشور را بسازند. در آغاز، شماری به وطن بازگشتند اما به زودی، «مکتبی» های بی سواد که بی قرار تصدی مقامها بودند، دستیار ملاتاریا در تاراندن استعدادها شدند و آقای خمینی گفت: می روند به جهنم! و امروز، سالانه، ۱۵۰ هزار استعداد از ایران مهاجرت می کنند. صندوق بین المللی پول این مهاجرت را معادل خروج سالانه ۵۰ میلیارد دلار از کشور برآورد می کند. اما چه کسی نمی داند که چنین نیروی محرکه ای را نمی توان کالا گرداند و ارزش آن را به دلار برآورد کرد.

۱۵ - او، در برابر جهانیان، به اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، متعهد شد و ضد اسلام زور را جانشین آن کرد.

عفو عمومی به او پیشنهاد شد و از او خواسته شد که همان روش انسان متعالی را بکار برد که پیامبر (ص) بهنگام ورود به مکه بکار برد. او، ضد آن روش را بکار برد و امروز، ایران سرزمین خشونت گریها است. و نیز، از او خواسته شد به تعهد خود عمل کند و بگذارد همه سازمانهای سیاسی، در آزادی، خویش را به جامعه بشناسانند. به او پیشنهاد شد که همگان را به بحث آزاد بخواند تا که رابطه ها میان گروه های سیاسی، سیاسی بگردد و خشونت محل پیدا نکنند. موافقت کرد و از همه خواست با بنی صدر به بحث آزاد بپردازند. اما چون دید اینگونه بحثها هم مردم را در صحنه نگاه می دارند و هم سبب ارتقای ایرانیان به مقام شهروندی می گردند و سازمانهای سیاسی را در برابر مردم مسئول می کنند و محلی برای امریت قدرتمدارانه یک فرد باقی نمی گذارند. اما، نه تنها بحث آزاد ممنوع شد، بلکه از مردم خواسته شد «تحلیل نکنند و اطلاعات کنند»!

با اینهمه، مردم ایران میرا از مسئولیت نیستند. توضیح این که اندیشه راهنمای آنها این ضد اسلام نبود. چرا که اگر اندیشه راهنمای آنها این ضد اسلام بود، اولاً دلیلی برای برخاستن بر ضد استبداد پهلوی نمی ماند و ثانیاً ممکن نبود یک ملت با فرهنگ، با «دین ولایت فقیه» ضد حقوق و کرامت انسان و جامعه ملی، نمی توانستند به چنان جنبش بی مانندی برخیزند که، در آن، گل بر گلوله پیروز شد. بر مردم ایران بود که شخص را به حق بسنجد و عهد شکنی آقای خمینی و دستیاران او را برتابند و برخیزند. بر آنها بود که «بی و پنج میلیون بگویند بله من می گویم نه» را بی پاسخ نگذارند. بر آنها بود و هست که خود را تحقیر نکنند و نپذیرند که اسلام، همین ضد اسلام بوده و اندیشه راهنمای

آنها در انقلاب، همین ضد اسلام بوده است. بر آنها بود و هست که اجازه ندهند که از سونی ملاتاریا و از سوی دیگر ضد انقلاب مطرود این ضد اسلام را اسلام بخوانند و اسلام استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی را که اندیشه راهنما در انقلاب بود، از خاطره ها پاک کنند و بیزاری از اسلام را بر ذهن ها حک کنند. چرا که، بدین کار، تنها حق را ناحق نکرده اند، خود را سخت تحقیر کرده اند و تحقیر شده سرنوشتی جز زیست در استبداد ندارد.

واپسین فرصت؟

پی جلسه محاکمه کورش زعیب در شعبه ۱۴ دادگاه انقلاب اسلامی که روز ۱۶ اسفند ۱۳۹۰، با حضور ایشان و آقایان دکتر محمدعلی دادخواه و وحید مشکانی، و کیلان مدافع، انجام گرفت و لایحه دفاعی و کیلان مدافع در روز چهارشنبه ۲۴ اسفند به دادگاه تسلیم شد، سرانجام حکم دادگاه صادر و ابلاغ شد. بنا بر این حکم، کورش زعیب به سه سال حبس تعزیری و پنج سال محرومیت از فعالیت رسانه ای و حزبی محکوم شده است.

در ۲۵ فروردین ۹۱، به گزارش منابع دانشجویی، ۱۵ نفر از دانشجویان دختر دانشگاه شهرکرد از خوابگاه اخراج شدند و به این دانشجویان به طور شفاهی ابلاغ شده است که به دلیل "بدحجابی" حق استفاده از خوابگاه های دانشگاه را نخواهند داشت.

در ۲۶ فروردین ۹۱، به گزارش مهر، محمد درویش عضو هیئت علمی موسسه تحقیقات جنگل و مرتع گفت: میزان آلودگی خلیج فارس و دریای عمان ۴۶ برابر حد مجاز است که البته بیشتر آلودگی ها مربوط به خلیج فارس است.

وی افزود: در حال حاضر آلودگی آبهای سطحی و زیرزمینی در اثر ورود فاضلابهای صنعتی و خانگی یکی از مهمترین مشکلات زمین در کشور است.

در ۲۶ فروردین ۹۱، به گزارش کمیسیون بین المللی حقوق بشر در ایران، منصوره بهکیش، فعال حقوق بشر و از حامیان مادران عزادار (مادران پارک لاله) که در تاریخ ۱۵ فروردین به ۴ سال و نیم حبس تعزیری محکوم شده است با اظهار اینکه تنها فعالیت هایش طی سال ها رفتن بر سر قبر اعضای خانواده اش که در دهه ۶۰ از دست داده و دلجویی از کسانی که مثل خودش عزیزی را از دست داده اند، بوده است به کمیسیون بین المللی حقوق بشر در ایران گفت: «من کار خلاف قانونی انجام نداده ام. به بازجویانم نیز گفتم این حق هر کسی است که سر قبر هر مرده ای که بخواهد برود و قانون هم ممنوعیتی برای این کار قائل نشده است. این حداقل حق شهروندی من است که انتخاب کنم سر قبر چه کسی بروم یا نروم.

در ۲۶ فروردین ۹۱، پس از بیش از ۲۲ ماه حبس و آزار و اذیت برای رضا شهبانی، شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران توسط قاضی صلواتی، حکم ۶ سال حبس تعزیری برای رضا شهبانی صادر کرد.

این حکم شامل یک سال زندان به اتهام " فعالیت تبلیغی علیه نظام" و پنج سال زندان به اتهام واهی " تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی" میباشد که با توجه به اینکه اساساً این اتهامات بوج و واهی بوده اند، حکم این بی دادگاه چیزی جز ماهیت ضد کارگری دادگاه را نشان نمیدهد.

در ۲۷ فروردین ۹۱، به گزارش ایلنا، نماینده ۲۰۰ کارگر اخراجی کارخانه تولید شمش چدن شرکت ذوب آهن غرب کشور (گروه بلند) که در نخستین روز کاری سال ۹۱ اخراج شدند به خبر نگار ایلنا گفت: پس از تعطیلی کامل کارخانه و بیکار شدن تمامی کارگران ذوب آهن غرب کشور، مسئولان وعده بازگشایی مجدد کارخانه را دادند اما تا کنون اتفاقی رخ نداده و کارگران همچنان در بلاتکلیفی به سر می برند.

در ۲۷ فروردین ۹۱، به گزارش روزنامه بانی فیلم، کپی های فیلم سینمایی «گشت ارشاد» شب گذشته در تهران جمع آوری شدند. در حالی که پیش بینی می شد حداقل تا اواسط هفته اگران این فیلم در تهران ادامه داشته باشد شب گذشته هر ۱۵ کپی فیلم در سینماهای نمایش دهنده آن در تهران جمع آوری شدند.

در ۲۸ فروردین، به گزارش، روز آنلاین، خانواده حمید قاسمی شال در مصاحبه با "روز" اعلام کردند رئیس شعبه

اجرای احکام زندان اوین، در حضور مادر و خواهر این زندانی سیاسی، ارسال حکم اعدام او به شعبه اجرای احکام را به او ابلاغ کرده است.

پروین قاسمی شال، خواهر حمید قاسمی شال که دیروز برادرش را در زندان اوین ملاقات کرده می گوید: حکم از دو سال پیش و با دستور آقای لاریجانی متوقف شده بود و ما امید به آزادی حمید داشتیم اما دیروز در حضور ما به او ابلاغ کردند حکم اعدامش برای اجرا، به اجرای احکام فرستاده شده. ما اکنون به شدت نگرانیم که آیا برادر صبح فردا را خواهد دید؟ چون ملاقات دیروز هم عادی نبود؛ بند ۳۵۰ که برادر در آنجا زندانی هست روزهای دوشنبه ملاقات دارد اما یکبار به ما زنگ زدند که بیایید ملاقات حضوری و رفتیم و در حضور ما این حکم را ابلاغ کردند.

قاسمی شال که از ۲۴ خرداد ۸۷ در زندان به سر می برد با اتهام جاسوسی و ارتباط با سازمان مجاهدین خلق، از سوی شعبه ۲۹ دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شده است. این حکم در دیوان عالی کشور تأیید و با رد درخواست عفو او از سوی کمیسیون عفو و بخشودگی در آستانه اجرا قرار گرفته بود که اسفند ۸۹ با دستور رئیس قوه قضائیه اجرای آن متوقف شد. اکنون اما بار دیگر پرونده آقای قاسمی شال برای اجرای حکم اعدام به شعبه اجرای احکام ارسال شده. در ۲۸ فروردین ۹۱، بیک ایران گزارش کرده است: ۱۵۷ تن از اساتید دانشگاه و فعالان سیاسی و مدنی ایران، طی نامه ای خواسته اند: تبعیض بر ضد افغان ها و دیگر مهاجران و گروه های قومیتی در ایران متوقف شود.

مراسم ۱۳ بدر امسال نیز مطابق سنت دیرینه باستانی با جشن و شادی مردم ایران در دل طبیعت برگزار شد. اما در این میان موضوعگیری تاسف برانگیزی از سوی برخی از مسئولین نیروی انتظامی شهرستان اصفهان رخ داد که اسباب شرمندگی گشت.

در تاریخ ۱۰ فروردین چند روز قبل از مراسم سیزده بدر، یک مقام مسئول در بخش امنیت مسافرتی پلیس اصفهان خبر از ممنوعیت ورود افغان های مقیم اصفهان به پارک صفا داد. وی اظهار داشت: "حضور وسیع افغان ها در سال های گذشته فضای پارک را برای خانواده های ایرانی نا امن کرده بود لذا امسال برای رفاه حال آنها، از ورود افغان ها جلوگیری می شود."

در ۲۸ فروردین ۹۱، به گزارش «فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران»، زندانی سیاسی علی معزی یکی از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ که به دلیل شرکت در مراسم خاکسپاری جانباخته راه آزادی مردم ایران محسن دکمه چی در تهران بازداشت شده بود و ماهها به صورت بلاتکلیف در بازداشت موقت و غیر قانونی در بند ۳۵۰ نگهداری می شد از حضور در جلسه دادگاه امتناع ورزید.

روز شنبه ۱۹ فروردین ماه قصد انتقال زندانی سیاسی علی معزی به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب که صلواتی معروف به قاضی مرگ ریاست این شعبه را به عهده دارد را داشتند اما او به دلیل احکام فرمایشی و نمایشی بودن دادگاه و عدم مشروعیت آن از حضور در جلسه دادگاه خودداری نمود. پیش از این نیز محمد سیف زاده، وکیل شناخته شده و عضو هیئت موسس کانون مدافعان حقوق بشر ایران از حضور در چنین دادگاه هایی امتناع ورزیده بود.

لازم به ذکر است علی معزی که اکنون حدود ۶۰ سال سن دارد، سابقه زندان در سال های ۶۰ تا ۶۳ و ۸۷ تا ۸۹ را در پرونده داشته و آخرین بار در خرداد ماه سال ۹۰ بازداشت شده و بعد از گذراندن دوران انفرادی در بندهای ۲۰۹ و ۲۴۰ زندان اوین، اینک در بند ۳۵۰ نگهداری می شود و با اتهام محاربه روبه رو است.

در ۲۸ فروردین ۹۱، به گزارش فارس نیوز، دادستان عمومی و انقلاب شیراز از اجرای حکم اعدام هشت متهم به قاچاق مواد مخدر در شیراز خبر داده است.

حکم اعدام این هشت قاچاقچی به صورت همزمان در زندان عادل آباد شیراز اجرا شده است.

*پوزش و تصحیح: در نشریه شماره ۷۹۹ اشتباهاً ۳۹۹ درج شده است.